



ارگان تئوریک – سیاسی
سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران

نبرد خلق

دوره جدید شماره ۱
تیر ماه ۱۳۵۹

بازتاب تاریخی سازمان فدائیان (اقلیت)

<http://www.fadaian-minority.org>
info@fadaian-minority.org

ارگان تنوریک - سیاسی
سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران

نبرد خلق

دوره جدید شماره ۱
تیر ماه ۱۳۵۹



فهرست

توضیح

مقدمه

بخش اول:

- بحران اقتصادی
- ادامه بحران اقتصادی پس از قیام
- تحولات سیاسی تا مقطع قیام و شکل‌گیری ارگان سازش

بخش دوم:

- ترکیب ارگان سازش و تضادهای درونی آن
- سیاست‌های اقتصادی ارگان سازش
- حاکمیت سیاسی و رفرم ارضی
- بازسازی نظام سرمایه‌داری وابسته
- تضادهای درونی هیئت حاکمه

بخش سوم:

- مسئله سفارت
- تحلیل قانون اساسی

ضمیمه:

- پروسه تحول مختصات فکری بنی‌صدر و موضع طبقاتی او

توضیح

صف‌بندی سیاسی ایدئولوژیک و انحرافات که هم اکنون در جنبش ما شکل گرفته و پدید آمده است، محصول رشد مبارزه طبقاتی و از خصوصیات برجسته و قابل توجه پروسه پویا و متحول بعد از قیام است. این تحولات اجتناب‌ناپذیری که نمود جنبی و بارز خود را به‌صورت انشعاب در سازمان ما نشان داد، اینک در میان بخشی از نیروهای انقلابی (به‌خصوص قشر روشنفکر) اغتشاش فکری قابل توجهی را ایجاد کرده است. حال اگر با این وضع به‌مثابه پدیده‌ای اجتماعی، برخورد کرده و ریشه‌های طبقاتی آن را بیابیم، آنگاه در مبارزه برای دموکراسی، رهایی و سوسیالیسم علاوه بر دو شکل سیاسی و اقتصادی، (به‌همان‌گونه که انگلس خاطر نشان ساخته است) شکل ایدئولوژیک را هم ضروری و حائز اهمیت بسیار خواهیم دید.

همان‌طور که می‌دانید سازمان ما پس از قیام تا انتشار کار ۶۱ بر خلاف ضرورتی که وسعت‌یابی و تعمیق جنبش، برای مبارزه ایدئولوژیک پیگیر و مداوم ایجاد کرده است، بدلیل گرایش‌های اپورتونیستی حاکم بر "کمیته مرکزی" آن هیچ‌گاه اهمیت چنین امری را در نیافت و بر زمینه گرایش‌های گروه‌گرایانه خویش در مبارزه ایدئولوژیک محدودی که جریان داشت، به‌نحو بارزی به اتوریته و اهرم‌های تشکیلاتی توسل جست و هیچ‌گاه به انتقادات اصولی و نظریات سازنده توده‌های سازمانی و سایر نیروهای جنبش توجه نکرد و به دور حیات ایدئولوژیک سازمان حصار کشید. چنین امری نمی‌توانست پایدار بماند و به‌همان‌گونه که دیدیم این حصار شکست و این گرایش غیر کمونیستی، مغلوب اراده انقلابی نیرویی گشت که راه رهایی جنبش کمونیستی را از بحران کنونی، مبارزه ایدئولوژیک علنی می‌دانست و به انتقاد و انتقاد از خود اعتقاد داشت.

به هر تقدیر، بدنبال شکستن این حصار که "کمیته مرکزی" به دور سازمان کشیده بود، انتشار نبرد خلق را به عنوان ارگان سیاسی - تئوریک سازمان ضروری دیدیم.

از آنجا که امروز مسئله "حاکمیت" به‌مثابه حلقه اصلی و مبرم‌ترین مسئله جنبش کمونیستی می‌باشد، ما با انتشار نقطه نظر اتمان در این مورد در جهت وحدت جنبش کمونیستی و برای طرد سازش‌کاران و فرمیست‌ها کوشش می‌نمائیم بنابر این شماره نبرد خلق به تحلیل ما از "حاکمیت کنونی" اختصاص می‌یابد.

لازم به توضیح است که چون چند ماه از تاریخ تدوین تحلیل ما گذشته است بالطبع بعضی از آمار، اسامی آن ناقص و نا دقیق می‌باشد، علیهذا بدلیل ضروری بودن انتشار سریع آن، از حک و اصلاح و بازنگری آن صرف نظر کردیم.

بنظر ما برخوردهای انتقادی رفقا، جنبش را در چشم انداز آتی اش در امر دست یافتن به تحلیلی جامع که مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم باشد یاری می‌نماید و بی هیچ تردیدی آنرا از اغتشاش، سردرگمی و پراکندگی نجات خواهد داد.

ما بر خلاف "کمیته مرکزی"، اتوریته سازمان را در حقانیت ایدئولوژیک و سیاست‌های کمونیستی و قاطع آن می‌دانیم و معتقدیم که در حال حاضر بدون شرکت صادقانه و فعال کمونیست‌ها در مبارزه ایدئولوژیک و بدون تلاش همه جانبه‌ای که عاری از تنگ نظری‌های گروه گرایانه باشد، علیرغم برجستگی و نقشی که سازمان ما طی دو سال مبارزه پیدا کرده است قادر نخواهیم بود بحران کنونی را حل کنیم و قاطعانه تفرقه و جدائی همچنان بر جنبش حاکم خواهد ماند.

بر افراشته باد پرچم مبارزه ایدئولوژیک وحدت بخش جنبش کمونیستی

سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران

«مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه است، بدون توضیح این مسئله نمی‌توان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و به‌طور اولی از رهبری آن صحبت کرد.» (لنین قدرت دو گانه - تاکید از ماست)

مقدمه

یک سال از سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه و به‌قدرت رسیدن حاکمیت کنونی می‌گذرد. لیکن هنوز از موضع‌گیری صریح، روشن و مشخص در قبال قدرت حاکمه در کشور و ارائه حداقل تحلیل از شرایط و اوضاع و احوال کنونی و روند آتی گسترش مبارزه طبقاتی و طرح و برنامه و استراتژی مرحله‌ای بازمانده‌ایم. ادامه وضع به‌همین منوال بدون شک ضربات سنگینی بر پیکر جنبش کمونیستی و کارگری و جنبش خلق‌های ایران وارد خواهد آورد.

در شرایطی که بحران اقتصادی و سیاسی حادی بر جامعه حکمفرماست و عدم تحقق خواست‌های واقعی مردم هر روز تعداد بیشتری از توده‌های زحمتکش را از حاکمیت دلسرد نموده و به‌سوی جنبش انقلابی می‌کشاند و توده‌ها هر روز در پراتیک عینی خویش و در رویدادهای پویای واقعی، عدم تحقق خواست‌های خویش توسط حاکمیت کنونی را بیشتر در می‌یابند، در شرایطی که صف‌بندی طبقاتی در جنبش به‌طور مشخص و با سرعت در حال شکل‌گیری است و نیروهای اجتماعی متخاصم به صف‌آرایی در برابر یکدیگر برخاسته و گاه تا سر حد جنگ‌های محلی به رویارویی می‌پردازند، در شرایطی که موقعیت بغرنج و پیچیده مبارزه طبقاتی هر روز مسائل نوینی را در عرصه‌ی نبرد اجتماعی و پیکار طبقاتی نیروهای انقلابی فرا روی ما قرار می‌دهند، بدون پاسخ قطعی و روشن به مسئله قدرت حاکمه در کشور و تعیین روش پرولتاریا در قبال آن، از انجام وظایف انقلابی خویش باز خواهیم ماند.

فراموش نکنیم تاکید مکرر لنین را که می‌گفت: «مسئله‌ی اساسی هر انقلاب مسئله قدرت سیاسی»^۱ است چرا که «بدون توضیح این مسئله نمی‌توان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و به‌طور اولی از رهبری آن صحبت کرد»^۲ چرا که شرکت آگاهانه در انقلاب، یعنی بسیج و رهبری نیروها در جهت واحد و راستای مشخص که هدف آن کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریاست. کلیه فعالیت و تاکتیک‌های کمونیست‌ها در رابطه دیالکتیکی با این هدف استراتژیک مفهوم واقعی خود را می‌یابد. کلیه تاکتیک‌های ما می‌باید در هر گام ما را به هدف استراتژیک خود نزدیکتر سازد و زمینه را برای تأمین هژمونی پرولتاریائی در جنبش خلق را فراهم سازد. و تنها با برنامه و سیاست مستقل پرولتاریائی است که طبقه کارگر به نیرویی متشکل و مستقلی تبدیل شده و پرچم سرخ جنبش پرولتاریائی در پیشاپیش جنبش خلق را بر افراشته خواهد ساخت. هدف مرکزی کمونیست‌ها کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا به منظور استقرار و استحکام این قدرت است. کمونیست‌ها باید عمل و فعالیت و تاکتیک‌های خویش را در رابطه با این هدف مرکزی

^۱ - قدرت دوگانه، وظایف پرولتاریا...، در اطراف شعارها و... لنین.

^۲ - قدرت دوگانه.

انتخاب نمایند و نشان دهند که چگونه در جهت این هدف گام برمی‌دارند و رابطه فعالیت‌های آنان با این استراتژی چگونه و به چه شکلی است. دید سلیم و استراتژیک کمونیست‌ها در هر فعالیت تاکتیکی آن‌ها باید منعکس گردد. عدم درک این مسئله به معنای عدم درک الفبای دیالکتیک رهبری انقلابی است و به قول لنین: «ما همیشه تاکتیک‌های کسانی را که لحظه به لحظه و روز بروز زندگی می‌کنند محکوم کرده‌ایم و مارکسیست‌ها هم باید چنین کنند. پیروزی لحظه‌ای (موقتی) برای ما کافی نیست. به‌طور کلی نقشه‌هایی که فقط حساب یک دقیقه یا یک روز را می‌کنند برای ما کافی نیست. همواره با مطالعه سلسله حوادث سیاسی در کلیت‌شان، در ارتباط علی‌شان و نتایج‌شان خود را بیازماییم.» (لنین، *اشتباهات حزب، سپتامبر ۱۹۱۷*)

ولی آیا توانسته‌ایم در یک سال اخیر به این آموزش‌های لنینی وفادار مانده و بر طبق آن عمل نماییم. پراتیک عینی، چپ و راست زدن‌ها، ابهام در تحلیل‌ها، فقدان یک موضع‌گیری صریح، روشن و مشخص در قبال مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله، یعنی مسئله قدرت حاکمه در کشور به عینه نشان می‌دهد که ما چنین عمل نکرده‌ایم. هنوز در بین رفقا ابهامات زیادی در باره ترکیب و ماهیت طبقاتی حاکمیت کنونی، تفاوت بین قدرت ظاهری (صوری) و واقعی دولتی و... وجود دارد و این درست همان چیزی است که لنین امکان بروز آن را در بین کمونیست‌ها بسیار محتمل می‌داند و می‌نویسد: «ما گفتیم مسئله اساسی انقلاب مسئله قدرت حاکمه است، باید اضافه کرد: همانا انقلاب‌ها هستند که در هر گام به‌ما نشان می‌دهند در مسئله مربوط به این که **قدرت حقیقی در کجاست** ابهام وجود دارد و نیز نشان می‌دهد که بین **قدرت صوری** و **قدرت واقعی** مغایرت وجود دارد.» (لنین، *در اطراف شعارها - تاکید از ماست*)

این ابهامات نه تنها در بین رفقا، بلکه در تحلیل‌های مختلف و خط حرکت سازمان به بارزترین شکلی متجلی می‌گردد. التقاط‌گرایی و ذهن‌گرایی همچون موریانه سلول‌های سازمان را از درون می‌خورد و می‌پوساند. اسلوب تحلیل متافیزیکی جایگزین دیالکتیک خلاق و برنده شده است. از میان انبوه سیاست‌ها و عملکردهای مختلف حاکمیت کنونی **گرایش اصلی** تمیز داده نمی‌شود و ماهیت طبقاتی **قدرت واقعی** دولتی در پرده‌ای از ابهام فرو رفته و در **لابلای عملکردهای فرعی حاکمیت** کنونی گم می‌شود. حرف به‌جای عمل، **گرایش‌های فرعی** به‌جای **گرایش اصلی** و **قدرت ظاهری** به‌جای **قدرت واقعی** گرفته می‌شود، تازه آن‌هم در پرده‌ای از ابهام.

در شرایط بحرانی کنونی، این که توده‌های میلیونی در ابهام و اوهم خرده‌بورژوازی قرار گیرند تا حدودی طبیعی بنظر می‌رسد، ولی بهیچوجه شایسته پیشاهنگان مارکسیست نمی‌تواند باشد، و ادامه‌ی این وضع ضربات جبران‌ناپذیری بر جنبش انقلابی وارد خواهد ساخت. این نوشته که محصول کار جمعی اقلیت سازمان می‌باشد، تلاشی است در جهت پاسخگویی به مسئله‌ی اساسی، یعنی مسئله قدرت حاکمه در کشورمان. در این نوشته در حد توان خود سعی می‌کنیم با بررسی تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و روند عینی مبارزه طبقاتی نشان دهیم که: **حاکمیت کنونی بنا به ماهیت‌اش خواسته‌های واقعی زحمتکشان و توده‌های محروم خلق را نه می‌تواند و نه می‌خواهد برآورده سازد و راه پیشبرد و گسترش انقلاب را سد نموده است و قدرت واقعی حکومتی در دست بورژوازی متوسط وابسته می‌باشد و دید استراتژیک پرولتاریا در قبال این حاکمیت سرنگونی آن‌ست.**

می‌گوییم دید استراتژیک پرولتاریا باید سرنگونی این حاکمیت باشد و این بدان معنی نیست که در لحظه کنونی نیز پرولتاریا و متحدینش قادر به انجام این امر هستند و یا اساساً شرایط آن فراهم است، لیکن بدون روشن بودن و روشن کردن این دید استراتژیک، پرولتاریا و متحدینش قادر به اتخاذ سیاست و تاکتیک‌های صریح و قاطع نخواهد بود. به اعتقاد ما تنها با مشخص کردن این دید است که می‌توان به وظیفه‌ی خود در جهت سمت‌دهی انقلابی مبارزات توده‌ها و سازماندهی صحیح آنان و بالاخره تامین هژمونی پرولتاریائی در جنبش انقلابی، عمل نمود.

ما از همه رفقا مصراً می‌خواهیم که فعالانه در بحث‌های مربوط به مسئله قدرت حاکمه شرکت کنند و با اتخاذ موضع صریح و معین به پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک جهت دستیابی به مواضع واحد، مشخص و انقلابی و قاطع در قبال حاکمیت کنونی و تعیین روش پرولتاریا در برابر آن، یاری رسانند. تا بتوانیم خط مرزهای خود را با انواع گرایش‌های انحرافی و اپورتونیستی راست و چپ مشخص نمود، خط مرزهای خود را با عناصر متزلزل و غیر قابل اعتماد روشن نماییم و در جهت رهبری انقلابی و برقراری هژمونی پرولتاریائی در جنبش، گام‌های اساسی به‌پیش برداریم.

بخش اول

۱ - بحران اقتصادی

بررسی و تحلیل حاکمیت را از بحران اقتصادی آغاز می‌کنیم که از اواخر نیمه اول دهه پنجاه، کل جامعه را فرا گرفت و امروز نیز یک سال پس از قیام همچنان پا برجاست و با تمام ابعاد مخرب عمل می‌کند.

شناخت ابعاد و نقش این بحران که از ساخت وابسته جامعه و بحران مزن و همه جانبه‌ی سرمایه‌داری جهانی ناشی می‌شود، به ما کمک می‌کند تا نه تنها رویدادهای پیش از قیام را به درستی تحلیل کنیم، بلکه درکی درست از وضعیت کنونی و روند تکاملی آن و وظایف آتی خود داشته باشیم. اما پیش از آن که به این مسئله بپردازیم، نظری کلی به بحران‌ها در شرایط کنونی بیانداریم.

بحران اقتصادی، بیان رابطه‌ی معین بین تولید و بازتولید است. بحران بیان یک وقفه در پیوستگی مداوم است. پیوستگی تولید و بازتولید، و گسستگی در دوره‌های معینی از این پیوستگی متضاد. در یک کلام بحران اقتصادی عبارتست از قطع جریان طبیعی تولید مجدد. اگر چه بحران، قطع جریان طبیعی بازتولید است، اما خودش ناشی از شیوه تولید است. خصوصیات بحران را از خصوصیات شیوه‌ی تولید و تجدید تولید می‌توان در یافت. مارکس هنگام بررسی بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری می‌نویسد:

«بحران‌ها همیشه راه‌حل‌های لحظه‌ای و جبری تضادهای موجودند، آن‌ها انفجارات قهرآمیزی هستند که برای لحظه‌ای تعادل برهم خورده را باز می‌گردانند.»^۱

این گفتار مارکس به بارزترین شکلی بیان کننده سرشت متناقض سرمایه‌داری است. اقتصاد سرمایه‌داری که مبتنی بر تجدید تولید گسترده است، بدون گسترش سرمایه و بدون انباشت، دلیل وجودی خود را از دست می‌دهند. اما از آنجائی که نظام سرمایه‌داری دارای سرشتی متناقض است، گسترش سرمایه و تجدید تولید گسترده نمی‌تواند بدون بحران‌های اقتصادی صورت پذیرد. بدین لحاظ نظام سرمایه‌داری در ذات خود تناقضاتی را می‌پروراند، بر سر راه گسترش سرمایه و تجدید تولید گسترده موانعی را پدید می‌آورد، گردش تولید را متوقف و بازسازی تولید را با اشکال روبرو می‌سازد، و سرانجام این موانع، خود را به شکل بحران‌های اقتصادی متجلی می‌سازند.

بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری که از ماهیت سیستم، از تضاد اساسی آن و بر طبق قوانین دورانی‌اش پدید می‌آیند نه تنها گریز ناپذیرند، بلکه محدودیت‌هایی که بر سر راه گسترش سرمایه پدید آمده است تنها از طریق این بحران‌هاست که به طور ادواری از میان می‌روند، بنابر این بحران‌ها نه تنها بیان‌گر تشدید تضادها و تناقضات سیستم سرمایه‌داری‌اند. نه تنها بیان‌گر موانعی هستند که بر سر راه رشد نیروهای مولده وجود دارند، بلکه در همان حال «راه‌حل‌های لحظه‌ای و جبری تضادهای موجودند». اما از آنجائی که بحران‌ها، تضاد اساسی سیستم - یعنی علت عمده بحران‌ها - را به طور کلی حل نمی‌کنند و آن را مرتفع

^۱ - مارکس - کاپیتال - جلد سوم صفحه ۲۴۹

نمی‌سازند، بلکه موقتاً آن را حل کرده و تعادلی موقتی و لحظه‌ای در سطح اقتصاد پدید می‌آورند، زمینه را برای عملکرد گسترده‌تر و ژرف‌تر بحران آتی و تشدید هر چه بیشتر تضادهای موجود را فراهم می‌آورند. و از این روست که حرکت تولید سرمایه‌داری الزاماً یکبار دیگر به بحران می‌انجامد و بدین طریق بحران‌ها ادواری می‌شوند و تولید سرمایه‌داری با حرکت سیکلی تکامل می‌یابد. مارکس می‌نویسد:

«تولید سرمایه‌داری مدام در جستجوی آنست که بر موانع ذاتی فائق آید. اما فقط با وسایلی بر آن‌ها فائق می‌آید که یکبار دیگر این موانع را در مقیاس سهمگین‌تری بر سر راه خود قرار دهد، مانع واقعی تولید سرمایه‌داری خود سرمایه است. سرمایه و خودگستری آن همچون نقطه آغاز و پایان، محرک و هدف تولید است، و تولید تنها برای سرمایه است و نه بالعکس. وسایل تولید صرفاً وسایلی برای بسط مداوم پروسه زندگی جامعه تولید کنندگان نیستند. محدوده‌هایی که در درون آن حفظ و خودگستری سرمایه تنها بر سلب مالکیت و خانه‌خرابی (فقر) انبوه عظیم تولید کنندگان می‌تواند حرکت کند. این محدوده‌ها مدام با روش‌های تولیدی که سرمایه برای مقاصد خود به خدمت گرفته است، اصطکاک پیدا می‌کنند که به‌سوی بسط نامحدود تولید، به‌سوی تولید به عنوان یک هدف فی‌نفسه، به‌سوی پیشرفت بی‌قید و شرط بازدهی اجتماعی کار پیش می‌رود.»^۱

بنابر این بحران‌های اقتصادی از ذات خود سرمایه، از تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تملک خصوصی سرمایه‌داری ناشی می‌شوند. این بحران‌ها مدام حدت و شدت بیشتری می‌یابند و هنگامی که دیگر راه حل موقتی برای حل ستیز بین نیروهای مولد و مناسبات تولید، در محدوده سیستم موجود وجود نداشته باشد، در صورتی که شرایط ذهنی آماده باشد انقلاب اجتماعی تضاد اساسی سیستم را حل می‌کند و همراه با آن بحران‌ها را به طور کلی برمی‌اندازند.

با جهانی‌تر شدن هر چه بیشتر روابط سرمایه‌داری و پیوند هر چه نزدیک‌تر و بهم بافته شدن اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری، بحران‌ها از محدوده‌های ملی فراتر می‌روند و خصلتی جهانی به‌خود می‌گیرند. این امر به ویژه با ورود سرمایه‌داری به مرحله امپریالیستی و شکل‌گیری سیستم جهانی اقتصاد امپریالیستی، گسترش روابط و پیوندهای بازرگانی، پولی و اعتباری، صدور سرمایه و کالا که همگی در زمره کانال‌های انتقال بحران‌ها هستند، شدت یافته است. به نحوی که غالباً بحران‌هایی که پدید می‌آیند به کشورهای دیگری که در درون سیستم جهانی سرمایه‌داری قرار دارند منتقل می‌شوند، اما به لحاظ رشد و تکامل ناموزون اقتصادی وحدت تضادها در همه کشورها از عمق و وسعت همانندی برخوردار نیستند، بلکه با ابعاد مختلف بروز می‌کنند.

آنچه را که مارکس در باره نتایج بحران‌ها و نقش مخرب آن‌ها بیان کرده است با ورود سرمایه‌داری به مرحله امپریالیستی به اوج خود رسیده است. اساساً با تمرکز و انباشت بیشتر سرمایه بحران‌ها از عمق و وسعت ویژه‌ای برخوردار می‌شوند و هر چه بر حجم تولید افزوده شود و سرمایه‌ها متمرکزتر گردد، تضاد اساسی سیستم حدت می‌یابد. بدین لحاظ در مرحله امپریالیستی سرمایه‌داری تضادهای سیستم با حدت هر چه تمام‌تر عمل می‌کنند و بحران‌های اقتصادی بر پایه بحران‌های عمومی سیستم سرمایه‌داری ابعاد عظیمی یافته‌اند. ما امروز شاهدیم که اقتصاد کشورهای امپریالیستی دچار آن چنان بحران مزمنی شده است که

^۱ - مارکس - کاپیتال - جلد سوم صفحه ۲۵۰

رکود مدام، کوتاه شدن و یا در پاره‌ای موارد حذف مرحله رونق در سیکل اقتصادی، بیکاری روز افزون کارگران و تورم افسار گسیخته و فزاینده، به صورت ویژگی بارز اقتصاد آن‌ها در آمده است. گرچه بررسی بحران اقتصادی کشورهای امپریالیستی که از نیمه اول دهه ۷۰ کل سیستم را فرا گرفته است، در این مقاله نمی‌گنجد، اما به علت رابطه این بحران با بحران اقتصادی جامعه ما و پی بردن به عمق و وسعت آن، ذکر ارقامی چند در مورد تورم، بیکاری و رکود حاکم بر اقتصاد اردوگاه امپریالیسم ضروری است.

این بحران که بویژه از سال ۱۹۷۴ نمودی کاملاً بارز یافت، تمام کشورهای امپریالیستی را فرا گرفت. تولیدات کاهش یافت، بازرگانی دچار رکود شد، بر تعداد بیکاران به طرز چشمگیری افزوده شد، همراه با آن یک بحران پولی و بازرگانی نیز پدید آمد. در سال ۱۹۷۵ نسبت به سال ۱۹۷۴ کاهش تولیدات صنعتی به طور متوسط به $۴/۸$ درصد رسیده و رشد تولید ناخالص ملی در ۶ کشور امپریالیستی بر طبق منابع بورژوایی در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به شرح زیر کاهش یافت:

سال	سال	
۱۹۷۵	۱۹۷۴	
-۱/۸	-۲/۱	آمریکا
۲/۱	-۱/۸	ژاپن
-۱/۲	۲/۹	فرانسه
-۳/۲	۰/۴	آلمان
-۳/۷	۳/۲	ایتالیا
-۱/۸	۰/۱	انگلیس
-۱/۲	۰/۱	

رشد حجم بازرگانی که در سال ۱۹۷۳ معادل ۱۳ درصد بود در سال ۱۹۷۴ به ۵ درصد تقلیل یافت و در سال ۱۹۷۵ کاهش حجم بازرگانی جهانی به حدود ۶ درصد رسید، این امر بیانگر رکود حاکم بر اقتصاد و بحران تولیدیست. در سال ۱۹۷۴ بر تعداد بیکاران در کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و ژاپن ۵ / ۵ میلیون نفر افزوده شده و کل بیکاران در این کشورها به رقم ۵ / ۱۱ میلیون نفر رسید و در سال ۱۹۷۵ تعداد بیکاران در کشورهای امپریالیستی به ۱۵ میلیون نفر بالغ گردید، اما در همان حال که رکود بر اقتصاد حاکم بود، قیمت‌ها افزایش یافت و افزایش قیمت‌ها در سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به طور متوسط $۳/۱۳$ درصد بود. بحران پولی نیز که بازتاب بحران تولیدی و ناشی از مازاد تولید و رکود اقتصادی کشورهای امپریالیستی است به بارزترین شکلی خود را در کاهش مداوم ارزش دلار نشان داده است. در دسامبر ۱۹۷۱ ارزش دلار نسبت به ارزهای دیگر ۱۲ درصد کاهش یافت و در فوریه ۱۹۷۳ باز هم ۱۰ درصد کاهش یافت و تنها در فاصله ژانویه تا مه ۱۹۷۴، $۴/۶$ درصد کاهش یافت. کاهش ارزش دلار بویژه یکی از مواردی بود که تاثیر خود را بر اقتصاد کشورهای وابسته بر جای گذارد. در اواخر ۱۹۷۵ و آوریل ۱۹۷۶ یک بهبود کوتاه مدت در اقتصاد کشورهای امپریالیستی پدید آمد. اما به مرحله رونق نرسید و مجدداً به حالت رکود برگشت و بنابر این بحران حاکم بر اقتصاد کشورهای

امپریالیستی همچنان ادامه یافت. به طوری که رشد اقتصادی در آمریکا که در سال ۱۹۷۶، ۵ درصد بود در سال ۱۹۷۹ به ۱ درصد کاهش یافت و تعداد بیکاران در کشورهای سرمایه‌داری اروپا از ۴۶۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۷۵ به ۶۱۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۷۹ افزایش یافت. تمام شواهد حاکی است که رکود به صورت پدیده‌ای مزمن در آمده است و بحران اقتصادی مدام عمق و وسعت تازه‌ای می‌یابد.

گرچه ذکر ارقام مذکور در مورد وضعیت اقتصادی کشورهای امپریالیستی از منابع بورژوازی^۱ نمی‌تواند به درستی بیان‌گر واقعیت‌ها و عمق بحران باشد، با این وجود تا حدودی رکود و بحران حاکم بر اقتصاد این کشورها را به ما نشان می‌دهد. این بحران مزمن، بیان‌گر حدت تضادها و کشش ناپذیری سیستمی است که آخرین لحظات عمر خود را می‌گذراند، اما آنچه که از بررسی بحران جهانی سرمایه‌داری مورد نظر ماست اینست که این بحران به مخرب‌ترین شکلی تاثیر زیانبار خود را بر اقتصاد کشورهای تحت سلطه و وابسته بر جای می‌گذارد، زیرا بار عمده بحران با همه ابعاد به کشورهای وابسته که مورد غارت‌گری و استثمار امپریالیست‌ها قرار دارند، منتقل می‌شوند و اقتصاد فلاکت زده آن‌ها را مفلوک‌تر می‌سازد. این بحران‌ها به لحاظ پیوند و وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد کشورهای وابسته به سیستم جهانی سرمایه‌داری، از کانال‌های صدور سرمایه و کالا، بازرگانی جهانی، وابستگی‌های مالی، صدور تکنولوژی و غیره، سریعاً به کشورهای وابسته و تحت سلطه منتقل می‌شوند. از همین روست که ما همراه با رکود مزمن کشورهای امپریالیستی از نیمه اول دهه ۷۰ شاهد بروز بحران‌های بی سابقه در کشورهای وابسته و در نتیجه اوج‌گیری هر چه بیشتر مبارزات خلق‌های تحت ستم بر علیه امپریالیزم و جدا شدن پیاپی آن‌ها از سیستم جهانی سرمایه هستیم.

آنچه در این نوشته مورد بحث ماست، بحران اقتصادی در یک اقتصاد وابسته نظیر ایران است. گرچه در اقتصاد سرمایه‌داری وابسته نیز همانند کل نظام سرمایه‌داری بحران‌ها امری اجتناب ناپذیر و ذاتی سیستم‌اند، اما این بحران‌ها از عمق و وسعت بی‌نظیری برخوردارند که از وابستگی اقتصادی ناشی می‌شود. ویژگی آن‌ها در رابطه با چگونگی حرکت سیکلی و رابطه آن‌ها با بحران‌های جهانی سرمایه‌داری است. اقتصاد کشورهای وابسته که در ارتباط نزدیک و پیوند ارگانیک با اقتصاد کشورهای امپریالیستی شکل گرفته است و از جهت عملکرد تا حد زیادی تابع این اقتصاد است، از جهت حرکت سیکلی نیز تا حدودی زیادی در پیوند و وابستگی به حرکت سیکلی و بحران اقتصادی کشورهای امپریالیستی عمل می‌کند. درک این مسئله هنگامی روشن می‌شود که ما ساخت اقتصادی سرمایه‌داری وابسته و عملکردهایش را در رابطه با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری توضیح دهیم، بنابراین برای اینکه بحران اقتصادی کنونی جامعه خود را توضیح دهیم، ابتدا لازم است نظری کوتاه به ساخت اقتصادی سرمایه‌داری وابسته و عملکردهای آن بیاندازیم:

یکی از ویژگی‌های برجسته ساخت سرمایه‌داری وابسته در اینست که اساساً ارگانیک و پیوند بسیار نزدیک با اقتصاد کشورهای امپریالیستی شکل گرفته و عمدتاً در جهت پاسخگویی به نیازهای این اقتصاد قرار دارد. به همین علت است که مسلط شدن روابط سرمایه‌داری و گسترش آن در جامعه ما همراه است با پیوند یافتن، بهم بافته شدن و وابستگی

^۱ - آمار ذکر شده از گزارش‌های بانک مرکزی، تایم- دهم مارس ۱۹۸۰ و نیوزویک سوم مارس ۱۹۸۰ گرفته شده است.

هر چه بیشتر اقتصاد جامعه ما با اقتصاد کشورهای امپریالیستی در یک چنین اقتصادی که عملکردهای آن اساساً در چارچوب سیستم سرمایه‌داری جهانی صورت می‌گیرد و بخش ارگانیک سیستم محسوب می‌شود، وابستگی مختلف مالی، بازرگانی، صنعتی، تکنولوژیک و... اقتصاد جامعه را در یک مجموعه وابستگی محصور کرده است. وابستگی سیستم اقتصادی و وظایفی که این اقتصاد در تقسیم بین‌المللی کار بر عهده دارد، ساختی را پدید آورده است که رشد سرطانی پاره‌ای از بخش‌ها، ناموزونی رشد، فقدان تناسب، عدم تعادل چشم‌گیر و عدم پیوند ارگانیک بخش‌ها و اجزا مختلف اقتصاد به آشکارترین وجهی در آن دیده می‌شود. درست است که در کشورهای سرمایه‌داری به طور کلی، ناموزونی رشد و عدم تعادل اقتصادی وجود دارد، اما در کشورهای وابسته ابعادی بی‌نظیر به خود گرفته است. مسئله‌ای که بویژه در رابطه با ساخت سرمایه‌داری وابسته قابل تأکید است، این است که چندان پیوند ارگانیکی بین بخش‌های مختلف اقتصاد، و نیز اجزاء و رشته‌های مختلف آن وجود ندارد، در کشورهای سرمایه‌داری کلاسیک، بخش‌ها و اجزا مختلف اقتصادی در پیوند ارگانیک با یکدیگر بسر می‌برند و در سطح اقتصاد ملی دو بخش محصول واحد اجتماعی وجود دارد: بخش تولید کننده‌ی وسایل تولید و بخش تولید کننده‌ی کالای مصرفی. بین این دو بخش وحدتی درونی برقرار است و بهم پیوستگی این دو بخش امری ضروری است. بین این دو بخش و اجزاء هر بخش رابطه‌ای ارگانیک وجود دارد. آن‌ها تابع و تحت تأثیر یکدیگرند، هر بخش به بخش دیگر و هر جزء به جزء دیگر متکی است. بنابر این هرگونه اختلالی که در یک بخش و یا یک جزء پدید آید، به فوریت بر دیگری اثر می‌گذارد، و بالعکس هرگونه پیشرفت و یا رونق در یکی، بر دیگری اثری قاطع دارد.

در یک چنین اقتصادی از وسایل تولید گرفته تا کالاهای مصرفی مورد نیاز مردم، همگی در یک پروسه واحد و بهم پیوسته تولید قرار دارند. اما در اقتصاد جامعه ما نوعی جدایی در سطح اقتصاد داخلی بین این دو بخش به چشم می‌خورد و آن وحدت درونی و بهم پیوستگی لازم بین آن‌ها وجود ندارد. در اینجا ما بجز در موارد خاص، به معنای دقیق کلمه با بخش تولید کننده‌ی وسایل تولید (بویژه صنایع کلیدی که ابزار و وسایل تولید، تولید می‌کند) که با بخش تولید کننده‌ی کالاهای مصرفی رابطه‌ای ارگانیک داشته روبرو نیستیم. در اینجا ما شاهد رشد صنایع مصرفی هستیم بدون آنکه همگام با آن‌ها بخش تولید کننده وسایل تولید رشد کند و یا با آن پیوند نزدیک داشته باشد، در اقتصاد وابسته جامعه ما، رابطه بین این دو بخش تنها در سطح کل سیستم سرمایه‌داری جهانی برقرار شده است. کشورهای امپریالیستی بخش تولید کننده وسایل تولید بویژه صنایع کلیدی را در اختیار دارند، و آن‌ها هستند که وسایل تولید، ماشین‌آلات و تجهیزات مورد لزوم صنایع تولید کننده کالای مصرفی را در جامعه ما در اختیار این بخش قرار می‌دهند، و این خود یکی از اشکال صدور سرمایه و وابستگی اقتصاد جامعه ما است. اگر ما در اقتصاد جامعه خود با بخش تولید کننده وسایل تولید نیز روبرو هستیم، یا چندان رابطه ارگانیکی با بخش صنایع مصرفی ندارد - نظیر ذوب آهن - و یا بیش از آن که با صنایع مصرفی و اجزاء دیگر بخش II در ارتباط باشند، با صنایع کشورهای امپریالیستی ارتباط ارگانیک دارند، از این گذشته حتی در سطح صنایع مصرفی نیز بین اجزا این بخش چندان رابطه ارگانیک و منسجمی وجود ندارد، و این نیز از وابستگی اقتصادی ناشی می‌شود.

نتیجه‌ی اجتناب ناپذیر یک چنین ساخت اقتصادی، رشد یک جانبه بخش تولید کننده‌ی کالاهای مصرفی، و همراه با آن رشد سرطانی بخش خدمات، نقش یک محصول واحد نظیر نفت در کل اقتصاد، تلاشی اقتصاد کشاورزی و خلاصه اقتصادی به غایت ناموزون، فاقد تناسب و نامتعادل می‌باشد. ما قبلاً توضیح دادیم که اگر در نظام سرمایه‌داری به طور کلی، تکامل و رشد ناموزون و نیز عدم تعادل اقتصادی به علت آنارشی حاکم بر اقتصاد امری اجتناب ناپذیر است. تنها از طریق بحران است که انطباق موقتی لازم به دست می‌آید و یا به عبارتی تکامل ناموزون رشته‌های تولید باید به چنان ستیزی برسد که تطبیق مجدد تنها از طریق یک بحران ممکن باشد، در اقتصاد جامعه ما از همان آغاز چنان رشد ناموزون و عدم تناسب و تعادل فاحشی در اقتصاد به چشم می‌خورد که نظیر آن را در هیچ کشوری که مسیر نرمال تکامل سرمایه‌داری را طی کرده باشد، نمی‌توان یافت. برای پی بردن به این مسئله کافی است که به ترکیب رشته‌های مختلف اقتصاد و سهم هر یک از رشته‌های کشاورزی، صنایع و خدمات در تولید ناخالص داخلی نظری بیافکنیم:

گزارش سالانه بانک مرکزی سهم هر یک از این رشته‌ها را در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ به شرح زیر ارائه می‌دهد:

۵۶	۵۵	۵۴	۵۳	
۹/۴	۹/۴	۹/۶	۹/۴	سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی
۳۵/۸	۳۸	۳۹/۶	۵۰/۶	سهم نفت در تولید ناخالص داخلی
۱۹/۱	۲۰/۵	۱۷/۸	۱۴/۴	سهم صنایع در تولید ناخالص داخلی
۳۵/۷	۳۲/۱	۳۳	۲۵/۶	سهم خدمات در تولید ناخالص داخلی

ارقام فوق نشان می‌دهد که تناسب لازم بین بخش‌های مختلف اقتصاد وجود ندارد و مثلاً در حالیکه هنوز نیمی از جمعیت کشور در روستاها زندگی می‌کنند و به امر کشاورزی اشتغال دارند، سهم بخش کشاورزی در کل تولید ناخالص داخلی تنها ۹ / ۴ درصد است و این امر با توجه به ارقام بخش‌های دیگر اقتصاد به‌ویژه سهم ناچیز تولیدات صنعتی، بیانگر عقب ماندگی و تلاش سیستم کشاورزی و نیز عدم وجود تناسب لازم بین این بخش و بخش‌های دیگر است. کشاورزی یکی از رشته‌های اقتصاد است که پس از رفرم، بیشترین آسیب بدان وارد آمد و اولین نتایج مخرب یک اقتصاد وابسته در کشاورزی ظاهر گردید. از آنجایی که هدف از رفرم ارضی عمدتاً گسترش مناسبات سرمایه‌داری وابسته و آزاد کردن نیروی کار موجود در روستاها بود، بخاطر پائین بودن نرخ سود هیچگونه توجهی به کشاورزی معطوف نشد، از همان آغاز رفرم و قطعه قطعه شدن زمین‌ها، بدون مکانیزه شدن کشاورزی و بدون حمایت مادی و برنامه‌ریزی شده از دهقانان، سیستم کشاورزی موجود با وضعیت فلاکت‌باری روبرو شد. فشارهای متعدد مالی بر دهقانان، ورشکستگی و سرا زیر شدن آن‌ها به‌سوی شهرها، واردات بی رویه محصولات کشاورزی که نتیجه اجتناب‌ناپذیر اقتصاد وابسته و سیاست‌های ضد خلقی رژیم بود، سیاست‌های ضد خلقی در مورد مراتع و چراگاه‌ها که دامداری سنتی را به نابودی کشاند و نیز عوامل فنی و مالی نظیر مکانیزه نبودن کشاورزی، عدم دسترسی دهقانان به بذرهای مرغوب، ماشین آلات، متخصصین، کود شیمیایی و خلاصه عدم بر خورداری آن‌ها از امکانات مالی و فنی و همه این عوامل باعث

شد که مدام سطح بازدهی تولید در کشاورزی کاهش یابد، دهقانان مدام به خانه‌خوابی و ورشکستگی کشیده شدند، تولید مدام کاهش یافت سهم آن در تولید ناخالص داخلی به حداقل ممکن رسید و سرانجام یک بحران مزمن بر کشاورزی مستولی شد. اگر به ارقام مربوط به سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی پس از رفرم توجه کنیم، پی می‌بریم که در این فاصله مدام این سهم کاهش یافته تا اینکه در سال ۵۶ تنها به ۴ / ۹ درصد رسید.

در زمینه صنایع نیز عدم تناسب و ناموزونی را به بارزترین وجه می‌بینیم. در حالیکه بخش نفت نزدیک به نیمی از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده است و از سال ۱۳۴۶ که ۳ / ۱۷ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل میداد در سال ۱۳۵۱ به ۹ / ۵۱ درصد افزایش یافت، سهم بقیه صنایع در تولید ناخالص داخلی در سال ۵۴ به ۸ / ۱۷ درصد رسیده بود.

تا پیش از رفرم، اقتصاد جامعه ما آن چنان وابستگی که بعداً به اقتصاد نفت و درآمدهای ناشی از آن پیدا کرد، نداشت. تا آن زمان جامعه ما در حیطه تقسیم کار بین‌المللی، صرفاً تولیدکننده‌ی مواد خام نظیر نفت بود و از آنجائی که هنوز مناسبات فئودالی مسلط بود، نه اقتصاد نفت به جزء جدائی‌ناپذیر ساخت تبدیل شده بود و نه کل اقتصاد را وابسته به خود کرده بود. از این گذشته هنوز کل سیستم اقتصادی جامعه ما در سرمایه‌داری جهانی ادغام نشده بود. تغییرات پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم نوین بین‌المللی کار، باعث شد که همراه با رفرم و مسلط شدن روابط سرمایه‌داری از یکسو صنایع مصرفی و مونتاژ در وابستگی به سرمایه‌ها و صنایع کشورهای امپریالیستی رشد کنند. از سوی دیگر اقتصاد نفت در کل اقتصاد آنچنان نقش اساسی کسب کند که رشته‌های دیگر را تابع خود سازد. هر چه بر نقش نفت و افزایش درآمدهای ناشی از نفت افزوده شد، تناسب‌های لازم بین رشته‌های مختلف اقتصاد و سهم آن‌ها در تولید ناخالص داخلی بر هم خورد و رشد اقتصادی بویژه در بخش صنایع مصرفی و خدمات، وابسته به اقتصاد نفت شد. همانگونه که قبلاً نیز گفتیم نقش نفت در اقتصاد بدان حد افزایش یافت که سهم آن در کل تولید ناخالص داخلی که در سال ۱۳۴۶، ۳ / ۱۷ درصد بود، در سال ۱۳۵۱ به ۹ / ۵۱ درصد افزایش یافت و درآمد حاصل از نفت که در سال ۵۲ برابر با ۸۲۳ میلیارد دلار بود در سال ۱۳۵۳ به ۲۰۸۸۲ میلیارد دلار افزایش یافت، از آنجائی که افزایش درآمدهای نفتی منبع تغذیه و رشد صنایع مصرفی و بخش خدمات شده بود و به اتکا درآمدهای نفتی نرخ سود بالایی در این رشته‌ها نصیب سرمایه‌داران می‌شد، کل اقتصاد را تحت سیطره خود درآورد. این مسئله به ویژه از آن جهت قابل تأکید و بررسی است که بعداً می‌بینیم چگونه با کاهش درآمدهای ناشی از نفت، کل اقتصاد دچار از هم پاشیدگی و اختلال می‌شود. بهر حال اتکا ساخت اقتصادی به نفت هرگز به معنای گسترش و تقویت صنایع تولیدکننده‌ی وسایل تولید نبود، بلکه صرفاً بخش صنایع مصرفی را که تقسیم نوین بین‌المللی کار، آنرا ایجاد کرده بود و نیز بخش خدمات را که لازمه یک اقتصاد مصرفی است، رشد داد. نقش نفت و درآمدهای ناشی از آن زمینه را برای گردش کالاها و سرمایه‌های امپریالیستی و در نتیجه کسب سودهای کلان برای انحصارات بین‌المللی و بورژوازی وابسته مساعد ساخت و اقتصاد را بیش از پیش به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و بازار جهانی آن وابسته کرده و آن را در معرض نوسانات ناشی از این بازار قرار داد، افزایش درآمدهای نفتی، به‌ویژه پس از سال‌های ۵۰ به بعد، سرمایه‌گذاری‌های وسیعی را از جانب بخش خصوصی و دولتی به همراه داشت، و گر چه

درآمدهای حاصل از نفت به طریق مختلف در رشته‌های غیر مولد در جهت منافع امپریالیسم و سرمایه‌داران وابسته سرمایه‌گذاری می‌شود و یا از طریق اعتبار و وام‌های کلان به سرمایه‌داران وابسته، در اختیار قشر کوچکی قرار می‌گرفت، اما بدین لحاظ که بر میزان اشتغال، قدرت خرید و تقاضا برای کالاها می‌افزاید، رونقی موقتی را در اقتصاد پدید آورده بود. و هر چه نقش نفت و بالنتیجه زمینه غارتگری امپریالیست‌ها در اقتصاد بیشتر می‌شد، بر میزان صدور سرمایه‌های امپریالیستی به جامعه افزوده می‌شد و تنها سرمایه‌گذاری‌های خصوصی خارجی از طریق مرکز جلب و حمایت سرمایه‌گذاری‌های خصوصی خارجی در فاصله سال‌های ۴۳ تا ۵۵ به بیش از ۲۳ برابر افزایش یافت.

به هر حال ارقام مربوط به سهم رشته‌های مختلف در تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد که گذشته از سهم نفت، سهم بقیه صنایع در کل تولید ناخالص داخلی در سال ۵۴ به ۸ / ۱۷ درصد رسیده بود و از این رقم نیز بیشترین سهم متعلق به صنایع مصرفی و مونتاژ است که در وابستگی به انحصارات کشورهای امپریالیستی شکل گرفته‌اند. اساساً در کشورهای وابسته، به علت نیروی کار و مواد خام ارزان و بازار موجود، صنایع مصرفی و مونتاژ رشد قابل ملاحظه‌ای می‌یابند، اما همانگونه که قبلاً گفتیم رشد این صنایع در کشور ما از یک سو وابسته به صدور سرمایه‌ها و صنایع کشورهای امپریالیستی، و از سوی دیگر تا حد زیادی تابع اقتصاد نفت شده‌اند، که نفت نیز یکی از شریان‌های اصلی وابستگی اقتصادی جامعه ماست.

از آنچه تاکنون گفته شد می‌بینیم که در جامعه ما بازسازی اساساً در حیطه بخش تولید کننده‌ی کالاها، مصرفی صورت می‌گیرد و به علت وابستگی در شرایط حفظ مناسبات موجود، شرط بازسازی در این است که کشورهای امپریالیستی صادر کننده‌ی سرمایه، بویژه سرمایه ثابت برای بخش II باشند. این مسئله بویژه در رابطه با حل بحران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

یکی دیگر از ویژگی‌های ساخت سرمایه‌داری وابسته که همانا رشد سرطانی بخش خدمات است، در اینجا نیز به چشم می‌خورد و سهم این بخش غیر مولد در کل تولید خالص داخلی تا بدانجا رسیده بود که در سال ۱۳۵۶، ۷ / ۳۵ درصد تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داد. بخش خدمات که در مجموع خود یکی از کانال‌های اصلی توزیع ارزش اضافی حاصل از نفت بین انحصارات بین‌المللی و بورژوازی وابسته - بویژه قشر بوروکرات آن - بود در سال‌های پس از رفرم، از رشد خارق‌العاده‌ای برخوردار شد. روابط بسیار نزدیکی بین رشد سرطانی این بخش و اقتصاد مصرفی از یکسو و افزایش نقش در آمد نفت در اقتصاد از سوی دیگر وجود دارد. از طریق بخش خدمات است که سودهای کلان نصیب سرمایه‌داران می‌شود و ارزش اضافی حاصل از نفت بین سرمایه‌داران توزیع می‌شود. در سال‌های پس از رفرم بویژه با افزایش نقش نفت در اقتصاد، ما شاهد گسترش سیستم بانکی مالی و اعتباری هستیم که سودهای کلانی را نصیب بورژوازی می‌کند. بعلاوه در طی این سال‌ها سرمایه‌گذاری‌های کلانی در بخش ساختمان، جاده‌ها، فرودگاه‌ها، بنادر و تاسیسات دیگر که از نرخ سود بالایی برخوردار بود صورت گرفت. تنها سرمایه‌گذاری در بخش ساختمان که بر طبق آمار بانک مرکزی تا سال ۱۳۵۱ مجموعاً به ۵ / ۱۷۴ میلیارد ریال رسیده بود، همراه با افزایش درآمدهای نفتی در سال ۵۵ به ۸ / ۸۹۰ میلیارد ریال رسید.

سهم بخش خصوصی از ۳ / ۶۶ میلیارد ریال به ۸ / ۳۰۷ میلیارد ریال و بخش دولتی از ۲ / ۱۰۸ میلیارد به ۵۸۲ میلیارد ریال افزایش یافت.

اساساً یکی از ویژگی‌های اقتصاد وابسته در این است که به سبب محدوده‌های تنگ بازار داخلی و سلطه انحصاری بر آن، بخش وسیعی از سرمایه‌ها، به سوی ساختمان و خرید و فروش زمین و املاک که از سود بالایی برخوردار است سرازیر می‌شوند. به هر حال بخش خدمات آن چنان وزن و اهمیتی در اقتصاد کسب کرد که بیش از ۲ میلیون نفر یعنی در حدود یک سوم نیروی کار شاغل، در آن مشغول بکار بودند، و اختصاص حدود یک سوم تولید ناخالص داخلی به این بخش، بیانگر عدم تناسب رشته‌های اقتصادی و خصلت غیر مولد و انگلی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته است. بدین لحاظ می‌بینیم که خصوصیات آشکار اقتصاد وابسته در جامعه ما، رشد نابینجار پاره‌ای از بخش‌ها، عدم تناسب و تعادل لازم بین بخش‌های مختلف، گسترش صنایع مصرفی، وابستگی مفرط به سرمایه‌های امپریالیستی و اتکاء بیش از پیش کل اقتصاد به یک محصول واحد است. یک چنین ساخت اقتصادی و یک چنین اقتصاد مصرفی و غیر مولد ایجاب می‌کرد که مدام بر واردات کالاها افزوده شود. مثلاً در حالیکه ارزش واردات گمرکی در سال ۱۳۵۱ به ۴ / ۲۵۷۰ میلیون دلار رسیده بود. در سال ۱۳۵۶ به ۱۵ میلیارد دلار رسید. این امر نه تنها بر وابستگی اقتصادی می‌افزود، بلکه خانه‌خرابی انبوهی از دهقانان و خرده تولید کنندگان داخلی را به همراه داشت. در ساخت اقتصادی وابسته ایران، به علت خصلت غیر مولد اقتصاد، از آنجائی که همراه با افزایش درآمدهای نفتی و افزایش حجم پول در گردش، بخش مولد اقتصاد رشد نکرد و نیز به علت سلطه انحصاری بر بازار و انتقال موج تورمی کشورهای امپریالیستی، افزایش سرسام آور قیمت‌ها تا حد غیر قابل تحملی توده‌های مردم را تحت فشار قرار می‌داد. بر طبق آمار بانک مرکزی که مطمئناً بسیار کم بر آورده شده است، نرخ تورم در سال ۵۳ به ۲۰ درصد در اسفند ماه سال ۵۵ نسبت به ۵۴، ۳ / ۲۷ درصد و در سال ۵۶ به بیش از ۳۰ درصد رسید، در مدت کوتاهی اجاره‌ها به حدود سه برابر افزایش یافت و تنها در سال ۵۶ افزایش شاخص مسکن ۸ / ۲۷ درصد بود.

در حالی که رونق نسبی اقتصاد، سودهای کلانی را نصیب سرمایه‌داران می‌کرد، توده‌های مردم را به سوی فقر و خانه‌خرابی فزاینده‌ای سوق داد، بر نابرابری اجتماعی مدام افزوده شد، سرمایه‌داران و زمین‌داران ثروتمندتر و کارگران، دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری فقیرتر می‌شدند. بر طبق ارقام سالنامه آماری، مجموع مزد و حقوق که در سال ۴۶، ۱۵۵۷۵۰ میلیون ریال بود، در سال ۵۲ به رقم ۳۷۴۹۱۱ میلیون ریال بود در حالی که سود، بهره و اجاره سرمایه‌داران و زمین‌داران که در سال ۴۶ معادل ۳۱۶۳۲۵ میلیون ریال بود، در سال ۱۳۵۲ به رقم ۱۴۰۷۹۸۴ میلیون ریال رسید. این ارقام نشان می‌دهد که چگونه سهم زحمتکشان از درآمد ملی مدام کاهش یافته است، در حالی که بر سهم سرمایه‌داران مدام افزوده شده است. مطمئناً با افزایش درآمدهای نفتی و توزیع آن از کانال‌های مختلف، بین سرمایه‌داران، بویژه بورژوازی بوروکرات این شکاف باز هم بیشتر شده است. در سال‌های پس از فرم نه تنها شرایط زندگی کارگران، این تولید کنندگان اصلی جامعه مدام وخیم‌تر شد و آن‌ها بیش از همه تحت فشار و استثمار قرار داشتند، بلکه بخش وسیعی از خرده‌بورژوازی شهری زیر فشار سرمایه‌های بزرگ به ورشکستگی و فلاکت کشانده شدند، و تعداد زیادی از دهقانان نیز خانه‌خراب گردیدند. در چنین شرایطی که توده‌ها مدام تحت‌تستم

و استثمار قرار داشتند، درآمدهای هنگفتی نصیب انحصارات جهانی و سرمایه‌داران وابسته داخلی می‌شد، و در این میان بورژوازی بوروکرات سهم بیشتر را به خود اختصاص می‌داد، رژیم ضد خلقی شاه میلیاردها دلار صرف هزینه‌های تسلیحاتی، ریخت و پاش‌های دربار و ایادی وابسته به خود، کمک به اقتصاد در حال احتضار کشورهای امپریالیستی - از جمله خرید سهام شرکت‌های ورشکسته - و کمک‌های اقتصادی و نظامی به رژیم‌های مزدور و ضد خلقی می‌کرد.

اقتصاد جامعه بدان مرحله رسیده بود که دیگر کشش‌پذیری لازم را نداشت، رشد تضادها، اقتصاد را به سوی یک بحران انفجار آمیز سوق می‌داد، در اواخر سال ۵۴ طلیعه‌های یک بحران ژرف در بخش تولید آشکار شد. از همان سال‌های آغاز دهه ۵۰ به علت رشد تضادها، کشش‌ناپذیری سیستم اقتصادی موجود، کاهش نرخ سود در پاره‌ای رشته‌ها، رکود اقتصادی در بعضی از زمینه‌ها آغاز گردید. اما دقیقاً در همین شرایط درآمدهای حاصله از نفت افزایش یافت و با افزایش درآمدهای حاصل از نفت، سرمایه‌گذاری‌های کلان در اقتصاد، بویژه در بخش خدمات که متضمن سودهای کلان برای بورژوازی بود، موقتاً اقتصاد را از رونق ویژه‌ای برخوردار ساخت، اما از آنجائی که این رونق عمدتاً متکی به افزایش درآمدهای نفتی بود بر شدت وابستگی بخش‌های مختلف اقتصاد به بخش نفت و اقتصاد جهانی سرمایه‌داری افزود و در نتیجه زمینه را برای عملکرد مخرب‌تر و انتقال گسترده‌تر بحران‌های کشورهای امپریالیستی فراهم ساخت.

اقتصاد کشورهای امپریالیستی که به علت حدت تضادها و پوسیدگی نظام اقتصادی، با رکود مزمنی روبرو شده بود بزودی تأثیر خود را بر اقتصاد جامعه ما که در اواخر سال ۵۴ تحت تأثیر حدت تضادهای درونی سیستم اقتصادی به‌سوی یک بحران پیش می‌رفت، بر جای گذارد. این تأثیر نه فقط از نقش نفت و انتقال بحران از کانال وابستگی‌های بازرگانی و ارزی، بلکه از تمامی پیوندهای اقتصاد وابسته یا سیستم جهانی سرمایه‌داری ناشی می‌شد. در اینجا مرحله بحران در سیکل منطبق و تابع مرحله‌ی بحران در سیکل جهانی سرمایه‌داری شد، بار بحران جهانی نیز وسیعاً به اقتصاد جامعه ما منتقل شده و به لحاظ عدم برخورداری اقتصاد از بنیان‌های محکم، بی‌تعادلی مفرط و حدت بی‌سابقه تضادها، بحران با ابعادی بسیار وسیع بروز کرد.

با کاهش درآمدهای ناشی از نفت، بسیاری از طرح‌ها و سرمایه‌گذاری‌های بخش دولتی و خصوصی متوقف شد. دولت هزینه‌ها و اعتبارات خود را کاهش داد. نرخ سود در بسیاری از رشته‌ها کاهش یافت و بلافاصله تحت تأثیر کاهش درآمدهای نفتی یک سلسله واکنش زنجیره‌ای در کل سیستم اقتصادی پدید آمد. رکود بخش‌های مختلف اقتصاد را فرا گرفت. با کاهش مداوم ارزش دلار قیمت واقعی نفت و در نتیجه درآمد حاصل از آن پیوسته کاهش می‌یافت و تورم جهانی از طریق واردات بی‌رویه، بر وخامت اوضاع اقتصادی می‌افزود. از سال ۵۶ تقلیل قابل ملاحظه‌ای در صادرات نفت صورت گرفت و ارزش افزوده‌ی این بخش به میزان ۲ / ۷ درصد تقلیل یافت، رشد تولید ناخالص داخلی از ۷ / ۱ درصد تجاوز نکرد، در حالی که رقم مشابه سال قبل معادل ۱ / ۱۲ درصد بود (سالنامه بانکداری در ایران - سال ۵۶). دولت از بسیاری طرح‌های پیش‌بینی شده و یا نیمه‌کاره صرف‌نظر کرد. کاهش هزینه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های دولت و تا حدودی کاهش اعتبارات دولتی باعث شد که بخش مهمی از صنایع دچار بحران شوند. بحران تمامی رشته‌های اقتصاد را فرا گرفت،

سرمایه‌گذاری مجدداً دچار وقفه شده و گردش کالا و پول مختل گردید. شاخص رشد تولید در کارگاه‌های بزرگ صنعتی که در سال ۵۵، ۱۷ درصد بود، در سال ۵۶ به ۱۱ درصد تقلیل یافت. ارزش افزوده در کشاورزی، نفت صنعت و خدمات که در سال ۵۵ به ترتیب ۵ / ۵، ۹ / ۵، ۱۸ / ۴ و ۱۴ درصد بود، در سال ۵۶ به ۰ / ۸، -۷ / ۲، ۸ / ۶ و ۹ / ۲ درصد رسید.

رشد سرمایه‌گذاری بخش خصوصی برای ماشین‌آلات که در سال ۵۴، ۱۰ / ۶ درصد بود، تا سال ۵۶ به ۶ / ۸- در صد کاهش یافت. فعالیت بخش خدمات نیز تا حد زیادی متوقف شد. معاملات زمین و املاک کاهش یافت، بازار سهام دچار رکود شد و در حالی که جمع کل معاملات بورس در سال ۵۶ به ۴۴۴۱۷/۳ میلیون ریال رسیده بود، در سال ۵۷ این رقم به ۳۴۲۰۵/۳ میلیون ریال کاهش یافت. سیستم اعتباری بکلی مختل شد و همراه با بحران تولیدی، بحران تجاری و مالی نیز اقتصاد را فرا گرفت. نتیجه اجتناب ناپذیر این بحران فقر هر چه بیشتر توده‌ها و بیکاری روز افزون کارگران بود. کارگرانی که در طی سال‌های رونق نسبی، بویژه همراه با افزایش درآمدهای نفتی و سرمایه‌گذاری‌های وسیع در بخش خدمات و صنایع مصرفی بکار مشغول بودند، به سرعت بیکار می‌شدند. این امر قدرت خرید توده‌های مردم را کاهش می‌داد و بر شدت بحران می‌افزود. در حالی که کارگران بیکار می‌شدند و خرده‌بورژوازی شهر و ده تحت شدیدترین فشارهای مالی قرار داشتند، قیمت کالاهای مورد نیاز توده‌های مردم مدام در حال افزایش بود، رژیم برای مقابله با رکود و تورم باز هم به سیاست‌های ضد خلقی و فشار بیشتر بر توده‌های مردم متوسل شد. برای جبران کاهش درآمدهای خود بر فشارهای مالیاتی افزود، مجازات و جریمه کسبه و خرده تولید کنندگان، به اصطلاح برای مبارزه با تورم و مهار کردن قیمت‌ها شدت یافت و آن‌ها را بیش از پیش تحت فشار قرار می‌داد. دهقانان که در اثر سیاست‌های ضد خلقی رژیم از مدت‌ها پیش به خانه‌خوابی و ورشکستگی سوق داده شده بودند، اکنون نیز می‌بایستی محصولات خود را به قیمت ارزان بفروشنند و کالاهای مورد نیاز خود را به قیمت گران خریداری کنند، آن‌ها زیر بار فشار متعدد مالی از هستی ساقط می‌شدند.

بحران اقتصادی تضادهای طبقاتی را به سر حد انفجار رساند و تمامی خلق را به عرصه مبارزه آشکار بر علیه رژیم شاه کشاند و بحرانی سیاسی با ابعاد عظیم بروز کرد. اوج‌گیری بحران سیاسی و حدت یافتن مبارزه توده‌ها بر علیه رژیم حاکم، بر شدت بحران اقتصادی افزود. قطع صدور نفت از سوی کارگران مبارز صنعت نفت ضربه قطعی را بر پیکر پوسیده رژیم شاه وارد آورد و فرار سرمایه‌ها در شرایط بحران سیاسی، اقتصاد را بکلی فلج کرد.

بحران اقتصادی و سیاسی چنان ابعادی به‌خود گرفت که سر انجام با قیام بهمن ماه به سرنگونی رژیم شاه انجامید، اما امروز نیز نه تنها بحران اقتصادی فروکش نکرده است، نه تنها چشم‌انداز رونق اقتصادی بچشم نمی‌خورد، بلکه بحران با ابعاد گسترده‌تری به رشد خود ادامه می‌دهد. از این رو لازم است که هرچند کوتاه، ادامه بحران را پس از قیام نیز بررسی کنیم.

ادامه بحران اقتصادی پس از قیام

یک سال پس از قیام، بحران اقتصادی حاکم بر جامعه با ابعادی وسیع‌تر و مخرب‌تری نسبت به بحران اقتصادی پیش از قیام عمل می‌کند. اقتصاد در تمام زمینه‌های خود با رکود فلج‌کننده‌ای روبروست. صنایع، بازرگانی و سیستم اعتباری و مالی همچنان در بحران بسر می‌برند. میلیون‌ها نفر از توده‌های مردم زیر بار بحران اقتصادی موجود، در بدترین شرایط زندگی می‌کنند. بیکاری همچنان رو به افزایش است، تورم با سرعتی سرسام‌آور رشد می‌کند و تولیدات به حداقل ممکن کاهش یافته است. در یک چنین شرایطی، تاکنون هیچ اثر و نشان‌های دال بر بهبود و رونق اقتصادی وجود ندارد. ما پیش از این گفتیم که شدت و عمق بحران کنونی از ساخت و ابسته اقتصاد و بحران مزمن جهان سرمایه‌داری ناشی می‌شود. اگر در یک اقتصاد کلاسیک، مکانیسم‌های درونی آن، راه‌حل موقتی بحران را نیز به همراه داشت، در اقتصاد وابسته و بغایت نامتعادل و ناموزون جامعه ما، در اقتصادی که بین بخش‌ها و اجزاء آن هماهنگی و پیوند ارگانیک وجود ندارد، مکانیسم‌های درونی نمی‌تواند خود به خود در جهت رهائی از بحران موجود عمل کند و راه حل بحران را ارائه دهند. از این گذشته ما دیدیم که بحران اقتصادی وحدت تضادها در کشورهای امپریالیستی آن چنان ابعادی یافته است که حتی اقتصاد این کشورها را نیز دچار رکود مزمن نموده است، بنابر این در یک اقتصاد وابسته نظیر کشور ما که سیکل اقتصادی آن وابسته و تابع سیکل اقتصادی سرمایه‌داری است، نمی‌توان انتظار داشت که مستقلاً مرحله بحران را پشت سر گذارد. ما در این جا سعی می‌کنیم که با توجه به آمار و ارقام و شواهد موجود وضعیت اقتصادی پس از قیام و عمق بحران را نشان دهیم:

همراه با قیام، زیر ضربات بی‌امان و مبارزات پیگیر توده‌ها ضرباتی جدی به الیگارش‌ی مالی - وابسته حاکم بر ایران و انحصارات وابسته و در رأس آن‌ها بوروکرات‌ها و دربار وارد آمد. اما از آنجا که رهبری جنبش در دست عناصر سازش‌کار و محافظه‌کار قرار گرفت و پرولتاریا به علی‌که در این جا مجال بازگو کردن آن نیست نتوانست هژمونی خود را بر جنبش تأمین کند و رهبری آنرا در دست گیرد، مناسبات سرمایه‌داری وابسته همچنان پا بر جا باقی ماند.

پس از قیام بورژوازی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز کرد تا بتواند به اقتصاد از هم گسیخته و بحرانی، سر و سامانی بخشد و مناسبات را به طور کامل بازسازی کند. اما به دلایلی چند از جمله ساخت و ابسته، بحران جهانی سرمایه‌داری، حدت یافتن مبارزه طبقاتی و تضادهای درونی هیئت حاکمه، تاکنون نتوانسته است توفیقی بدست آورد. در چنین شرایطی نه تنها بحران فروکش نکرده بلکه ابعادی تازه‌تری یافته و عمیق‌تر شده است. سرمایه‌گذاری در رشته‌های مختلف اقتصادی در حداقل ممکن صورت می‌گیرد. گزارش سازمان برنامه و بودجه در مورد وضعیت اقتصادی کشور نشان می‌دهد که ارقام قطعی مربوط به پرداخت‌های سرمایه‌گذاری ثابت در شش ماه اول سال ۱۳۵۸ نسبت به مدت مشابه سال قبل ۷۴ درصد کاهش یافته است و سرمایه‌گذاری در بخش صنایع و معادن نیز نسبت به مدت مشابه سال قبل حدود ۶۰ درصد کاهش نشان می‌دهد. کاهش سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصادی نسبت به سال قبل که اوج بحران انقلابی بود، بیانگر عمق بحران و رکود

حاکم بر اقتصاد است. کاهش تولیدات نیز شاخص دیگری در تأیید این مسئله است. نمونه‌برداری بانک مرکزی در مورد کاهش تولید صنایع مختلف در سه ماه اول سال ۵۸ نسبت به دوره مشابه سال قبل گرچه هنگام تعمیم از دقت و صراحت لازم برخوردار نیست، با این وجود تا حدودی وضعیت حاکم بر صنایع بازگو می‌کند. بر طبق این آمار درصد کاهش تولید در سه ماهه اول سال ۵۸ در صنایع مواد غذایی ۸ درصد، در صنایع ماشین‌آلات و وسایل فلزی ۴۰ درصد، بخش ساختمان ۲۸ درصد، صنایع نساجی ۲۸ درصد، صنایع دارویی ۱۱ درصد، چرم و کاغذ و کارتن ۴۲ درصد بوده است. حال با توجه به این مسئله که ذخیره مواد اولیه موجود به طور متوسط در این رشته‌ها کفاف بیش از سه ماه را نمی‌دهد است و تنها وابستگی این صنایع به مواد اولیه وارداتی به ترتیب ۷۰، ۸۰، ۵۹، ۷۱، ۷۵، ۶۰ درصد بوده است، می‌توان حدس زد که چگونه در ماه‌های بعد میزان تولید در مجموع به علت وابستگی سرمایه‌ای به مقیاس قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و یا پاره‌ای از کارخانه‌ها تعطیل شده است. بخش صنایع مصرفی در جامعه ما که در وابستگی کامل و ارگانیک به صنایع کشورهای امپریالیستی شکل گرفته، امروز نیاز به سرمایه، اعتبار، مواد خام، قطعات پیش ساخته، قطعات یدکی و غیره دارند و اگر چند ماهی پس از قیام پاره‌ای از کارخانه‌ها به اتکاء ذخایر موجود خود توانستند تولید را تا حدودی ادامه دهند، اما امروز ادامه تولید بیش از پیش با اشکال روبرو شده است، حتی در مواردی که قراردادهای با امپریالیست‌ها تجدید شده است، باز هم رکود در صنایع و تولیدات حاکم است.

همانگونه که می‌دانیم ادامه فعالیت صنایع وابسته، مشروط به صدور سرمایه و تضمین ادامه فعالیت غارت‌گرانه انحصارات بین‌المللی، و سودهای کلان برای آنهاست. اما در شرایط بحران سیاسی حاکم بر جامعه، مبارزات توده‌های مردم، تضادهای درونی هیئت حاکمه و رکود حاکم بر اقتصاد، این امر به‌سادگی امکان پذیر نیست. تولیدات نفت نیز که تا کنون بخش وسیعی از تولید ناخالص داخلی محسوب می‌شد و یکی از صنایع اصلی درآمدهای دولت، سرمایه‌گذاری، تامین اعتبار، واردات کالاها و غیره بوده، در شش ماهه اول سال ۵۸ نسبت به دوره مشابه سال قبل ۶ / ۳۶ کاهش یافته است. دلایل این کاهش تولید را باید در رکود حاکم بر اقتصاد کشورهای امپریالیستی، تضادهای هیئت حاکمه، مبارزات توده‌های مردم، فشارهای انحصارات نفتی در جهت حل تضادهای حاکمیت به نفع امپریالیسم، و نیز عوامل تکنیکی جستجو کرد. در شش ماهه اول سال ۵۸، صادرات نفت که دارای نقشی بسیار حساس در اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران است و یکی از منابع اصلی درآمدهای بورژوازیست، ۳۷ درصد تقلیل یافته است و درآمد نفت و گاز نسبت به دوره مشابه سال قبل معادل ۳۴ درصد کاهش یافته است.^۱ این ارقام با رشد مبارزات توده‌ها و حدت تضادهای هیئت حاکمه و فشارهای امپریالیسم در نیمه دوم سال جاری، باز هم کاهش بیشتری یافته است، در نتیجه یکی از منابع عمده درآمدهای بورژوازی که نقش قطعی در بقاء و تداوم ساخت سرمایه‌داری وابسته ایفا می‌کند کاهش قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد، که این امر بر عمق و وسعت بحران موجود افزوده است.

در زمینه خدمات نیز سرمایه‌گذاری و در نتیجه میزان اشتغال کارگران به حداقل ممکن کاهش یافته است. این بخش که سابق بر این یکی از سودآورترین رشته‌های فعالیت بورژوازی بود و در ساخت وابسته آنچنان اهمیت ویژه‌ای کسب کرده بود که تنها در بخش

^۱ - گزارش وضع اقتصادی کشور - شماره ۱۷ آبان ۱۳۵۸ - سازمان برنامه و بودجه

فعالیت‌های ساختمانی حدود یک میلیون و دویست هزار نفر بکار مشغول بودند، امروز در رکود کامل بسر می‌برد و تعداد زیادی از کارگرانی که در این بخش مشغول بکار بودند بیکار شده‌اند. اگر چند ماهی پس از قیام فعالیت در این بخش ادامه یافت، اما امروز بیش از پیش رکود بر آن حاکم گردیده است و سرمایه‌گذاری در آن به حداقل ممکن کاهش یافته است. در شرایط بحران تولیدی موجود، داد و ستد بازرگانی نیز همچنان با کساد روبروست. سیستم بانکی و اعتباری بهیچوجه نقش فعالی در پروسه گردش سرمایه و کالاها ایفا نمی‌کند، بحران حاکم بر سیستم بانکی و اعتباری علیرغم تلاش‌های هیئت حاکمه در جهت جلوگیری از ورشکسته شدن آن‌ها که منجر به دولتی شدن آن‌ها شد و به گفته یکی از مقامات رسمی ۴۰۰ میلیون دلار برای دولت هزینه برداشته است، همچنان پا برجاست. سیستم بانکی و اعتباری موجود نتوانسته است کمترین اقدامی در جهت براه انداختن سیستم اقتصادی انجام دهد و امروز تنها به پرداخت اعتبارات محدود و کوتاه مدت می‌پردازد که به هیچ وجه نمی‌تواند صنایع را از حالات رکود نجات بدهد.

معاملات بورس که یکی از شاخص‌های مهم در کشورهای سرمایه‌داری است، در رکود کامل بسر می‌برد. بر طبق گزارش سازمان بورس - اوراق بهادار تهران، آمار مربوط به معاملات بورس در شش ماه اول سال جاری نسبت به مدت مشابه سال قبل حدود ۹۰ درصد تقلیل یافته است در حالی که جمع کل معاملات بورس در شش ماه اول سال ۵۷ به رقم ۲۹۳۳۴/۷ میلیون ریال رسیده بود، در شش ماه اول سال ۵۸ این رقم به ۳۰۷۹/۱۸ میلیون ریال کاهش یافت و در نیمه دوم سال جاری بازار بورس به طور کلی راکد شده است.

در یک چنین شرایطی نه تنها سرمایه‌گذاری‌های قابل ملاحظه‌ای در بخش‌های مختلف اقتصاد صورت نمی‌گیرد، بلکه مدام سرمایه‌ها در حال فرارند. به گفته معاون نخست وزیر در کابینه بازرگان در مدت کوتاهی در حین قیام معادل ۲۰ میلیارد دلار سرمایه به خارج از کشور منتقل شده است و علیرغم اقداماتی که صورت گرفته است، هنوز هم به اشکال مختلف سرمایه‌ها به خارج از کشور منتقل می‌شوند.

در زمینه کشاورزی نیز بحران مزمن همچنان پا برجاست، اگر چه پاره‌ای رفرم‌ها از سوی هیئت حاکمه و تا حدودی حمایت مادی از دهقانان می‌تواند اندکی بر رشد محصولات کشاورزی بیافزاید، اما حل بحران مزمن کشاورزی در ایران از عهده هیچ دولت سرمایه‌داری ساخته نیست.

از آنچه که در مورد وضعیت اقتصادی کشور گفته شد نتیجه می‌گیریم که بحران اقتصادی، در زمینه‌های صنعتی، کشاورزی، اعتباری، بازرگانی و غیره نه تنها فروکش نکرده بلکه ادامه یافته و رکود حاکم بر اقتصاد حتی نسبت به قبل از قیام نیز تشدید شده است. در یک چنین شرایطی است که ما شاهد بیکاری روز افزون کارگران، فقر و تهی‌دستی تمام زحمتکشان، حدت تضادهای طبقاتی، کمبود کالاهای مصرفی مورد نیاز توده‌های مردم، افزایش مدام قیمت‌ها و خلاصه شدت یافتن مبارزات توده‌های زحمتکش هستیم، کارگران مدام بیکار می‌شوند. قیمت‌ها به طرز حیرت آوری افزایش می‌یابند. آمار رسمی شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی را در شش ماهه اول سال ۵۸ نسبت به دوره مشابه سال قبل ۵ / ۱۳ درصد و شاخص مواد غذایی را ۲ / ۲۲ درصد نشان می‌دهد. واقعیت این است که این ارقام بهیچوجه بیان‌گر واقعی افزایش قیمت‌ها نیست. در همین مدت ما شاهد افزایش پاره‌ای کالاهای مورد نیاز مردم حتی به دو برابر بوده‌ایم "اخیرا بنی‌صدر افزایش قیمت

کالاهای مصرفی را با ۵۰ درصد ذکر کرد. " هیئت حاکمه کنونی نیز که قادر به جلوگیری از افزایش قیمت‌ها نیست، سیاست سرکوب را برای حل مسائل پیچیده اقتصادی بکار گرفته و به یکی از همان شیوه‌های رژیم گذشته یعنی سرکوب، شلاق زدن و جریمه فروشندگان و تولید کنندگان خرد متوسل شده است و از این جهت بر نارضایتی خرده‌بورژوازی می‌افزاید. خلاصه اینکه شدت بحران، فقر و بیکاری فزاینده‌ی توده‌ها را به همراه آورده است، مبارزات کارگری در حال گسترش است، و رشد و گسترش اعتصابات و دیگر اشکال مبارزه کارگران گویای این واقعیت است. خرده‌بورژوازی نیز به درجات مختلف تحت فشار بحران اقتصادی قرار دارد و در پاره‌ای از مناطق کشور نظیر شمال، سیاست‌های قشری جناح‌هایی از هیئت حاکمه نیز بر شدت فشار نسبت به خرده‌بورژوازی افزوده است. در زمینه مسائل دهقانی نیز ما شاهد گسترش مبارزات دهقانان در مناطق مختلف هستیم. نتیجه حتمی این شرایط، جدا شدن تدریجی توده‌ها از حاکمیت کنونی است، و یک سال پس از قیام به‌خوبی این مسئله را شاهدیم. اینجا و آنجا جرعه‌های نارضایتی به صورت عصیان توده‌ای نمودار می‌شوند و این پروسه جدائی از حاکمیت همچنان در حال گسترش است.

بنابر این بر خلاف تصورات واهی پاره‌ای افراد و یا تمایلات اپورتونیستی آن‌ها، عصیان توده‌ها علیه حاکمیت کنونی نتیجه‌ی فعالیت خرابکارانه عناصر ارتجاعی وابسته به امپریالیسم نیست، بلکه شدت تضادها و فقر و فشار ناشی از بحران است که توده‌ها را در برابر حاکمیت کنونی قرار می‌دهد، اما طبیعی است که اگر نیروهای انقلابی نتوانند موقعیت جنبش و توده‌ها را درک کنند، اگر یک تحلیل درست از مسیر مبارزات توده‌ها و موقعیت هیأت حاکمه نداشته باشند، اگر آن‌ها نتوانند رهبری توده‌ها را در دست گیرند، عناصر ارتجاعی از قماش‌های رنگارنگ تلاش می‌کنند که این رهبری را در دست خود بگیرند. بنابر این شواهد نشان می‌دهد که حاکمیت سیاسی کنونی نه تنها از حل بحران اقتصادی موجود عاجز مانده است بلکه بحران مدام شدت یافته است. ما یکبار دیگر عواملی را که مانع حل بحرانند بشرح زیر خلاصه می‌کنیم:

۱- اگر در یک اقتصاد کلاسیک، مکانیسم‌های درونی راه‌حل‌های موقتی بحران را نیز فراهم می‌آورد در اقتصاد وابسته جامعه ما، این مکانیسم خود به‌خودی در جهت حل بحران عمل نمی‌کند.

۲- در حالیکه سیستم جهانی اقتصادی سرمایه‌داری با یک بحران همه جانبه روبروست و رکود همراه با تورم به صورت پدیده‌ای مزمن درآمده است، اقتصاد جامعه ما چون یک جزء از این مجموعه، با توجه به وابستگی عمیق و ارگانیک آن، و با توجه به وابستگی میدان اقتصادی به تنهایی امکان رهایی از بحران موجود را ندارد.

این دو علت، علت‌های اصلی تداوم بحران اقتصادی موجودند. اما عوامل دیگری نیز در این جهت عمل می‌کنند از جمله:

گسترش و شدت مبارزه طبقاتی، تضادهای درونی هیئت حاکمه، سیاست‌های ضد خلقی هیأت حاکمه در زمینه سرکوب توده‌ها، صرف هزینه‌های هنگفت در جهت بازسازی ارتش، خرید تسلیحات، درگیری‌های منطقه‌ای، افزایش نیروهای انگلی سرکوب جدید به نیروهای انگلی ارتش و بوروکراسی که هزینه‌های سنگینی را به جامعه و اقتصاد آن تحمیل می‌کند و غیره.

با توجه به آنچه که گفته شد، چشم انداز حل بحران اقتصادی موجود بسیار تیره و تار به نظر می‌رسد. ما در آینده شاهد حدت بحران و شدت یافتن مبارزه طبقاتی خواهیم بود. البته به لحاظ اینکه در کشورهای وابسته نظیر جامعه ما، دولت نقش عظیمی در پروسه بازسازی تولید ایفا می‌کند و بخصوص پس از قیام با دولتی شدن پاره‌ای از کارخانه‌ها و موسسات مالی بر نقش سرمایه‌داری دولتی افزوده شده است. به شرط حل تضادهای درونی هیأت حاکمه و حمایت همه جانبه امپریالیسم امکان تعدیل و رهائی بسیار کوتاه مدت از بحران موجود وجود دارد. به جز این حتی رهائی کوتاه مدت نیز از بحران موجود ممکن نیست.

تحولات سیاسی تا مقطع قیام و شکل‌گیری ارگان سازش

بحران اقتصادی که در بخش قبل بدان اشاره کردیم. اثرات سیاسی - اجتماعی خود را آشکار ساخت. شاه، دربار، قشر بوروکرات، با قرار گرفتن در رأس قدرت دولتی و به‌دست گرفتن اهرم‌های قدرت اقتصادی، سودهای سرشاری را به جیب انحصارات امپریالیستی و بورژوازی وابسته سرا ریز می‌نمودند.

بورژوازی بوروکرات بیشترین سهم را از استنمار توده‌های زحمتکش و غارت منابع و ثروت‌های ملی به خود و انحصارات امپریالیستی مسلط اختصاص داده بود. رژیم شاه به علت صرف هزینه‌های تسلیحاتی کلان و خرید مدرن‌ترین سلاح‌ها، نیروگاه‌های اتمی، هواپیمای کنکورد و غیره ...، خرید سهام شرکت‌های ورشکسته و کمک به اقتصاد محتضر کشورهای امپریالیستی و کمک‌های اقتصادی و نظامی به رژیم‌های دست‌نشانده و ضد خلقی، نه تنها قادر نبود بحران اقتصادی را تخفیف دهد، بلکه برنامه‌های اقتصادی و سیاسی آن که همراه با حیف و میل‌ها و دزدی‌های فراوان و ایجاد فساد علاج‌ناپذیر در سیستم بوروکراسی و ارتش بود، دامنه بحران را وسیع‌تر کرده بر آن دامن می‌زد و درگیری‌های جناح‌های مختلف بورژوازی وابسته را تشدید می‌کرد.

شاه با ایجاد حزب فرمایشی "رستاخیز" و تقویت ساواک و توسل به شیوه‌های فاشیستی، نه تنها توده‌های خلق را به شدیدترین وجهی سرکوب می‌کرد بلکه حتی مانع ابراز مخالفت دیگر جناح‌های بورژوازی بود. اگر در دوره رونق نسبی اقتصادی پس از رفرم‌های سال ۴۲ توانسته بودند بر اختلافات درونی بورژوازی وابسته سرپوش بگذارند، در شرایطی که بحران اقتصادی هر روز عمیق‌تر می‌شد، دیگر قادر نبودند مانع بروز آن گردند.

در شرایطی که بحران گلوی سرمایه‌داری وابسته را می‌فشرد و رکود اقتصادی بر جامعه حاکم می‌شد و کمبود اعتبارات ارزی و غیره مشکلات اقتصادی فراوانی ایجاد کرده بود، هنگامی که بحران سراسر جامعه را آرام‌آرام در کام خویش فرومی‌برد، رشد تضادهای درونی بورژوازی وابسته امری جبری و طبیعی بود.

جناح‌های غیرمسلط بورژوازی وابسته خصوصی بویژه بخش متوسط آن، با سیاست‌های دولت موافق نبودند و با سهمی که نصیب بورژوازی بوروکرات می‌شد مخالفت می‌کردند و خواهان شرکت فعال‌تر در امور سیاسی و استفاده بیشتر از امکانات دولتی در جهت منافع خویش و دریافت سهم بیشتری از استنمار توده‌های زحمتکش و غارت ثروت‌های ملی بودند. این تضادها در عرصه سیاسی به‌صورت تضاد بین جناح "سازنده" و "پیشرو" درون حزب رستاخیز و مخالف خوانی‌های جناح‌های ارتجاعی اپوزیسیون نظیر امینی‌ها، درخشش‌ها، برخی نمایندگان مجلس فرمایشی، جمعیت‌های مختلف تحت پوشش "دفاع از حقوق بشر"، نامه پراکنی عناصر به اصطلاح لیبرال، تکاپوی بقایای جبهه ملی و غیره... نمود پیدا می‌کرد. مضمون اقتصادی این مخالفت‌ها که تحت پوشش اعتراض علیه دیکتاتوری عنان گسیخته و تمرکز قدرت در دست شاه و دربار صورت می‌گرفت. تلاش برای دریافت سهم بیشتر از استنمار توده‌های زحمتکش، تثبیت سیستم سرمایه‌داری وابسته و تخفیف بحران اقتصادی بود.

اختلاف بر سر "تعدیل" دیکتاتوری یعنی بر سر "تعدیل" سودهای انحصارات بین جناح‌های مختلف بورژوازی مختلف بالا می‌گرفت. منافع انحصارات مسلط و قشر بورژوازی بوروکرات بیش از سایر جناح‌ها تامین می‌شد، از این رو آنان با کاهش نقش فائده شاه و دربار و قشر بوروکرات که به منزله کاهش سودهای انحصاری آنان بود مخالفت می‌کردند و دست به مقاومت در برابر دیگر جناح‌ها می‌زدند. تضاد بین انحصارات جهانی و چند ملیتی نیز اثرات خود را در ایران بر جای می‌گذاشت و کشور ما را به صورت یکی از کانون‌های بحران در آورده بود.

نیروهای سیاسی و مذهبی وابسته به جناح‌های غیر مسلط بورژوازی فعال‌تر شدند. آن‌ها از سوئی می‌خواستند خواست‌های خویش را به رژیم تحمیل کنند و از سوئی دیگر جنبش توده‌ای عظیمی را که براه افتاده بود از مسیر اصلی منحرف کرده در چارچوب خواست‌ها و شعارهای "لیبرالی" محدود سازند. زمزمه قانون اساسی و حقوق بشر بتدریج بر سر زبان‌ها افتاد "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" این بود شعار حداکثر جناح‌های ارتجاعی اپوزسیون بورژوازی.

نامه پراکنی عناصر "لیبرال" بیشتر گردید. امینی‌ها، بنی‌احمدها و ... مدعی دفاع از آزادی و حل بحران سیاسی شدند. رهبران جبهه ملی که سالیان سال سیاست صبر و انتظار پیشه کرده و در خانه‌ها نشسته بودند، دوباره در صحنه سیاسی ظاهر شدند. بختیار، صدیقی، فروهر، سنجابی و ... که خود را از ادامه دهندگان راه مصدق وانمود می‌کردند و می‌خواستند از اعتبار مصدق برای منافع بورژوازی متوسط سود جویند، نه ادامه دهندگان راه مصدق بلکه کاریکاتورهای وی بودند. اینان بنابه ماهیت طبقاتی خویش نه تنها هیچ‌گاه علیه امپریالیزم موضع‌گیری نکرده، بلکه حتی با رژیم دیکتاتوری شاه نیز مماشات می‌کردند، در تاریخ ۲۲ خرداد ۵۶ کریم سنجابی، شاهپور بختیار و داریوش فروهر در نامه‌ای به شاه تحت عنوان "پیشگاه اعلیحضرت همایون" چنین نوشتند:

«... و از همه بدتر نادیده گرفتن حقوق انسانی و آزادی‌های فردی و اجتماعی و نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونت‌های پلیسی به حداکثر رسیده... این‌همه ناهنجاری در وضع زندگی ملی را ناگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست مدیریتی که بر خلاف نصر صریح قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر جنبه فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده است.»

«... بنابر این تنها راه بازگشت و رشد ایمان و شخصیت فردی و همکاری ملی و خلاصی از تنگناها و دشواری‌هایی که آینده ایران را تهدید می‌کند ترک حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیای حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی زندانیان سیاسی و تبعیدشدگان سیاسی و استقرار حکومتی است که متکی بر اکثریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را بر طبق قانون اساسی مسئول اداره مملکت بداند.» آری خواست اینان چنین بود.. مملکت می‌باید بر طبق قانون اساسی و اصول مشروطیت اداره شود.

هر چند در موضع‌گیری‌های نمایندگان بورژوازی بزرگ و متوسط تفاوت‌هایی در چگونگی ارائه اصلاحات به‌چشم می‌خورد ولی در دفاع از مناسبات سرمایه‌داری وابسته و حفظ سیستم و سلطه امپریالیزم اختلافی نبود. موضع‌گیری جناح‌هایی از روحانیت و مراجع مذهبی نظیر شریعتمداری، قمی، شیرازی، روحانی و ... نیز در همین طیف قرار می‌گرفت.

همه این جناح‌ها روی شعار واحدی که بیان‌گر ماهیت طبقاتی و خواست‌های آنان بود توافق داشتند. این شعار به‌خوبی تمایلات واقعی آنان را آشکار می‌ساخت و در یک جمله خلاصه می‌شد، "شاه باید سلطنت کند نه حکومت". اما شاه هنوز سودای حکومت داشت و نه سلطنت، آنچه بیش از هر چیز و قبل از هر چیز این نیروها را بیمناک ساخته بود، رشد جنبش توده‌ای و رادیکالیزه شدن آن بود.

بحران اقتصادی از یکسو تضادهای درونی بورژوازی را حدت بخشید و از سوی دیگر اثرات خود را بر زندگی توده‌ها بر جای گذاشت. تورم شدید، گرانی، بیکاری، بالا رفتن اجاره مسکن، کمبود مسکن و به طور کلی بالا رفتن سرسام‌آور هزینه زندگی، اجحافات گوناگون و... و ستم دیکتاتوری هر روز تعداد بیشتری از توده‌ها را به مبارزه می‌کشاند. وضع زندگی و معیشت توده‌ها هر روز اسفبارتر می‌شد و بر فقر و تنگدستی آنان و رنج‌های بی شمارشان می‌افزود. همه جا نارضایتی، اعتراض، مبارزه توده‌ها در حال گسترش بود و شکاف‌های درون بورژوازی که هر روز عمیق‌تر می‌شد امکانات بیشتری برای زبانه کشیدن اعتراض توده‌ای به‌وجود می‌آورد.

پس از رفرم ارضی و شتاب گرفتن رشد سرمایه‌داری وابسته و مسلط شدن روابط بورژوازی در جامعه تعداد کارگران به کمیت قابل توجهی رسیده بود و متجاوز از سه میلیون و نیم کارگر در رشته‌های مختلف صنعت، خدمات و کشاورزی به کار مشغول بودند و اگر کارگران بیکار را نیز به این رقم بیفزاییم نزدیک به چهار و نیم میلیون می‌گردید که نیروی اصلی انقلاب دمکراتیک توده‌های ایران را تشکیل می‌داد.

کارگران به وحشیانه‌ترین شکلی توسط سرمایه‌های وابسته استثمار می‌شدند و از ابتدائی‌ترین حقوق اجتماعی و سیاسی محروم بودند. کارگران علی‌رغم آنکه بار عمده تولید را بر دوش داشتند، سهم ناچیزی از تولیدات اجتماعی نصیب‌شان می‌شد و رژیم کوچکترین حرکت اعتراضی آنان را به شدیدترین وجهی سرکوب می‌کرد و به خون می‌کشید. هر چند طبقه کارگر ایران هنوز "جوان" و کم تجربه بود. به این معنا که بسیاری از کارگران به‌تازگی در پروسه تجزیه طبقاتی دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری به درون طبقه کارگر رانده شده بودند و سابقه و سنت‌های طولانی مبارزات کارگری و آگاهی طبقاتی نداشتند و از هرگونه امکان تشکل آزادانه و صنفی نظیر سندیکا و غیره محروم بودند لیکن فشار زندگی و وضعیت خراب اقتصادی آنان را به جنبش می‌کشاند و به مبارزه وا می‌داشت.

رکود اقتصادی و تورم شدید، اثرات فوری و مستقیم بر زندگی کارگران داشت. از یک طرف رکود اقتصادی، افزایش بیکاری را در پی داشت و از طرف دیگر تورم موجب بالا رفتن قیمت‌ها و پائین آمدن قدرت خرید کارگران می‌شد. در شرایطی که نرخ تورم نزدیک به ۳۵ درصد بود فرمول وزارت کار برای افزایش سالیانه مزد کارگران عبارت بود از (۱۰ ریال + مزد × ۱۳ / ۱) یعنی نرخ تورم به مراتب بیشتر از نرخ افزایش دستمزد کارگران بود. در نتیجه هر سال قدرت خرید کارگران کاهش می‌یافت و زندگی‌شان سخت‌تر و محنت‌بارتر می‌شد. کارگران مجبور بودند علاوه بر ستم اقتصادی همه‌گونه ستم سیاسی، فرهنگی و غیره را نیز تحمل کنند. با تشدید بحران اقتصادی و سیاسی، این شرایط سخت‌تر شده و هر روز کارگران بیشتری به مبارزه روی می‌آوردند و جنبش‌های خود به خودی طبقه کارگر اوج می‌گرفت ولی به علت فقدان سازمان‌های با تجربه و قوی پرولتری و کمبود کارگران دارای آگاهی طبقاتی، متناسب با روی آوردن کارگران به‌درون جنبش بر نقش

سیاسی طبقه کارگر در جنبش افزوده نشد و مبارزات کارگران عمدتاً تحت تأثیر رهبری خرده‌بورژوازی جریان یافت و طبقه کارگر نتوانست رسالت تاریخی خویش را در تحولات سیاسی - اجتماعی از قوه به فعل درآورد و مهر و نشان خود را بر مبارزات توده‌ها بکوبد و رهبری در دست نیروهای غیر پرولتری قرار گرفت.

شرکت کارگران در جنبش نه به شکل متشکل و با صف مستقل، بلکه عمدتاً به صورت توده‌های بدون تشکل بود که در موج حرکت خرده‌بورژوازی غرق می‌شد. با وجود این، توده کارگران فعالانه در جنبش شرکت کردند و با پیوستن به صفوف تظاهرات خیابانی و با اعتصابات قهرمانانه‌شان پشت رژیم را به لرزه درآوردند. پرولتاریای صنعتی فعال‌ترین و متشکل‌ترین لایه‌های پرولتاریا بود و با اعتصابات خود ضربات خردکننده‌ای بر رژیم زد.^۱ بارزترین نمونه این اعتصابات، اعتصابات کارگران شرکت نفت بود که رژیم را با بحران شدیدی روبرو ساخت.

اقتصاد کشاورزی ایران پس از رفرم ارضی با بحران مزمن و دائم درگیر بود و به‌علت پائین بودن سود سرمایه‌گذاری در رشته کشاورزی، سرمایه‌های وابسته در بخش کشاورزی به‌طور وسیع بکار نیافتاد و تولید بزرگ سرمایه‌داری در روستا رشد چندانی نیافت.^۲ بسیاری از دهقانان که وسیله و امکانات لازم جهت ادامه کشت نداشتند، خانه خراب شده و با رها کردن و یا فروختن زمین‌های‌شان راهی شهرها شده به دنبال یافتن کاری به ارتش ذخیره کار می‌پیوستند و بسیاری از این کوچ‌کنندگان روستا در خارج از محدوده و حاشیه شهرها با ساختن آلونک محقری به زندگی پر درد و مشقت تهی‌دستان شهری می‌پیوستند و در مقابل سرکوب و اجحافات مأمورین دولتی دلیرانه مقاومت می‌کردند.

با اجرای رفرم ارضی در ساخت روستاهای ایران تغییراتی پدید آمد. رابطه ارباب و رعیتی به‌جز در مناطقی محدود از میان رفت، دهقانان به اقشار مختلف تجزیه شدند و با تقسیم و فروش زمین‌ها بر تعداد خرده مالکان افزوده شد. از همان آغاز، زمین تنها به آن عده از دهقانانی تعلق گرفت که صاحب نسق بودند و بقیه از داشتن زمین محروم شدند. آن بخش از دهقانان صاحب نسق هم که زمین به آن‌ها تعلق گرفت زیر بار فشارهای مالی و استثمار بورژوازی وابسته قرار گرفتند و به‌تدریج تعدادی از دهقانان صاحب زمین، قطعه زمین خود را از دست دادند. فشارهای مالی ناشی از اقساط زمین، وام‌های شرکت‌های تعاونی، بانک‌ها، ایجاد شرکت‌های سهامی زراعی، واحدهای کشت و صنعت مکانیزه، ورود محصولات کشاورزی مشابه از کشورهای امپریالیستی و عدم حمایت از محصولات کشاورزی داخلی، روزبه‌روز بر وخامت زندگی اقتصادی روستاییان افزود. این وضع به نارضایتی دهقانان که در آغاز از به دست آوردن زمین راضی بودند، افزود. دولت که با حمایت بی‌دریغ از سرمایه‌های امپریالیستی و وابسته، دهقانان را به ورشکستگی کشانده بود، هرگونه اعتراض دهقانان را با نیروی سرکوبگر، ژاندارمری و ارتش درهم می‌کوبید (پیازکاران ایلخچی، دهقانان آمل و ...) و این امر نارضایتی فزاینده‌ای را در میان دهقانان پدید آورد.

دهقانان علیرغم اینکه زیر بار قرض و سختی معیشت کمرشان خم شده بود، به علت سطح پائین آگاهی، زندگی بسته‌ی روستائی و ... و بالاخره فقدان جریان سیاسی و جنبش دهقانی

^۱ - اعتصابات کارگران نفت، برق، راه آهن، ماشین‌سازی.

^۲ - به علت خرابی وضع کشاورزی بخش قابل توجهی از محصولات کشاورزی از قبیل گندم، برنج و ... از خارج وارد می‌شد. رشد تولیدات کشاورزی از سال ۴۲ تا ۵۴ حدود ۵ / ۱ درصد بود که به‌خوبی نشان دهنده وضع اسفبار کشاورزی است.

در روستا، به طور وسیعی به مبارزه کشیده شدند و در آغاز با نوعی ناباوری و عدم اعتماد به مبارزات توده‌های شهری و رهبری خرده‌بورژوازی آن می‌نگریستند. نبود رهبری انقلابی و عدم توجه به خواست‌های دهقانان و فقدان یک برنامه در جهت منافع زحمتکشان از جانب رهبری جنبش و تبلیغات رژیم که رهبری مذهبی را مدافع فئودالیسم و نظام ارباب و رعیتی و مخالف واگذاری زمین به دهقانان معرفی کرده بود، در این امر بی‌تأثیر نبود ولی علیرغم این دهقانان از طریق پیوندهایی که با زحمتکشان شهری داشتند تحت تأثیر مبارزات شهری قرار می‌گرفتند و به جنبش کشیده می‌شدند ولی تحرک طبقاتی‌شان قابل مقایسه با سایر نیروها نبود و دیرتر از سایر اقشار و طبقات به مبارزه کشیده شدند.

در ترکیب و ساخت خرده‌بورژوازی نیز در سال‌های اخیر تغییرات محسوسی صورت گرفت. از یکسو گسترش روابط سرمایه‌داری وابسته و هجوم سرمایه‌های امپریالیستی باعث تضعیف خرده‌بورژوازی سنتی گردید و از سوی دیگر به تناسب نیازهای سیستم جدید، قشر وسیعی از خرده‌بورژوازی جدید که اکثراً در بخش خدمات اشتغال داشتند پدید آمد. یکی از ویژگی‌های جوامع وابسته نظیر جامعه ما، کمیت وسیع خرده‌بورژوازی است و این نیروی اجتماعی تأثیرات خود را بر فعل و انفعالات سیاسی بر جای می‌گذارد. موقعیت اقشار مختلف خرده‌بورژوازی و عکس‌العمل آن‌ها در قبال نظام حاکم و انقلاب هیچ‌گاه یکسان نبود و بسته به وضعیت اقتصادی و سیاسی در برابر رژیم موضع‌گیری می‌کردند.

خرده‌بورژوازی سنتی شهری که عمدتاً شامل پیشه‌وران، کسبه و صنعت‌گران می‌شود مدام زیر فشار سرمایه‌های مالی و صنعتی و تجاری بورژوازی وابسته و سیاست‌های اقتصادی رژیم قرار داشت و به ورشکستگی و نابودی سوق داده می‌شد. پس از رفرم، سرمایه‌های بزرگ پس از اشتغال مواضع کلیدی اقتصادی، به‌سوی رشته‌هایی سرازیر شدند که سابق بر این حیطة فعالیت خرده‌بورژوازی سنتی بود. محدودیت‌های گوناگونی که برای خرده‌بورژوازی سنتی پدید آمده بود، فشارهای مالیاتی و مالی، ورود سرسام آور کالاهای مشابهی که توسط خرده تولید کنندگان شهری تولید می‌شد و حمایت بی‌دریغ دولت از چنین وارداتی و گسترش تولید این کالاها در واحدهای تولیدی بزرگ سرمایه‌داران وابسته (کفش ماشینی در مقابل کفش دست دوز، قالی ماشینی در برابر قالی دست باف، وسایل خانگی پلاستیکی و استیل در مقابل مسی و روئی...) همگی موجب ورشکستگی و خانه خرابی این تولید کنندگان می‌شد و در این رابطه بسیاری از مشاغل به فراموشی سپرده شدند و برای همیشه آن نوع کالاها از فرهنگ بازاری ما حذف شدند، در مورد شبکه توزیع سنتی (کاسب‌کاران و مغازه‌داران و غیره) نیز با ایجاد و گسترش فروشگاه‌های زنجیره‌ای و بزرگ آنهم با سرعتی سرسام‌آور در سطح شهرهای بزرگ و سپس حتی در شهرهای کوچک، بخشی از توزیع کنندگان خرد به نابودی رفتند.

رشد سرمایه‌های وابسته، خرده‌بورژوازی سنتی را با ورشکستگی و خانه خرابی روبرو ساخته و موقعیت آنرا به نحو روز افزونی تضعیف می‌کرد. رژیم نه تنها با حمایت از سرمایه‌های وابسته هر روز تعداد بیشتری از افراد این قشر را به ورشکستگی می‌کشاند و دامنه عمل‌شان را محدود می‌کرد، بلکه با سرکوب قهری و خشن با دایر کردن اتاق اصناف و تحت پوشش مبارزه با گران‌فروشی، علاوه بر فشارهای اقتصادی با زور و فشار غیر اقتصادی نیز این قشر را محدود می‌کرد.

خرده‌بورژوازی سنتی که همراه با رشد سیستم و حاکمیت کامل بورژوازی وابسته تحت فشار قرار گرفته و رو به ورشکستگی می‌رفت، طبیعی بود که به مبارزه مرگ و زندگی با سرمایه‌های وابسته و رژیم حامی این مناسبات بپردازد، به خصوص که سنت سال‌ها مبارزه با رژیم را نیز به همراه داشت و از حداقل تشکل در مقایسه با سایر اقشار و طبقات، و امکانات نسبی برای اعتراض برخوردار بود. بر همین زمینه بالفعل‌تر بودن خرده‌بورژوازی سنتی و نفوذ مذهب و اعتقادات دینی در میان توده‌ها بود که نیروهای مذهبی وابسته به این قشر توانستند در رأس جنبش قرار گرفته رهبری آنرا کسب نمایند.

بخش دیگر خرده‌بورژوازی یعنی خرده‌بورژوازی جدید با مسلط شدن روابط سرمایه‌داری وابسته به سرعت گسترش یافت. این بخش به طور کلی در کشورهای نو مستعمره از رشد بی نظیری برخوردار است. به خاطر گسترش بخش خدمات در زمینه‌های بازرگانی، بانکی و اعتباری، تأمین نیروی کار ماهر و آموزش دیده، تقویت سیستم اداری و نظامی، هم برای تقویت سیستم سرکوب و هم به منظور ایجاد اشتغال کاذب، الزاماً بخش خدمات در یک کشور نو مستعمره به طور فوق‌العاده بی تناسب نسبت به کل اقتصاد رشد می‌یابد، و خرده‌بورژوازی جدید به سرعت از لحاظ کمی توسعه پیدا می‌کند. به طوری که در ایران نیروی شاغل در بخش خدمات حدود ۳۰ درصد کل نیروی شاغل را شامل می‌شود و تنها استادان و معلمان، کارمندان، پزشکان و کارکنان امور خدماتی به حدود ۲ میلیون نفر می‌رسند. لایه‌های بالایی از این بخش خرده‌بورژوازی از راه رفاه نسبی برخوردارند و لایه‌های میانی و پائینی آن با محرومیت‌های مختلف اقتصادی و سیاسی و اجتماعی روبرو بودند. این بخش نیز تحت ستم بورژوازی وابسته قرار داشت و با عمیق‌تر شدن بحران و رکود اقتصادی، تورم و گرانی و بیکاری و افزایش هزینه زندگی و غیره به تدریج به مبارزه کشیده می‌شد.

بحران سراسر جامعه و کل مناسبات اجتماعی را در بر گرفته بود و رژیم قادر به پاسخگویی به ابتدائی‌ترین نیازهای مردم نیز نبود، شکاف بین جناح‌های مختلف بورژوازی عمیق‌تر می‌شد و توده‌ها نیز دیگر طاقت‌شان تمام می‌شد. مقاومت دلیرانه ساکنین خارج از محدوده و مقابله جمعی آنان با مامورین شهرداری و پلیس، اولین نشانه‌های بارز آغاز جنبش عمیق و نوین توده‌ها بود.

هنوز مدت زمان زیادی از مبارزات خارج از محدوده نگذشته بود که جنبش وسیع مردم در شهر قم در ۱۹ دیماه ۵۶ به یک باره شهر قم را به آتش کشید و متعاقب آن در روز چهارم در ۲۹ بهمن جنبش قهرآمیز مردم شهر تبریز، لرزه بر اندام رژیم انداخت. مردم بانک‌ها را به آتش می‌کشیدند و به شعب حزب رستاخیز و دیگر مراکز جور و ستم رژیم حمله می‌کردند و.... جنبش اعتراضی مردم ابعاد وسیع و تهدید کننده‌ای به خود می‌گرفت. جنبش‌هایی که به تناوب در شهرهای مختلف تکرار می‌شد هنوز عمدتاً جنبه خودانگیخته داشت و فاقد رهبری بود، بازاریان، کسبه و پیشه‌وران، تهی‌دستان شهری، دانش‌آموزان و دانشجویان و روشنفکران در آغاز عمده نیروی این جنبش را تشکیل میدادند، طرفداران خمینی که پیوندهای نزدیکی با خرده‌بورژوازی سنتی داشتند و از منافع بازاری‌ها و کسبه دفاع می‌کردند، با اتکا به نیروهای مادی این قشر و فعال بودن آن و نیز نفوذ و رسوخ اعتقادات مذهبی در میان توده‌های ناآگاه به تدریج در موضع رهبری جنبش قرار گرفتند و سایر جناح‌های مذهبی و سیاسی را به قبول رهبری و اتوریتته خویش وا داشتند و با استفاده از

تاکتیک‌های مذهبی (استفاده از منبر، مسجد، تکایا، عزاداری‌ها و بهره‌گیری از احساسات مذهبی مردم و ...) مبارزات مردم را تحت کنترل و رهبری خویش درآوردند. استفاده از تاکتیک‌های مذهبی و محافظه‌کاری رهبری مانع رادیکالیزه شدن جنبش شد. شعارهای این رهبری همواره از شعارها و خواست‌های توده‌ها عقب‌تر بود.

جنبش‌های توده‌ای هر روز اوج نوینی می‌یافت و گرایش به قهر در میان توده‌ها هر روز فزونی می‌گرفت ارتش رو در روی مردم قرار گرفته بود و رژیم دیگر قادر نبود این موج پر خروش را کنترل کند. در پنجم مرداد ماه ۵۷ در اصفهان حرکت مردم به خون کشیده شد و متعاقب آن در اصفهان حکومت نظامی اعلام شد. مجلس، دولت آموزگار را استیضاح کرد و رژیم برای بدست آوردن بهان‌های جهت سرکوب خلق، سینما رکس آبادان را در ۲۸ مرداد توسط جلادانش به آتش کشید. اما این جنایت فجیع، رژیم را بیشتر مفتضح و رسوا کرد.

دولت آموزگار سقوط کرد و شریف امامی با برنامه "آشتی ملی" بر سر کار آمد. شریف امامی می‌خواست با یک سری رفرم‌های اداری و اقتصادی و وعده‌ی دادن برخی آزادی‌ها و دادن امتیازاتی به روحانیت و "لیبرال‌ها" روحانیت وابسته به خرده‌بورژوازی سنتی را ایزوله کند و بحران سیاسی را تخفیف دهد. شریف امامی خطاب به مردم گفت "مردم بپاخیزید در فروغ قرآن، تعالیم اسلام و قانون اساسی به نجات مملکت همت گماریم." بر سر کار آمدن شریف امامی بیشتر مانور سیاسی برای انحراف جنبش و سد کردن مبارزات توده‌ها بود تا اقدامات جدی جهت مقابله با بحران اقتصادی، شاه و درباریان همچنان اهرم‌های قدرت سیاسی را در اختیار خود داشتند.

اقدامات شریف امامی چنین بود:

- بستن کازینوها و قمارخانه‌ها.

- برگرداندن تاریخ به صورت اول (تبدیل تاریخ شاهنشاهی به تاریخ شمسی).

- انحلال اتاق اصناف.

- وام به دهقانان و کشاورزان.

- مستعفی کردن بعضی ژنرال‌های "بی‌دین"

- انحلال حزب رستاخیز.

- قول محاکمه شکنجه‌گران و قول آزادی زندانیان سیاسی.

جنبش که کاملاً رنگ مذهبی به‌خود گرفته بود، حتی شریف امامی را هم وادار کرد که دم از اسلام و قرآن بزند، ماهیت برنامه‌های شریف امامی کاملاً روشن بود. گرفتن موضع مذهبی برای فریب توده‌ها و ادعای مجازات بدکاران و "تعدیل" دیکتاتوری و رفرم‌هایی در جهت منافع خرده‌بورژوازی شهری و دهقانان (انحلال اتاق اصناف و وام کشاورزان).

ولی دیگر این نمایشات کهنه قادر نبود توده‌ها را بفریبید و جلوی مبارزات‌شان را بگیرد. هر روز توده‌های وسیع‌تری به میدان مبارزه می‌آمدند، تظاهرات قهرآمیز سراسر ایران را فراگرفته بود. کارگران وسیعاً به مبارزه کشیده شده بودند، اعتصابات کارگری گسترش بی‌سابقه‌ای یافته بود و کارگران به نحو روزافزونی در تظاهرات خیابانی شرکت می‌کردند. رهبری جنبش کاملاً در اختیار روحانیت وابسته به خرده‌بورژوازی سنتی مرفه قرار گرفته بود. جناح‌های مختلف روحانیت علیرغم تضادهای سیاسی (که ناشی از مواضع طبقاتی

گوناگون‌شان بود) که در موضع‌گیری‌های مراجع عالی رتبه روحانیت کاملاً منعکس بود^۱، تقریباً به طور یکپارچه عمل می‌کردند و در برابر رژیم دیکتاتوری صف واحدی را تشکیل می‌دادند. این موضع‌گیری‌ها طیف گسترده‌ای را، از موضع‌گیری در جهت منافع لایه‌های مختلف خرده‌بورژوازی (طالقانی، خمینی و...)، تا بورژوازی متوسط و بزرگ (روحانی، قمی، شیرازی، شریعتمداری و...) را در بر می‌گرفت. این امر خود بیان‌گر فقدان صف بندی طبقاتی مشخص در جنبش بود، جناح‌های مرتجع و مترقی "همسو" با هم (البته از مواضع طبقاتی مختلف) بر علیه دیکتاتوری مبارزه می‌کردند و صف نیروی‌های مرتجع و مترقی متمایز نگشته بود، علاوه بر این "همسویی" نیروهای طبقاتی گوناگون، منافع و مصالح قشری روحانیت و همبستگی‌های صنفی این قشر زمینه‌های همکاری و حرکت یکپارچه آنان را فراهم کرده بود.

البته هنوز شعار "مرگ بر شاه" یک شعار کمونیستی وانمود می‌شد و رقابت بین جبهه ملی و نهضت آزادی با جناح‌های مذهبی به شکل ضعیفی ادامه داشت.

جبهه ملی برای روز یکشنبه ۱۲ شهریور اعلام تظاهرات کرده بود و روحانیت در مقابل این عمل جبهه ملی روز دوشنبه ۱۳ شهریور را برای تظاهرات انتخاب کرد، بدین ترتیب جبهه ملی ناگزیر از قبول اتوریته روحانیت شد و کوتاه آمد نماز جماعت عید فطر به امامت دکتر مفتاح در تپه‌های قیطریه برگزار شد و سپس راهپیمایی به طرف شهر صورت گرفت. در این راهپیمایی شعار "مرگ بر شاه" از آنجا که شعار کمونیستی قلمداد شده بود منع می‌شد. پس از درگیری در میدان شهدا نیروی‌هایی از مردم روز پنج شنبه ۱۶ شهریور را دعوت به راهپیمایی کردند و چپ توانست نقشی در آن داشته باشد. آیت‌الله نوری شدیداً با راهپیمایی روز پنجشنبه مخالف کرد، در این راهپیمایی، قبل از اینکه توسط روحانیون کنترل شود فقط شعارهای بسیاری داده شد.

رهبری تلاش می‌کرد مبارزات توده‌ها را به اشکال مسالمت‌آمیز و کنترل شده محدود کند. شعار "ارتش برادر ماست" وسیعاً توسط رهبری تبلیغ می‌شد، مردم را وادار می‌کردند که به تفنگ‌های ارتش‌یان گل بزنند. در این شرایط رهبری و سایر نیروهای سازش‌کار با شعار "ارتش ضد خلقی نابود باید گردد" که از طرف نیروهای مارکسیست و انقلابی تبلیغ می‌شد مخالفت می‌کردند.

در روز پانزدهم شهریور حمله‌ای از جانب سازمان به مرکز گارد شهربانی صورت گرفت که برد تبلیغاتی وسیعی به همراه داشت و در اعلامیه توضیحی سازمان به نیروهای سازش‌کار حمله شده بود:

«حمایت خلق از چریک‌های انقلابی و از اهداف مبارزه مسلحانه راه را بر هر گونه سازش‌کاری و تسلیم طلبی می‌بندد و به سازش‌کاران فرصت معامله و ساخت و پاخت با رژیم را نخواهد داد.»

روز ۱۷ شهریور (جمعه خونین) تظاهرات مردم در میدان شهدا به گلوله بسته شد. رژیم دست به کشتار وحشیانه‌های زد و نزدیک به ۴۰۰۰ نفر شهید و بسیاری زخمی شدند. توده‌ها در تجربه عملی خویش به درستی دریافتند که جواب "گل" از جانب ارتش ضد خلقی همواره "گلوله" است، ارتش ضد خلقی هیچ‌گاه برادر آنها نیست و "رهبران‌شان" به آنها دروغ

^۱ - مراجعه شود به اعلامیه‌های روحانی، شیرازی، قمی، شریعتمداری، خمینی، طالقانی و... که به مناسبت‌های گوناگون صادر شده است. در این اعلامیه‌ها اختلاف مواضع این مراجع کاملاً روشن و آشکار است.

می‌گویند. از همان روز در تهران و یازده شهر دیگر حکومت نظامی اعلام شد. در چنین وضعی به طور قطع روشن بود که رژیم قادر نیست به شیوه گذشته حکومت کند و توده‌ها نیز حاضر نیستند به شکل سابق زندگی کنند. موقعیت انقلابی در شرف تکوین و بلوغ نهائی بود.

امواج سهمگین مبارزات توده‌ای آنچنان کوبنده بود که حکومت نظامی نیز نمی‌توانست دامنه آن را محدود کند. اعتصابات کارگران و کارکنان صنعت نفت، پالایشگاه آبادان را در معرض تعطیل قرار داد و کمبود نفت مسئله روز شد و صف طویل در جلوی دکه‌های نفت فروشی ایجاد شد. مردم صمیمانه با همدیگر همکاری می‌کردند. کمیته‌های محلی شکل می‌گرفت، در همه خانه‌ها به روی زخمیان و کسانی که از جلوی رگبار گلوله‌های آمریکائی ارتش مزدور فرار می‌کردند باز بود، شور انقلابی توده‌ها را فرا گرفته بود و در هر گوشه‌ای نمونه‌های فراوانی از فداکاری و از خود گذشتگی توده‌ها به چشم می‌خورد، توده‌ها بهراستی قهرمانی‌ها می‌آفریدند، شعار "مرگ بر شاه" مورد توافق اکثریت نیروهای اپوزیسیون قرار گرفته بود. ولی یکسانی ظاهری شعار به هیچ وجه به معنی موضع سیاسی - طبقاتی یکسان نیروهای مختلف نبود، ولی بر اساس چنین شعاری "وحدت کلمه" تبلیغ می‌شد و از صف بندی مشخص طبقاتی در جنبش جلوگیری به عمل می‌آمد.

در مهر و آبان با باز شدن مدارس موج نوینی از جنبش کلیه شهرها را در بر گرفت. در سوم آبان تعدادی زیادی از زندانیان سیاسی آزاد شدند. دانشگاه به میدان مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک وسیعی تبدیل شده بود، نیروهای انقلابی شعار "تنها ره رهایی، جنگ مسلحانه" را وسیعاً تبلیغ می‌کردند، شعار "نه سازش نه تسلیم، جنگ مسلحانه" از جانب توده‌ها با استقبال روبرو می‌شد، شعار تشکیل ارتش انقلابی خلق از طرف نیروهای انقلابی طرح شد، سازمان پس از یک عمل نظامی طی اعلامیه‌ای جنگ مسلحانه و تشکیل ارتش انقلابی خلق را تنها راه سرنگونی رژیم اعلام کرد و نوشت:

«سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران به عنوان پیشاهنگ مبارزه مسلحانه، تنها راه سرنگونی رژیم شاه خائن را جنگ مسلحانه می‌داند... مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق ایران و دیگر پیشاهنگان مسلح خلق، راه رهایی را به توده‌ها نشان می‌دهد و راه‌گشای مبارزات آن‌هاست، پیروزی خلق، تنها در گرو پشتیبانی و پیوستن همه آن‌ها به چریک‌های انقلابی و تشکیل ارتش انقلابی خلق است.»^۱

به تدریج شیوه انقلابی کسب قدرت سیاسی در بین توده‌ها تبلیغ می‌شد و مورد پذیرش آنان قرار می‌گرفت، ولی علیرغم آمادگی انقلابی توده‌ها، رهبری در خیال تصاحب مسالمت آمیز قدرت، به رهبری ارتش پیام می‌فرستاد.

در تاریخ ۸ آبان دکتر سنجابی برای ملاقات با امام به پاریس رفت و نتیجه ملاقات این شد که تا این موقع از شعار "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" طرفداری می‌کرد، به رفتن شاه رضایت داد. اوج‌گیری جنبش و قدرت گرفتن جناح خمینی (که موضع‌گیری قاطعی در برابر شاه داشتند علیرغم تزلزل‌شان در برابر امپریالیسم) آن‌ها را مجبور به موضع‌گیری صریح در برابر شاه و قبول رفتن وی کرد.

رشد جنبش توده‌ها و اعتلاء انقلابی در جامعه، رهبران را وادار می‌کرد که شعارهای حادثی را مطرح کنند وگرنه خطر آن بود که عنان رهبری توده‌ها از دستشان خارج شود.

^۱ - اعلامیه توضیحی ۹ مهر ۵۷

برنامه دولت شریف امامی که برگزاری انتخابات با شرکت احزاب قانونی و شرکت همه طبقات، تضمین آزادی‌های فردی و اجتماعی، تغییر قانون مالیات‌ها به نفع طبقه کم درآمد و سیاست عدم مداخله در قوه قضائیه و تأمین استقلال قضات بود، شکست خورده بود. روز ۱۳ آبان کشتار خونین دانشگاه با عکس‌العمل شدید مردم روبرو شد و مزدوران رژیم نیز تلاش کردند حداکثر سوءاستفاده را از این واقعه که برخی آتش سوزی‌ها را عمداً ایجاد کرده بودند، بکنند. پس از این کشتار شاه با قیافه شکست خورده بر صحنه تلویزیون ظاهر شد و گفت:

«من صدای انقلاب شما را شنیدم» به قول لنین «انقلاب را همه باور کرده بودند.» پس از این سخنان شاه و بر سر کار آمدن دولت نظامی از هاری، دیگر مسلم شده بود که شاه رفتنی است. از هاری فقط وعده تأمین امنیت و فراهم آوردن شرایط برای انتخابات را داد و نیز تعدادی از کسانی را که در گذشته مرتکب فساد و دزدی شده بودند برای فریب مردم دستگیر کرد. ولی او قادر نبود جلوی مبارزات توده‌ها را سد کند. بحران عمیق‌تر می‌شود و اعتصابات همه جا را فرا می‌گیرد و رژیم بحالت فلج شده در می‌آید و کشتار همچنان ادامه می‌یابد.

از هاری پس از کشتار اول ماه محرم در مجلس ادعا می‌کند که همه شایعات دروغ است و همه این شعارها که در شب‌ها بر روی بام خانه‌ها داده می‌شود نوار بوده و خون‌هایی که بر در و دیوار کوجه‌ها و خیابان‌هاست جوهر قرمز است و مردم در جواب وی در یک راهپیمایی وسیع فریاد می‌زدند «از هاری گوساله، پیر سگ شصت ساله، بازم بگو نواره، نوار که پا نداره». جنبش ابعادی گسترده‌ای به خود می‌گیرد و خواست‌ها سیاسی شده است و انحلال ساواک، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت تبعیدی‌ها، آزادی بیان، اجتماعات و... خواست مشترک همه توده‌های میلیونی است.

اوج گرفتن مبارزات و قهرآمیز شدن آن بورژوازی و امپریالیسم را به وحشت می‌اندازد، زاهدی تلاش‌های دیپلماتیک‌اش را شروع می‌کند. مسافرت از واشنگتن به تهران، از تهران به پاریس و از پاریس به واشنگتن و می‌کوشند راه‌حلی بیابند. ترنر رئیس سازمان سیا می‌گوید: "خوشحالم که دولت ایران به کوشش‌هایش برای گسترش آزادی‌های ادامه می‌دهد" امینی هم اعلامیه‌ای صادر می‌کند و خواستار مذاکره با امام می‌شود و تقاضای دیدار هم می‌کند ولی چون به تعویق می‌افتد فرصت را غنیمت شمرده به قم می‌رود و مذاکرات اولیه‌اش را با شریعتمداری و دیگر مراجع مذهبی انجام می‌دهد.

روز تاسوعا راهپیمایی مردم توسط روحانیون و لیبرال‌ها شدیداً کنترل می‌شود، در تمام راهپیمایی حتی یکبار نیز شعار "مرگ بر شاه" داده نشد و شعارها همه الله اکبر و... بود، اما روز عاشورا در نتیجه تلاش نیروهای انقلابی و آمادگی توده‌ها، مردم با فریادهای مرگ بر شاه و... تهران را به لرزه در آوردند، عصر همین روز ارتش و چماق به‌دستان در اصفهان و نجف‌آباد وحشیانه به مردم حمله کردند و کشتار وحشیانه‌ای کردند. خمینی موضع‌اش مستحکم‌تر شده بود، وی در آبان ماه گفته بود: هر کس با شاه ملاقات و مذاکره کند، من او را نمی‌پذیرم و او از ما نیست، بدین ترتیب او جلو هر گونه راه حل و فائق آمدن بر بحران را که حاوی حفظ شاه باشد بست.

امپریالیست‌ها تصمیم می‌گیرند به هر نحوی شده با رهبری به توافق برسند، زاهدی، امینی و سایر کارگزاران امپریالیزم از یک طرف، بازرگان، سنجابی، فروهر و دیگر اعضای

جبهه ملی و نهضت آزادی از طرف دیگر بدین منظور تلاش می‌کنند، خبرگزاری فرانسه می‌نویسد: «به‌نظر می‌رسد که سرنوشت آینده نزدیک ایران در این روزها در پاریس مورد تصمیم‌گیری است» رهبران جبهه ملی می‌کوشند تا آیت‌الله را به همکاری برای جلوگیری از متلاشی شدن کامل سیستم متقاعد کنند، حتی لوموند نیز می‌نویسد «رهبران جبهه ملی و دیگر جنبش‌های مخالف در حال حاضر دارند آیت‌الله خمینی را در پاریس متقاعد می‌سازند که برای جلوگیری از سقوط و اضمحلال کشور با آن‌ها همکاری کند. این عده طرفدار تحولی هستند که به تحقق آن طبعاً تمرکز اختیارات کاهش می‌یابد. به این ترتیب رهبران مخالف با علم به اینکه هیچ راه‌حلی بدون موافقت آیت‌الله موفق نخواهد شد در جستجوی استراتژی مشترکی با ایشان به پاریس روی آورده‌اند.» بورژوازی و امپریالیزم زمانی که دریافتند سرکوب‌خشن دیگر قادر نیست جلوی جنبش را بگیرد، به فکر استفاده از نفوذ خمینی در میان توده‌ها برای لگام زدن بر جنبش توده‌ای عظیمی افتادند که سیستم را با خطر نابودی روبرو ساخته بود، اما خمینی با وجود شاه حاضر به هیچ‌گونه مذاکره‌ای نبود، وی طرد همه مذاکره‌کنندگان با دولت شاه را اعلام می‌کند.

در اینجا دیگر برای امپریالیست‌ها مسجل می‌شود که سازش با وجود شاه غیر ممکن است و از این رو برای نوعی سازش بدون شاه تلاش می‌کنند. باید هر چه زودتر راه‌حلی پیدا می‌شد که از گسترش جنبش توده‌ای به جنگ مسلحانه و قدرت‌گیری سریع سازمان‌های انقلابی جلوگیری شود. در همین روزها سازمان با انتشار اعلامیه «هر سازش با رژیم خیانت به آرمان مردم است» به ارتش و کسانی که می‌خواهند ارتش ضد خلقی را تطهیر کنند و از راه‌های قانونی رژیم را تغییر دهند حمله می‌کند و می‌نویسد:

«بویژه پس از روی کار آمدن دولت نظامی برای مردم پیش از هر زمان دیگر روشن گشته که این رژیم سر تا پا مسلح را که حافظ و نگهبان منافع امپریالیست‌هاست، توسل به روش‌ها و تاکتیک‌های قانونی، محافظه‌کارانه و سازش‌کارانه، مسالمت‌جویانه و اصلاح‌طلبانه متلاشی نخواهد کرد.»^۱

مردم در تجربه روزمره خویش به‌تدریج دریافته‌اند که قهر ضد انقلابی را باید با قهر انقلابی پاسخ داد و فریاد می‌زدند «وای به روزی که مسلح شویم» و غریوهای مرگ بر شاه همه جا را فرا گرفته است.

مداخله ارتش و سرکوب بی‌رحمانه و وحشیانه توده‌ها در عمل نه تنها سکوت و عقب‌نشینی و فروکش کردن مبارزات توده‌ها را در پی‌نداشت، بلکه موجب شکاف بیشتر در درون ارتش گردید، فرار از خدمت امری کاملاً عادی و روزمره شد، نافرمانی و تمرد از دستور مافوق به نحو بی‌سابقه‌ای فزونی یافت و حتی برخی فرماندهان که فرمان آتش داده بودند به وسیله زیردست‌شان مورد هدف قرار گرفتند و کم نبودند فرماندهانی که جان‌شان را بر سر فرمان‌های ضد خلقی و ضد مردمی خویش گذاشتند.

دیگر برای همگان آشکار شده بود که دوران حکومت شاه به سر آمده است، امپریالیست‌ها تصمیم می‌گیرند برای رسیدن به استراتژی واحد و یافتن راه‌حل، کنفرانس گوادولوپ را تشکیل دهند.

مذاکرات سران سه روز به طول انجامید و نتیجه تفاهم کامل بود، شاه باید برود. ضرورت‌های حفظ نظام سرمایه‌داری وابسته که رژیم دیکتاتور شاه را به آن چنان قدرتی

^۱ - اعلامیه آذر ماه ۵۷

تبدیل کرده بود، در شرایطی که بحران پایه‌های آنرا متزلزل ساخته بود، حکم به تعویض این شکل حکومتی با دیگر اشکال حاکمیت بورژوازی برای حفظ سلطه بورژوازی وابسته می‌داد.

انحصارات جهانی بر سر سهم‌های خود به توافق رسیده بودند، چنین تغییراتی از یک طرف تلاشی بود برای تخفیف تضادهای درونی اردوی بورژوازی و شرکت دادن بیشتر جناح‌های ناراضی بورژوازی در امور سیاسی و ایجاد زمینه سازش با رهبری جنبش و از طرف دیگر انحراف جنبش و فریب توده‌ها و خاموش کردن آتش مبارزات توده‌ای، بدنبال این تصمیم‌گیری‌ها یک مقام رسمی آمریکائی اعلام کرد: «خروج شاه تنها امید به دست آوردن نظم و آرامش است.» و سه روز بعد وزیر امور خارجه سایروس ونس (در بیستم دیماه) گفت: «آمریکا خواستار خروج شاه از ایران شد.» در همین زمان خمینی طی مصاحبه‌هایی از پاریس اعلام می‌کند که مناسبات در حد معقول با غرب ادامه می‌یابد و کمونیست‌ها به شرطی که توطئه نکنند آزادند، و از همه مهم‌تر اینکه به غیر از بعضی سران ارتش بقیه ارتش برادر ماست و نباید به آن‌ها تعرض شود.

هنری برشت در یک مصاحبه تلویزیونی می‌گوید: «عمیقا نگران تحولات سیاسی ایران هستم... امید آن‌ست که رهبران مخالف مذاکره با حکومت را آغاز کنند... ما نشانه‌هایی در دست داریم که هر دو طرف دارند به یک حد وسط می‌رسند، سازش‌هایی چه در زمینه سیاسی و چه اقتصادی هم اکنون مورد گفتگو است.» (تاکید از ماست).

بدین ترتیب در تاریخ شانزدهم دیماه بختیار نخست وزیر شد و اعلام کرد که هر تغییری باید با انتخابات انجام شود، بختیار در مصاحبه‌اش با اشپیگل در جواب این سؤال که «آیا شاه چنین حزبی، (سوسیال دمکرات) را خواهد پذیرفت» جواب می‌دهد او دیگر قادر به حکومت نیست او باید برود.

بختیار برای منحرف کردن جنبش و تخفیف بحران، قراردادهای تسلیحاتی را لغو کرده و ایران را از پیمان سنتو خارج ساخت، وعده انحلال ساواک و ورود خمینی به ایران را داد و زندانیان سیاسی را آزاد کرد، صدور نفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی نیز قطع شد.

در تاریخ ۲۳ دیماه خمینی تشکیل اولین شورای انقلاب اسلامی را اعلام کرد. وظایف آن: تأسیس دولت انتقالی، تشکیل مجلس موسسان و انجام انتخابات بود. رهبری در آرزوی انتقال مسالمت‌آمیز و گام به گام قدرت بود و با تشکیل شورای انقلاب عملاً دولت جدید در کنار دولت بختیار قرار می‌گیرد.

خبرگزاری فرانسه خبر می‌دهد «ژنرال هوپزر اکنون می‌کوشد تا همکاران ایرانی خود را متقاعد کند تا از دولت غیر نظامی بختیار یا دولتی که جانشین آن بشود جانبداری نکنند یا حداقل با آن مخالفت نکنند.»

بدین ترتیب در ۲۶ دیماه شاه با رسوایی از ایران در رفت، پس از فرار شاه به سرعت شعار «بعد از شاه نوبت آمریکاست» توسط نیروهای انقلابی در میان مردم تبلیغ شد، سراسر ایران یکپارچه شور و شادی بود، بلافاصله پس از فرار شاه سازمان اعلامیه ای منتشر کرد که در پایان آن چنین آمده بود.

«امروز با سرنگونی شاه، حد و مرزهای نیروهای سازش‌کار و فرصت‌طلب و نیروهای انقلابی و صادق روشن‌تر می‌گردد، این حد فاصل تنها بر اساس چگونگی جهت‌گیری نظری و عملی روی شعارهای ضد امپریالیستی و مبارزه آشتی ناپذیر جهت سرنگونی حاکمیت

امپریالیسم و نوکرانش قابل تشخیص است. ما با تکیه بر تداوم و پیگیری هر چه بیشتر مبارزه بر اساس شعارهای ضد امپریالیستی و نابودی کامل سیستم وابستگی؛ تأکید اصلی خود را بر مسلح نمودن توده‌ها و تشکیل ارتش انقلابی خلق جهت حفظ و گسترش پیروزی‌های به دست آمده قرار می‌دهیم و با تکیه بر تجربیات تاریخی و گذشته خونین هشت ساله سازمان خود، در جهت مبارزه‌ای اصولی با تمام سازش‌کاران و فرصت‌طلبان و یاران نیمه انقلاب خواهیم کوشید.»

پس از رفتن شاه خمینی اعلام می‌کند که بزودی به ایران باز خواهد گشت، ولی نمایندگان مجلس باید استعفا دهند و شورای سلطنت غیر قانونی است، ارتش باید به ملت بپیوندد، بدین ترتیب عملاً در صدد تصرف قدرت سیاسی بر می‌آید، در تاریخ ۲۵ دیماه قره‌باغی گفت: «تمرّد در ارتش سرکوب می‌شود» و خمینی در همین روز اعلام کرد از ارتش در برابر اشرار دفاع نمائید، پس از آن عده زیادی از نمایندگان مجلس استعفا می‌دهند و عملاً بختیار راه را برای بازرگان هموار می‌سازد.

به‌دستور خمینی بازرگان برای حل مشکلات تلاش می‌کند و برای حل مسئله کمبود نفت در رأس هیئتی به مناطق نفت خیز می‌رود و مذاکراتش را شروع می‌کند و بدنبال آن تولید نفت برای مصارف داخلی از سر گرفته می‌شود. تایم می‌نویسد: «مهدی بازرگان یکی از مشاورین نزدیک آیت‌الله خمینی که سیاست‌مدار مجربی نیز هست، اخیراً به مقامات آمریکایی تأکید کرده است که برقراری روابط کاری با واشنگتن مسلماً میسر است.» و هودینگ کارتر سخنگوی وزارت امور خارجه موضوع را کاملاً روشن و رک بازگو می‌کند و می‌گوید: «آمریکا بازرگان را یک میانه رو تلقی می‌کند و مقام‌های آمریکایی هنوز امید دارند یک دولت طرفدار غرب در ایران سر کار بیاید و نظامیان برای تحمیل راه حل خود مداخله نکنند.»

در تاریخ ۳ بهمن ۵۷ سید جلال تهرانی، رئیس شورای سلطنت استعفای خود را تسلیم امام کرد و بدین ترتیب قدرت به سود امام افزایش می‌یافت، در تهران مذاکره ژنرال هویزر با مقامات نظامی و سیاسی از هر دو قدرت ادامه داشت، ژنرال هویزر در تهران با مقامات بسیار ملاقات کرد که اسرار آن به طور کامل فاش نشد، ولی قسمت‌هایی از آن از گوشه و کنار درز کرده است، سپهبد ربیعی در دادگاه انقلاب گفت که هویزر به ایران آمد و در جلسه سران ارتش گفت شاه باید برود و ارتش نسبت به دولت جدید اظهار وفاداری کند، وی به تمام سران ارتش دو شماره تلفن می‌دهد که در صورت لزوم از آن‌ها دستور بگیرند، یکی شماره بازرگان و دیگری شماره بهشتی، قره‌باغی مسئول کنترل می‌شود، می‌بایست جناح راست افراطی ارتش نیز راضی شوند، در این موقعیت ارتش مردم را به آرامش دعوت می‌کرد و مردم فریاد می‌زدند «اگر خمینی دیر بیاد مسلسل‌ها بیرون میاد» و «وای به روزی که مسلح شویم» و «رهبران ما را مسلح کنید.»

در تاریخ ۱۶ بهمن خمینی طی کنفرانس مطبوعاتی تاریخی خود، مهندس بازرگان را به عنوان اولین نخست وزیر حکومت "انقلابی" معرفی کرد و روز بعد مهندس بازرگان در دفتر "دولت موقت" در محل کمیته استقبال مستقر شد.

در روز ۱۹ بهمن میلیون‌ها نفر در سراسر کشور با راهپیمائی خود به دولت منتخب امام رای موافق دادند، بازرگان روز ۲۰ بهمن در اجتماع بزرگ دانشگاه برنامه ۶ ماده‌ای دولت موقت را اعلام کرد.

بختیار در مقابل این حرکات فقط اعتراض می‌کرد و بخش‌های زیادی از ارتش اعلام وفاداری کرده بودند، چند روز قبل بسیاری از افسران نیروی هوایی به ملاقات امام رفتند و همزمان با آن عده‌ای از همافران دستگیر شدند، ارتش هنوز یکپارچه سیاست امپریالیزم را درک نکرده بود. اگر چه اکثریت سران ارتش به این سیاست تن دادند ولی به علت اختلافات جناح‌های مختلف امپریالیستی و بورژوازی کمپرادور در داخل ارتش نیز اختلافاتی وجود داشت، برخی از سران ارتش در زمان بختیار فرار کردند و خسرو داد در فکر کودتا بود، برنامه امام این بود که پس از اطمینان از وضعیت ارتش، با توجه به اینکه همه مردم از وی پشتیبانی می‌کردند وزیران دولت بازرگان را به کمک مردم به وزارتخانه‌ها بفرستند.

حال که به مقطع قیام رسیده‌ایم وضعیت عمومی جنبش توده‌ای، رهبری و هیئت حاکمه را جمع بندی کنیم:

در مقطع بیستم بهمن ماه موقعیت انقلابی بلوغ نهائی خود را یافته بود، توده‌ها وسیعاً به مبارزه روی آورده بودند و گرایش به اعمال قهر در بین توده‌ها شدیداً تقویت شده بود، توده‌ها علیرغم آنکه رهبری آنان را به مسالمت و آرامش دعوت می‌کرد، با ارتش و پلیس به مقابله برمی‌خاستند و در خیابان‌ها با آن‌ها درگیر می‌شدند، نیروهای سرکوبگر ارتش و پلیس و... قادر نبودند جنبش توده‌ای را به عقب برانند، ارگان‌های توده‌ای نظیر شورا و کمیته‌های مختلف تشکیل گردیده بود و به نوعی اعمال قدرت توده‌ای مستقیم دست می‌زدند. توده‌ها که در تجربه عملی خویش ماهیت سرکوبگرانه و ارتجاعی نیروهای مسلح را دریافته بودند، آمادگی کامل داشتند تا در یک قیام عمومی این نیروی‌های سرکوبگر را متلاشی کنند. دولت بختیار از جانب توده‌ها به هیچ وجه مورد پذیرش نبود و همه جا شعار "بختیار نوکر بی‌اختیار" بگوش می‌رسید. و رهبری خمینی و شورای انقلاب مورد تأیید اکثریت قاطع توده‌های مردم قرار گرفته بود.

در چنین شرایطی که توده‌ها به اشکال عالی‌تر مبارزه روی می‌آوردند، رهبری که همواره به دنبال توده‌ها و نه پیشاپیش آن‌ها حرکت کرده بود، سخت از رادیکالیزه شدن جنبش و گرایش توده‌ها به اعمال قهرآمیز انقلابی و خارج شدن عنان جنبش از دست خویش در هراس افتاده بودند، رهبری همواره توده‌ها را به مبارزه مسالمت‌آمیز دعوت نموده و برنامه کاملاً فرمیستی در پیش گرفته بودند و در تلاش انتقال گام به گام و مسالمت‌آمیز قدرت بودند و موضع کاملاً مشخص و قاطعی در برابر امپریالیسم نداشتند، وابستگی آن‌ها به قشر مرفه خرده‌بورژوازی سنتی و خصوصیات قشری و مذهبی آن‌ها، دلیل تزلزل و محافظه‌کاری، **عدم قاطعیت** در مبارزه با امپریالیزم، **گرایش شدید ضد کمونیستی و غیر دموکراتیک** آنان بود. همین خصوصیات‌شان آنان را به عوض اتحاد و نزدیکی با نیروهای پرولتری و انقلابی - دموکراتیک به نیروی‌های سازش‌کار و مرتجع و وابسته به بورژوازی نزدیک ساخت. در شرایطی که توده‌ها در آستانه یک برآمد آشکار و دوران‌ساز قرار داشتند و فریاد «رهبران ما را مسلح کنید» همه جا را فراگرفته بود، رهبری مردم را به آرامش دعوت می‌کرد و راه مذاکره با دولت بختیار را در پیش گرفته بود و به تهدید و ترساندن عوامل امپریالیزم اکتفا می‌کرد. خمینی حتی زمانی که در برابر شاه و حکومت نظامی قرار گرفته بود در پاریس اعلام کرد که به انتقال مسالمت‌آمیز قدرت معتقد است و تأکید کرد که «ما به طرفداران خود توصیه می‌کنیم که هیچ همکاری مشترک تاکتیکی و استراتژیکی با کمونیست‌ها نداشته باشند.» خمینی شعار «ارتش برادر ماست» را به توده‌ها تحمیل کرد و آنان را وا داشت که

گل تقدیم بکنند و توده‌ها در تجربه عملی دریافتند که جواب گل، گلوله بود. خمینی حتی به سران ارتش نیز پیام فرستاد و از آنان استمداد جست و...

البته اشتباه خواهد بود هر آینه این محافظه‌کاری و تزلزل و شیوه‌های رفرمیستی را به شخص وی منتسب بدانیم، اشتباهی که متأسفانه در تحلیل برخی از نیروها دیده می‌شود و مدام بر خصوصیات شخصی و استثنائی او تأکید می‌کنند. پیش از آنکه این خصوصیات را منتسب به شخص وی بدانیم باید آنرا خصوصیات قشری بدانیم که آنرا نمایندگی می‌کرد، در اینجا خصوصیات شخص وی دارای اهمیت فرعی است. خمینی تجلی خصوصیات خرده‌بورژوازی سنتی مرفه بود که توسط روحانیت قشری نمایندگی می‌شد، محافظه‌کاری، تفرد و تزلزل خرده‌بورژوازی آمیخته با قشریت شدید مذهبی.

این نیرو هنگامی که در رأس جنبش عظیم توده‌های و در آستانه یک دگرگونی و تحول تاریخی قرار گرفت، خود را سخت ناتوان دید و از حرکت انقلابی توده‌ها در هراس افتاد و به آغوش بورژوازی پناه برد.

در شرایطی که شعارهای رادیکال با برچسب کمونیستی ممنوع اعلام می‌شد و تظاهرات و اقدامات کمونیست‌ها و نیروهای واقعاً انقلابی با ممانعت روبرو می‌گردید، نخست وزیر حکومت "انقلابی" و اعضای شورای "انقلاب" از نمایندگان بورژوازی انتخاب می‌شدند و پست‌های مهم برای آنان در نظر گرفته می‌شد و هنگامی که هیچ‌گونه مذاکره‌ای با نیروهای کمونیست و واقعاً انقلابی انجام نمی‌گرفت و رسماً عدم هرگونه همکاری با این نیروها تبلیغ می‌شد، با سران ارتش مزدور و ضد خلقی و عوامل امپریالیزم مذاکراتی صورت می‌گرفت، این‌که آیا این نیرو با چنین سازشی که با بورژوازی و امپریالیزم می‌کرد از منافع واقعی قشری که نمایندگی آن را تا این مقطع به عهده داشت نیز می‌توانست پیگیرانه دفاع کند، مطلبی است که در بخش بعدی بدان خواهیم پرداخت، این که آن‌ها در این سازش چه فکر می‌کردند و آیا تصور می‌کردند که می‌توانند منافع طبقاتی خویش را تضمین و تأمین کنند و یا خیر، فاقد اهمیت عملی است، اگر حتی آن‌ها در این سازش "حسن نیت" نیز می‌داشتند در اصل موضوع تغییری حاصل نمی‌شد. چه بسا که "راه جهنم نیز با نیات حسنه مفروش می‌گردد". نیرویی که راه مذاکره و سازش و ائتلاف با نیروهای وابسته به امپریالیزم و بورژوازی را بر اتحاد با نیروهای انقلابی ترجیح می‌دهد و قدرت واقعی دولتی را عملاً به بورژوازی می‌سپارد و مانع درهم شکسته شدن ارگان‌های سرکوبگر بورژوازی (دستگاه اداری و نظامی) توسط توده‌های قیام‌کننده می‌شود و توده‌ها را از قیام منع می‌کند، این اقدامات را با هر نیتی که انجام دهد، حتی با آرمان "خدمت به مستضعفین" عملاً در خدمت بورژوازی قرار گرفته و نفوذ توده‌ای خویش را در جهت حفظ سلطه بورژوازی به کار گرفته است. بی جهت نبود که امپریالیزم و بورژوازی به سازش با چنین نیرویی امیدوار بودند.

سلطه امپریالیزم و بورژوازی با خطر جدی روبرو گشته بود، بحران اقتصادی و سیاسی رژیم را فلج کرده بود، توده‌های میلیونی‌ای که سر از خواب گران برداشته و بپا خاسته بودند توان آن را داشتند که با اقدام مستقل و تاریخی خویش سلطه اجتماعی بورژوازی و نظام گنبدیده سرمایه‌داری وابسته را درهم بریزند، ارگان‌های سرکوبگر رژیم در برابر جنبش عظیم توده‌ای کارائی خود را از دست داده بود، عمق بحران هر نیرنگی برای حفظ رژیم سلطنتی از جانب بورژوازی و امپریالیزم را بیرنگ ساخته بود، امپریالیزم و بورژوازی به

درستی دریافته بودند که با توسل به شیوه‌های سرکوبگرانه گذشته قادر به حفظ سلطه خویش نیستند، لذا به فکر استفاده از نفوذ و اتوریت رهبری برای مهار کردن سیل بنیان‌کن و موج روشن جنبش توده‌ای افتادند. و با خصوصیاتی که از رهبری سراغ داشتند برای رسیدن به این چنین سازشی زمینه‌های لازم را مهیا ساختند، البته مجبور بودند تن به عقب نشینی‌هایی بدهند و لطماتی را تحمل کنند و مهره‌هایی را قربانی کنند، ولی سیستم را از خطر نابودی رها می‌ساختند و جنبش را به انحراف می‌کشاندند.

جنبش در مقطع قیام کاملاً رنگ مذهبی به خود گرفته بود و صف‌بندی طبقاتی هنوز در جنبش بطور مشخص شکل نگرفته بود و صف نیروهای انقلابی از صف نیروهای مرتجع و ضد انقلابی متمایز نشده بود و به علت ضعف سیاسی و سازمانی نیروهای پرولتری و واقعاً انقلابی و فقدان رابطه و پیوند گسترده آنان با زحمتکشان شهر و روستا، رهبری به طور کامل در اختیار نیروی سازش‌کار قرار داشت، مسیر جنبش را تنها از طریق سازش با رهبری می‌شد منحرف نمود و سیستم را از خطر انهدام رها گردانید. امپریالیزم و عوامل وی تلاش می‌کردند تا از طریق سازش با رهبری جلوی ضربه خوردن و متلاشی شدن ارگان‌های اداری و نظامی را بگیرند و بدین منظور مجبور بودند با پذیرفتن برخی اصلاحات مورد نظر رهبری و دادن امتیازات ویژه به روحانیت و افزایش سهم بورژوازی متوسط در قدرت سیاسی و کاهش نقش بورژوازی بوروکراتیک راه سازش را هموار سازند.

در روزهای قبل از قیام، تهران و شهرستان‌ها چهره‌ای بس با شکوه داشت، توده‌های برافروخته از خشم و کینه فریاد می‌زدند «مشت گره کرده ما روزی مسلسل می‌شود» شعار «رهبران ما را مسلح کنید» و «ایران را سراسر سیاه‌کل می‌کنیم» با استقبال مردم روبرو می‌گشت، در چنین شرایطی تضادهای درون ارتش حاد می‌شود و توصیه رهبران در مورد اینکه مردم، دشمنان‌شان را خودشان مجازات نکنند موثر واقع نمی‌شود.

شب ۲۱ بهمن نیروهای لشکر گارد با قصد کودتا به نفع سلطنت‌طلبان به پادگان نیروی هوایی همافران انقلابی حمله می‌کنند و فردای آن روز مردم و نیروهای سازمان و هوادارانش و هواداران مجاهدین خلق به کمک همافران می‌شتابند، بخشی از شهر به وسیله نیروهای انقلابی و مردم تسخیر می‌شود، فرمانداری نظامی اعلام می‌کند که ساعت حکومت نظامی به ساعت ۴/۵ منتقل شده است و رهبری اعلام می‌کند که هنوز اعلام جهاد نداده است، بعد از ظهر ۲۱ بهمن تا ساعت ۳ هنوز امام حرفی نزده است و اطرافیان حتی آیت‌الله طالقانی صحبت از توطئه می‌کنند.

توده‌ها با قیام خودانگیخته خویش برنامه انتقال مسالمت‌آمیز و گام به گام قدرت را بر هم زدند، رهبری در مقابل قیام خود به خودی توده‌ها غافلگیر شده به هرأس می‌افتند، آن‌ها "باران" می‌خواستند ولی "سیل" آمد، آیت‌الله شریعتمداری قبلاً طی مصاحبه‌ای در خان‌هاش در قم به نوعی به موضع مشترک خویش با خمینی نسبت به مسئله جنگ مسلحانه اشاره کرد و گفت: «آن‌ها که وی را میان‌هرو و خمینی را تندرو نامیده‌اند، تاکتیک را با اصول اشتباه کرده‌اند.... وقتی که آدم در خارج از فضای یک رژیم دیکتاتوری سیاسی است تند روی آسان است، اما وقتی که شما در تهدید دائمی توپ و تفنگ بسر می‌برید مسلم است که باید به تاکتیک‌های متفاوتی متوسل گردید.»^۱ و اکنون نوبت خمینی بود که موضع خود را نسبت به

۱ - کیهان ۱۶ آبان ۵۸

جنگ مسلحانه عملاً مشخص سازد، خمینی در اعلامیه ۲۱ بهمن ۵۷ خود نشان داد که پیش‌بینی شریعتمداری به دور از واقعیت نبوده است. امام در این اعلامیه می‌گوید: «... به طوری که می‌دانید اینجانب بنا دارم که مسائل ایران به طور مسالمت‌آمیز حل شود، لیکن دستگاه ظلم و ستم... به مردم شجاع مسلمان حمله کرده و کشتار نموده است... من با آن که هنوز دستور **جهاد مقدس** نداده‌ام و نیز مایلیم تا مسالمت حفظ و قضایا موافق آرا و موازین قانون عمل شود، لکن نمی‌توانم تحمل این وحشیگری‌ها را بکنم و **اخطار** می‌کنم که اگر دست از این برادرکشی بر ندارید و لشکر گارد به محل خودش برنگردد و از طرف **مقامات** ارتش از این تعدیات جلوگیری نشود، تصمیم آخرم را به‌امید خدا می‌گیرم و مسئولیت آن با متجاسرین و متجاوزین است...»^۱

البته در این اعلامیه گفته شده بود که مردم به حکومت نظامی اعتناء نکنند، ولی با توجه به وضعیت آن روز خود مردم به اعلامیه حکومت نظامی توجه نکرده بودند. این اعلامیه در شرایطی داده شد که توده‌ها قیام را آغاز کرده بودند، در چنین شرایطی اعلام اینکه "هنوز دستور جهاد مقدس نداده‌ام" به معنای جلوگیری از قیام و گسترش آن است، در این اعلامیه از "موازین قانون" صحبت می‌شود آنهم در حالیکه توده‌ها به ابتکار خویش به اقدام مستقیم انقلابی متوسل شده‌اند، همچنین از برادرکشی صحبت می‌شود و از "مقامات" ارتش خواسته می‌شود که مانع تعدیات بشوند و این همه روشن است که روی سخن با امثال قره‌باغی‌هاست که قول و قرارهایشان را فراموش نکنند و مهمتر اینکه بالاخره امام جهاد مقدس اعلام نکرد و روز بعد ارتش "اسلامی" اعلام و مصون از تعرض شناخته شد.^۲

برخی از پادگان‌ها و مراکز جور و ستم رژیم توسط مردم تسخیر گردید، اما بسیاری از مراکز مهم قدرت با اعلام وفاداری به رهبری و اسلام از تعرض مصون ماندند، رهبری حد‌اعلی تلاش خویش را برای حفظ و جلوگیری از ضربه خوردن ارگان‌های رژیم بکار بست. هنگامی که توده‌ها در خیابان‌ها باریگادها برپا می‌ساختند و به پادگان‌ها و مراکز ساواک و کلانتری‌ها حمله می‌بردند و سینه‌هایشان آماج تیرهای مزدوران قرار می‌گرفت، عناصر بورژوازی حاکمیت نظیر یزدی‌ها، قری‌ها، انتظام‌ها، قطب زاده‌ها، نزیه‌ها، توکلی‌ها و... در تلاش تصاحب وزارتخانه‌ها و اشغال پست‌های مهم و حساس دولتی بودند و اینها اکثریت وزارتخانه‌ها و پستهای حساس و مهم دولتی را اشغال کردند و اکثریت حکومت در دست نمایندگان بورژوازی متوسط قرار گرفت.

اکثریت عناصر تشکیل دهنده شورای انقلاب نمایندگان بورژوازی متوسط بودند، کابینه بازرگان که تا قبل از ادغام آن در شورای انقلاب قوه اجرائیه را در اختیار داشت، عمدتاً از نمایندگان بورژوازی متوسط تشکیل می‌شد، دولت و شورای انقلاب مورد تائید کامل امام بود.

قیام مردم که علیرغم خواست و برنامه رهبری به وقوع پیوست مشکلات فراوانی برای حاکمیت کنونی ایجاد کرد، رهبری می‌خواست به شکل مسالمت‌آمیز با حداقل اصلاحات در ارگان‌های رژیم گذشته، ماشین دولتی را تحویل بگیرد و قدرت به دولت بازرگان و شورای انقلاب تفویض گردد، قیام توده‌ها ضربات کوبنده‌ای بر ارگان‌های رژیم گذشته وارد کرد، سلاح‌های بسیاری را در اختیار مردم قرار داد، انسجام و نظم ارگان‌های سرکوبگر رژیم

^۱ - اعلامیه آیت‌الله خمینی ۲۱ بهمن ۵۷ (تاکید از ماست)

^۲ - امام تنها در زمان سرکوب خلق زحمتکش کرد جهاد مقدس علیه خلق کرد را اعلام کرد.

گذشته (ارتش، پلیس، دادگاه‌ها و...) را به میزان زیادی برهم زد، ارگان‌های خاص از دل قیام سر برآورد و تشکیل شد، نظیر شوراهای مختلف کارگری، دهقانی، کارمندی، پرسنل انقلابی و کمیته‌های مختلف به وجود آمد. توده‌ها در اقدام مستقیم و انقلابی به نیروی لایزال خویش پی بردند، آگاهی و انتظارات‌شان بالا رفت، به طوری که دادستان انقلاب در جواب اعتراض "لیبرال‌ها" به اعدام‌های سران ارتش و وابستگان رژیم گذشته گفت: «اگر ما اینکار را نکنیم مردم خودشان در میدان شهدا، و بهشت زهراها به اعدام مزدوران اقدام می‌کنند.»

اگر قیام صورت نمی‌گرفت باز هم انتقال قدرت به دولت بازرگان و شورای انقلاب امری بود که اتفاق می‌افتاد، لیکن در آن صورت ارگان‌های رژیم گذشته با اصلاحات به مراتب کمتر و با آسیب‌های جزئی دست نخورده باقی می‌ماند و بورژوازی بوروکرات کمتر صدمه می‌دید و سهم بورژوازی بزرگ در قدرت دولتی بیشتر می‌شد و تعداد مراکز قدرت که پس از قیام به وجود آمد به میزان زیادی کاهش می‌یافت، به قول آقای بازرگان چیزی که آن‌ها می‌خواستند باران بود منتهی سیل آمد.

قیام یک برآمد توده‌ای، مبارزه و نبرد طبقاتی آشکار و در عین حال فاقد رهبری واقعا انقلابی و برنامه و سیاست از پیش تنظیم شده بود. قیام نیروی تاریخ‌ساز توده‌ها و قدرت توده‌ها را به عینه نشان داد، حماسه‌ها از قهرمانی آفرید و درس‌هایی گران‌بها برای کمونیست‌های ایران و سراسر جهان به ارمغان آورد، درس‌هایی که هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد و در برآمد توده‌ای آینده بکار گرفته خواهد شد. قیام همچنین نشان داد که برای پیروزی یک انقلاب، آماده بودن موقعیت انقلابی به تنهایی کافی نیست و شرایط ذهنی نقش تعیین کننده در پیروزی یا شکست انقلابات ایفا می‌کند، قیام همچنین ضرورت هژمونی پرولتاریا برای پیروزی انقلاب و نقش تاریخی طبقه کارگر را در تحولات انقلابی آشکار ساخت.

نتایج قیام یکبار دیگر نشان داد که مسئله اساسی هر انقلابی اینست که کدام نیروها و چگونه، رובنای جدید را برقرار می‌سازند، نشان داد که یک قیام توده‌ای با صرف شرکت وسیع‌ترین توده‌ها نیز الزاماً به برقراری حاکمیت توده‌ها منتهی نمی‌شود، بلکه در درجه اول به نقش نیروهای رهبری کننده با ماهیت طبقاتی و توان تاریخی نیروها مربوط است.

اما امروز برخی رفاقا ادعا می‌کنند که اگر حاکمیت را در «وجه غالب آن خرده‌بورژوازی» و خلقی ندانیم قیام را باور نکرده ایم.^۱ این رفاقا دو مسئله اساساً متفاوت را که یکی شرکت توده‌ها در قیام و دیگری نتایج آن که به نقش نیروهای رهبری کننده مربوط می‌شود با هم مخلوط کرده‌اند. حال آنکه لنین در ارزیابی انقلاب ۱۹۰۵ این مسئله را به نحو کاملاً روشن و صریحی مشخص کرده است، لنین در این باره می‌نویسد:

«اگر به‌عنوان مثال انقلابات سده بیستم را در نظر بگیریم، آنگاه البته باید هم انقلاب پرتغال و هم انقلاب ترکیه را بورژوازی بدانیم، ولی نه این و نه آن هیچیک انقلاب "خلق" نیست، زیرا توده خلق اکثریت عظیم آن نه در این و نه در آن به طور فعال، مستقل و با خواست‌های اقتصادی، سیاسی خود برآمد مشهودی نداشته‌اند، بر عکس انقلاب بورژوازی سال‌های ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روس با آنکه دارای کامیابی‌های "درخشانی" که گاهی نصیب انقلاب‌های پرتغال و ترکیه شده است نبود مع‌الوصف بدون شک انقلاب "خلق" واقعی بود زیرا توده خلق، اکثریت آن یعنی ژرف‌ترین "قشرهای پائینی" جامعه که پشتشان در زیر

^۱ - اشاره بر نوشته نقدی بر راه کارگر

فشار ستم و استثمار دو تا شده بود، مستقلاً برآمد می‌کردند و در تمام جریان انقلاب مهر و نشان خواست‌های خود را که هدفش بنای جامعه نوینی به سبک خود به جای جامعه منهدم شونده بود باقی گذاردند.» (دولت و انقلاب - تاکید از ماست)

همان طور که می‌بینیم لنین، نتایج انقلابات پرتغال و ترکیه را علیرغم "خلقی" نبودنشان "درخشان"تر از انقلاب "خلقی واقعی" روسیه می‌داند، و تلاش نمی‌کند با قلمفرسایی در باره قیام مسکو و غیره نتایج آنرا تحریف نماید.

در بررسی تحولاتی که در ایران به وقوع پیوست نیز باید از این متد لنینی پیروی کرد، ما به صرف شرکت توده‌ها در قیام خودانگیخته بهمن ماه نمی‌توانیم آنچه را که بوقوع پیوسته "انقلاب دموکراتیک به رهبری خرده‌بورژوازی که توسط بورژوازی به شکست و توسط پرولتاریا به پیروزی می‌رسد"^۱ بدانیم.

رفقا معتقدند که در عصر امپریالیسم اولاً در جوامعی که سیستم سرمایه‌داری وابسته به آن‌ها مسلط است، خرده‌بورژوازی می‌تواند رهبر انقلاب دموکراتیک شود! ثانیاً این "انقلاب" دموکراتیک در حالیکه هیچ اثر و نشانی از مهر هژمونی پرولتاریا برای آن مشهود نیست می‌تواند پیروز شود، مشروط بر اینکه امپریالیست‌ها دست از پا خطا نکنند، علیه خرده‌بورژوازی توطئه نکنند و نقش ساق‌دوش عروس نو به قدرت رسیده را ایفا نمایند (که مسلماً نیز چنین کرده و خواهند کرد!!) و پرولتاریا پس از فروکش کردن گرد و غبار، گرد باد "انقلاب دموکراتیک" کذائی به سوی بارگاه قدرت دولتی بشتابد و "امانت" را که عبارت باشد از قدرت حاکمه‌ای که وجه غالب آن خرده‌بورژوازی است (وجه غیر غالب آن سهوا از قلم افتاده...!) به طور مسالمت‌آمیز و در صلح و صفا و در پرتو شعار "وحدت کلمه" از خرده‌بورژوازی خیر و نیکوکار تحویل بگیرد و به خیر و خوشی در راه سوسیالیزم گام بردارد! خیر رفقا، انقلاب دموکراتیک مفهوم معین و مشخصی دارد و بدان معنی است که نیروهای انقلابی - دموکراتیک با مهر هژمونی، قدرت سیاسی را که در جامعه ما در قبضه‌ی بورژوازی وابسته به امپریالیزم بود، از کف بورژوازی خارج کنند و خود در اختیار بگیرند، یعنی توسط انقلاب، قدرت سیاسی (قدرت حقیقی دولتی) را تصرف کنند و این قدرت را علیه بورژوازی وابسته و جهت تحول انقلابی - دموکراتیک و نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته به کار گیرند. به عبارت دیگر دیکتاتوری دموکراتیک خلق را جایگزین دیکتاتوری بورژوازی وابسته می‌سازند، حال زمانی که مشاهده می‌کنیم خود این رفقا می‌گویند «خرده‌بورژوازی محکوم است و مجبور است که دستگاه بوروکراسی و ارتش را واگذار کند و می‌کند و هم اکنون نیز واگذار کرده است.»^۲ در عمل نیز شاهد آنیم که سیاست‌های حاکمه بر ارگان‌های قدرت دولتی سیاسی بورژوازی است، یعنی قدرت دولتی که در دست بورژوازی است. باید اذعان کنیم که متأسفانه، نه مفهوم مارکسیستی دولت و قدرت دولتی درک شده و نه مفهوم انقلاب بطور عام و انقلاب دموکراتیک بطور خاص. چرا که به قول لنین مسئله اساسی هر انقلاب مسئله قدرت دولتی است و این مسئله اساسی در تحلیل‌های رفقا جایی ندارد. قدرت دولتی عملاً به بورژوازی واگذار می‌شود ولی تحولات اخیر «انقلاب دموکراتیک به رهبری خرده‌بورژوازی» ارزیابی می‌گردد و این چنین است برخورد اپورتونیستی با مسئله اساسی انقلاب یعنی مسئله قدرت سیاسی از جانب این رفقا.

^۱ - نقدی بر راه کارگر

^۲ - نقدی بر راه کارگر ص ۱۸.

اپورتونیزم به روشن‌ترین وجهی خویشان را در چگونگی پاسخ به این مسئله اساسی می‌نمایاند، امروز نیز عیناً چنین است.

بررسی روند عینی تحولات بوقوع پیوسته به روشنی نشان می‌دهد که قیام علیرغم خواست و تمایل رهبری و به طور خودانگیخته آغاز شد، در این قیام زحمتکش‌ترین اقشار جامعه، توده‌های مردم به حرکت درآمدند، برخی پادگان‌ها را تسخیر کردند، به مراکز جور و ستم رژیم سلطنتی حمله بردند و آن‌ها را به میزان قابل توجهی متلاشی کردند، باریگادها در خیابان‌ها بر پا ساختند، شوراها تشکیل دادند، کارخانه‌هایی را در اختیار گرفتند، زمین‌ها را تقسیم کردند، توده‌ها خود به دست خویش برای تحقق دموکراسی تلاش کردند و مهر و نشان خواست‌های خود و تلاش‌های خویش را که هدفش نابودی کامل ارتجاع وابسته به امپریالیسم و برقراری دموکراسی بود، به سبک خویش در جریان انقلاب برجای گذاشتند، ولی کدام نیروها قدرت سیاسی را قبضه کردند و رو بنای جدید را چگونه برقرار ساختند و سهم زحمتکشان در قدرت سیاسی چه بود؟

این حاکمیت از لحاظ ترکیب طبقاتی از سازش نیروهای وابسته به قشر بالائی خردهبورژوازی سنتی با نمایندگان بورژوازی وابسته (عمدتاً بورژوازی متوسط) تشکیل شد، و پست‌های حساس و مهم و مرکز اصلی دستگاه دولتی عمدتاً به دست نمایندگان بورژوازی متوسط افتاد، ترکیب شورای انقلاب و دولت آقای بازرگان و کسانی که در وزارت کشور و وزارت دفاع و رأس نیروهای نظامی و مسلح قرار گرفتند، این مسئله را به روشنی اثبات می‌کند.

سیاست‌ها و عملکرد این حاکمیت و شیوه‌ای که در قبال توده‌های خلق و انقلاب در پیش گرفت و اقداماتی که انجام داد به خوبی بیانگر ماهیت و خصلت طبقاتی سیاست‌های این ارگان سازش است، این حاکمیت از نخستین روزهای به قدرت رسیدنش در جهت متوقف ساختن گسترش دامنه قیام عمل کرده است، جلوگیری از انهدام کامل ارگان‌های رژیم گذشته، احیا و بازسازی ارگان‌های ضربه خورده، حمایت از گروه‌های فالانژ، حمایت از سرمایه‌داران و زمین‌داران در برابر کارگران و دهقانان، سرکوب کارگران، دهقانان و زحمتکشان، کشتار خلق ترکمن، خلق کرد و... از بین بردن آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک مردم، ممنوعیت اعتصاب، برقراری دوباره سانسور و تصویب قانون اساسی ارتجاعی و... همه و همه نشان می‌دهد که ماهیت سیاست‌های حاکمیت کنونی بورژوازی است و در جهت تحکیم سلطه اجتماعی بورژوازی وابسته است.

البته واضح است که به دلیل ترکیب ناهمگون حاکمیت کنونی و وضعیت تثبیت نشده آن، حضور جناح‌های مختلف بورژوازی و گرایش‌های خردهبورژوازی سنتی مرفه در حاکمیت، ضربه خوردن ارگان‌های دولتی، بحران شدید حاکم بر جامعه، و از همه مهمتر فشار از پائین توده‌های مردم "زیگزاگ‌هایی" را به حاکمیت کنونی تحمیل می‌کند، که از آن جمله‌اند برخی اقدامات ضد امپریالیستی این حاکمیت، ولی آنچه در تحلیل ماهیت حاکمیت کنونی باید در نظر گرفت این است که باید بتوانیم قدرت ظاهری را از قدرت واقعی (عملی)، اقدامات اساسی را از اقدامات فرعی تمیز دهیم، از سطح پدیده به عمق آن نفوذ کنیم و قادر باشیم آن خط سیاهی که اقدامات اساسی این حاکمیت را به هم پیوند می‌دهد و ماهیت طبقاتی آنرا

مشخص می‌کند،^۱ تشخیص دهیم. وگرنه مانند برخی رفقا به سرایش شیهه‌های تحلیل بورژوازی در خواهیم غلطید و انگشت به دهان و حیران با روی هم انباشتن فاکت‌های ضد و نقیض و جدا نکردن اقدامات اساسی از فرعی، از تشخیص ماهیت و خصلت طبقاتی حاکمیت کنونی باز خواهیم ماند. شیوه‌ی بورژوازی تحلیل معمولاً در بررسی‌های خویش عملکردهای مختلف را نه در ارتباط با یکدیگر بلکه جدا از هم بطور مکانیکی کنار هم ردیف می‌کند و به عملکردهای مختلف بهای واحد می‌دهد، اساسی را از فرعی تمیز نمی‌دهد و قادر نیست از بررسی مجموعه عملکردها و یا نمونه‌ها به ماهیت پدیده پی برد و حرکت تکاملی و ماهیت آنرا مشخص کند، چرا که منافع طبقاتی‌اش چنین حکم می‌کند، و حرکت تکاملی حکم مرگ وی را صادر می‌کند.

متد مارکسیستی تحلیل بر خلاف شیوه فوق اولاً عملکردها را در ارتباط دیالکتیکی با یکدیگر بررسی می‌کند و اساسی را از فرعی تمیز می‌دهد و تلاش می‌کند با نفوذ از سطح به عمق، ماهیت پدیده و سیر تکاملی آنرا مشخص کند و موضع مشخص نسبت به آن اتخاذ کند، در متد مارکسیستی معیار و ملاک حقیقت، پراتیک است و جامعه (واقعیات عینی) همواره باید به عنوان پیش شرط ادراک در نظر گرفته شود.

برای روشن‌تر شدن مسئله مثالی بزنیم، نویسنده "نقدی بر راه کارگر" برای اثبات ماهیت خرده‌بورژوازی خمینی و شکستن "دگم‌های" وی به نفع خرده‌بورژوازی و دمکراتیسم خرده‌بورژوازی می‌نویسد:

«امام گفته قانون اساسی نه تنها با دمکراسی تناقض ندارد...»^۲ حال اگر مضمون قانون اساسی که مورد تائید کامل امام است، کاملاً ضد دموکراتیک باشد ربطی به نویسنده ندارد، چرا که وی مصمم است که "دگم‌های" خمینی را به نفع دمکراتیسم خرده‌بورژوازی بشکند. برای او یک حرف خمینی مهم‌تر و قابل استنادتر از واقعیت عملی مضمون قانون اساسی است. و یا وی برای اثبات اینکه خمینی متحد کمونیست‌ها و دشمن امپریالیست‌هاست می‌نویسد که امام گفته:

«به هر مسلکی که باشید قلم‌ها و مسلسل‌ها را به سوی شیطان بزرگ برگردانید»^۳ حال اگر در واقعیت و پراتیک عینی خمینی دستور کشتار خلق کرد، ترکمن و... و سرکوب کمونیست‌ها و انقلابیون و پرسنل انقلابی ارتش و کارگران و دهقانان و غیره... را می‌دهد (و یا حداقل آنرا تائید می‌کند) و یا در مصاحبه با لوموند حتی قبل از آمدنش به ایران می‌گوید:

«هیچ‌گاه میان مردم مسلمانی که بر ضد شاه در حال مبارزه‌اند و عناصر کمونیست افراطی و غیر افراطی اتحاد وجود نداشته است» و یا: «دشمنان قسم خورده اسلام، صهیونیسم، امپریالیسم و مارکسیسم با اتحاد نا مقدس جبهه واحدی در مقابله با این ملت ناجی بشریت بر پا ساخته‌اند» (قدس، فوق العاده، اردیبهشت ۵۷)

اینها دیگر از نظر نویسنده "نقدی بر راه کارگر" فاقد ارزش است، و همچنین است هنگامی که همین رهبری در روزهای قبل از قیام می‌گفت «کمونیست‌ها حق فعالیت علنی خواهند داشت به شرطی که توطئه نکنند» ولی بلافاصله پس از به قدرت رسیدن، کمونیست‌ها را

^۱ - آنچه در اینجا می‌خواهیم بدان تاکید کنیم جهت‌گیری طبقاتی این ارگان توضیح این مسئله است که این ارگان در نهایت ارگان ستمگری کدام طبقه بر علیه کدام طبقه است.

^۲ - نقدی بر راه کارگر ص ۲۶

^۳ - نقدی بر راه کارگر ص ۲۶

شیاطین ناامید و گفت «شیاطین در کارخانه‌ها و... فتنه بر پا می‌کنند و خرمن‌ها را می‌سوزانند» و بعداً دستور قتل عام خلق کرد و جهاد علیه زحمتکشان کرد را صادر کرد و در همان حال قرار گرفتن نمایندگان بورژوازی را در رأس قدرت دولتی، در شورای انقلاب و دولت و... را تأیید کرد، این مسائل فاقد ارزش است ولی یک جمله خمینی دارای آنچنان ارزشی است که شکستن دگم‌های وی را به نفع دمکراتیسم خرده‌بورژوازی تأیید می‌کند و این چنین است شیوه تحلیل بورژوازی، مثل مشهوری است که می‌گوید: اگر قضایای بدیهی هندسی نیز با منافع افراد برخورد می‌کرد محققاً آنرا رد می‌کردند و متأسفانه چنین است برخورد برخی‌ها به حاکمیت کنونی.

به‌همین دلیل است که لنین در فاصله بین دو انقلاب که تئوری مارکسیستی دولت توسط منشویک‌ها تحریف شده بود مدام بر "قدرت حاکمه واقعی"^۱، "حکومت عمده، حقیقی واقعی"^۲ تأکید می‌کند و می‌نویسد:

«ما گفتیم مسئله اساسی انقلاب مسئله قدرت حاکمه است، باید اضافه کرد: همانا انقلاب‌ها هستند که در هر گام به ما نشان می‌دهند در مسئله مربوط به این که قدرت حقیقی در کجاست ابهام وجود دارد و نیز نشان می‌دهند که بین قدرت صوری و قدرت واقعی مغایرت وجود دارد. (لنین "در اطراف شعارها"، خط‌های تأکید از ماست)

و بدین وسیله از بلشویک‌ها می‌خواهد که به عوض تکیه بر "وعده و وعیدها و شیرین زبانی‌ها" بر واقعیات عینی و عملی و پراتیک توجه کنند. و تحلیل خود را بر اساس بررسی علمی روند عینی استوار سازند.

امروز نیز به جای آنکه به حکم‌های "تجربیدی" و غیر علمی و به مواعید و حرف‌ها و وعده‌ها متوسل شویم باید به بررسی علمی روند عینی بپردازیم و به واقعیات عینی در حال گسترش توجه جدی مبذول داریم و به جای ذهنی‌گری به واقعیات بنگریم. مارکس در باره نقد بررسی علمی می‌نویسد:

«حرکت از عالم انتزاع به عالم مشخص صرفاً راهی است که طی آن ذهن، مفهوم مشخص را در خود جذب کرده آن را به صورت یک مقوله ذهنی مشخص تجدید تولید می‌کند... بنابر این مضمون، یعنی جامعه بایستی همواره به عنوان پیش شرط ادراک در نظر گرفته شود حتی وقتی که روش نظری مورد استفاده قرار می‌گیرد. (در نقد اقتصاد سیاسی - مارکس)

رفقا بجای تکیه بر اعتقادات (معتمدیم وجه غالب حاکمیت که روحانیت پیرو خط امام است)^۳ و یا احکام و گفته‌ها (ما در ضمیمه کار ۳۵ گفته بودیم "ایده اتوپیایی اندیشه‌گران خرده‌بورژوازی سرانجام مغلوب منافع واقعی خرده‌بورژوازی خواهد شد.")^۴ و یا احساسات (احساس ما اینست که رفقا بدون جوهر برداشت ما در زیگزاگ‌ها و پیچیده‌گی‌های حرکت روحانیت در تطبیق یا منافع واقعی خرده‌بورژوازی...)^۵ باید بر واقعیات و تحلیل مارکسیستی روند عینی تکیه کنند.

بررسی روند عینی تحولات نشان می‌دهد که حاکمیت کنونی که با قیام توده‌ها به قدرت رسید، بطور عمده محصول سازش طبقاتی نمایندگان بورژوازی وابسته غیر

۱- در اطراف شعارها- لنین

۲- تزه‌های آوریل- لنین

۳- نقدی بر راه کارگر ص ۱۲

۴- نقدی بر راه کارگر ص ۱۷.

۵- نقدی بر راه کارگر ص ۲۰.

بوروکرات^۱ (عمدتاً متوسط) با نیروهای وابسته به قشر بالائی خردهبورژوازی سنتی بود. در چنین ترکیبی نیروهای انقلابی و دمکرات ضد امپریالیست پیگیر نمی‌توانستند، شرکت داشته باشند و حضور نیز نداشتند. نیروهای وابسته به خردهبورژوازی سنتی را عمدتاً جناحی از روحانیت به رهبری آیت‌الله خمینی با تمایلات شدید قشری، ضد کمونیستی و ضد دمکراتیک تشکیل می‌داد، نیرویی که قبل از قیام نیز به هیچ‌وجه حاضر به همکاری و حتی همراهی با کمونیست‌ها نبود،^۲ این خصوصیات زمینه سازش این نیرو را با بورژوازی فراهم‌تر کرد و هر چه بیشتر به سوی بورژوازی کشاند، این نیرو که در گذشته عمدتاً از منافع خردهبورژوازی سنتی مرفه دفاع می‌کرد، در این شرایط نوین و در ارگان سازش، به لحاظ سازش طبقاتی‌ای که^۳ صورت گرفت و قدرت واقعی دولتی عمدتاً به بورژوازی متوسط تفویض شد، قادر نبود از منافع واقعی خردهبورژوازی سنتی دفاع کند. چرا که چنین سازشی دارای ماهیتی بورژوایی و در خدمت تحکیم و حفظ سلطه اجتماعی بورژوازی است و منافع خردهبورژوازی سنتی با سلطه امپریالیسم و انحصارات و با ادامه وابستگی به امپریالیسم و مناسبات سرمایه‌داری وابسته در تضاد قرار دارد. حفظ این مناسبات و ادامه وابستگی به امپریالیسم به معنای تحت فشار قرار گرفتن خردهبورژوازی و پایمال شدن منافع آن است. در ارگان سازش، قدرت دولتی بطور عمده در دست بورژوازی متوسط قرار گرفت، شورای انقلاب، دولت بازرگان، فرماندهان ارتش و... عمدتاً از عناصر بورژوا تشکیل شد. سیاست‌های واقعی این حاکمیت عمدتاً در جهت حفظ مناسبات سرمایه‌داری وابسته و در خدمت بورژوازی و منافع طبقاتی وی قرار می‌گیرد. نیروهای وابسته به خردهبورژوازی مرفه سنتی ممکن است تصور کنند می‌توانند در کنار بورژوازی وابسته به امپریالیسم منافع خویش را نیز تأمین کنند ولی در عرصه زندگی واقعی این امر تحقق نیافتنی است و توهمی بیش نیست و تلاش‌های آن‌ها در نهایت از فرم‌هایی در جهت خردهبورژوازی نمی‌تواند فراتر رود.

خردهبورژوازی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری وابسته محکوم به تحمل فشار و زور اقتصادی و سیاسی و... است و از لحاظ تاریخی منافعش با نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته می‌تواند تأمین شود.

خردهبورژوازی سنتی با رشد سیستم سرمایه‌داری وابسته به تدریج ورشکسته شده و رو به زوال می‌گذارد. او نمی‌تواند کنار بورژوازی وابسته از قید ستم آزاد گردد و در زیر چرخ سرمایه‌های بزرگ له می‌شود. بنابر این نیروهای وابسته به این قشر که در عرصه مبارزه به سازش طبقاتی با بورژوازی کشیده شده‌اند و در ارگان سازش با ماهیت بورژوایی قرار گرفته‌اند و با تفویض قدرت واقعی دولتی به بورژوازی، عمدتاً بر سیاست‌های بورژوایی

۱- برخی از سران ارتش و بوروکرات‌ها امثال قره‌باغی و... نیز در این سازش شرکت داشتند، ولی در ارگان سازش نقش چندانی ندارند یعنی نقش بورژوازی بوروکرات در ارگان سازش پس از قیام خیلی ضعیف است.
۲- خمینی این مسئله را در مصاحبه‌اش با روزنامه (القومی العربی) در تاریخ ۲۰ آبان ۵۷ چنین بیان داشت:
«س ۸- چرا حضرت‌عالی نیروهای سیاسی مخالف دیگر را از همکاری با خود در مبارزه برای رسیدن به هدف‌های‌تان دور می‌کنید؟ مثل کمونیست‌ها که همان هدف را دارند.
ج ۸- نه، ما نمی‌توانیم کمونیست‌ها را بپذیریم، برای اینکه خطر آنان برای کشور کمتر از خطر شاه نیست ما آن‌ها را نمی‌توانیم بپذیریم.»

۳- لنین در باره پایه طبقاتی سازش تأکید می‌کند: «تأکید می‌کنم که آنچه در این مورد بیشتر منظور من است سازش ظاهری نبوده، بلکه پشتیبانی در عمل، سازش خموشانه و گذشت از قدرت است که از اعتماد غیر آگاهانه ناشی می‌گردد.»

ارگان سازش صحنه می‌گذارند، بدلیل آنکه قادر نیستند از منافع واقعی این قشر مدافعه کنند، به تدریج از پایگاه طبقاتی خویش جدا می‌شوند و از آن فاصله می‌گیرند و با صحنه گذاردن بر سیاست‌های ماهیتاً بورژوایی و پاسداری از مناسبات موجود، منافع خردهبورژوازی را پایمال می‌کنند و تمایلات خردهبورژوازی در آنها به تدریج تضعیف می‌شود. این چنین حاکمیتی نه "در وجه غالب خردهبورژوایی" بلکه اساساً بورژوایی است و این را سمت‌گیری این ارگان در صحنه مبارزه طبقاتی به خوبی نشان می‌دهد و آشکار می‌کند که ارگان ستمگری کدام طبقه بر علیه کدام طبقه و در خدمت ایجاد و حفظ شرایط تولید و تجدید تولید چه مناسباتی است.

بخش دوم

ترکیب ارگان سازش و تضادهای درونی آن

در بخش قبل به بحران اقتصادی و سیاسی و پروسه رشد مبارزه طبقاتی و چگونگی سرنگونی رژیم دیکتاتوری شاه و شکل‌گیری ارگان سازش پرداختیم و نشان دادیم که ارگان سازش علیرغم ترکیب ناهمگون و حضور جناح‌های مختلف بورژوازی وابسته و نیروهایی با تمایلات خرده‌بورژوازی سنتی مرفه، دارای ماهیتی بورژوایی است و قدرت عمده دولتی در دست بورژوازی متوسط وابسته قرار دارد.

در این بخش می‌کوشیم ترکیب ارگان سازش و تضادهای درونی آن را به طور مشروح‌تر توضیح دهیم و با بررسی نقش جناح‌های مختلف ارگان سازش، ماهیت طبقاتی و خصلت سیاسی آن را روشن کنیم.

از آنجایی که نقش جناح‌های مختلف روحانیت در ارگان سازش به عنوان مسئله محوری و گروه اصلی در بحث‌ها و تحلیل‌های مختلف درآمده، مقدمتاً به اختصار به جناح بندی‌های روحانیت و نقش آن اشاره می‌کنیم.

دستگاه روحانیت اسلام پس از حمله اعراب به ایران و پی‌آمدهای آن در ایران شکل گرفت. در آن دوران روابط فئودالی در جامعه ما مسلط بود و مذهب (روحانیت و دستگاه مذهبی) به مثابه وسیله‌ای بود در دست فئودال‌ها و سعی در تحکیم حاکمیت فئودال‌ها داشت. اکثر روحانیون و مراجع عالی‌رتبه وابسته به شاه و دربار و فئودال‌ها بودند. در شرایط حاکمیت فئودالیسم که اراضی موقوفه در اختیار دستگاه روحانیت قرار داشت، روحانیون مستقیماً در استثمار فئودالی سهیم و شریک بودند و این خود یکی از زمینه‌های پیوند آن‌ها با فئودالیسم بود و مذهب توجیه استثمار فئودالی به کار گرفته می‌شد، از این لحاظ دستگاه مذهبی در ایران مشابهت‌هایی با نقش کلیسا در غرب دارد. انگلس درباره نقش کلیسا در غرب می‌نویسد:

«کلیسا در هر کشوری به عنوان مالک تقریباً یک سوم زمین بود و در تشکیلات فئودالی قدرت عظیمی داشت، کلیسا با مالکیت فئودالیش رشته ارتباط واقعی میان کشورهای مختلف را تشکیل می‌داد و تشکیلات فئودالی کلیسا به نظام فئودالی و سلطه دنیوی غسل تطهیر می‌بخشید» (انگلس، سوسیالیسم قضایی)

روحانیون علاوه بر راه‌های غیر "مشروع" و یا شرکت در تولید به طور اتفاقی، از طریق درآمدهای اوقاف و اداره اماکن مذهبی، خمس و زکوة، وعظ و خطابه، اجرای امور معاملات و عقد و غیره... زندگی خود را تامین می‌کردند.

بخش اعظم دستگاه مذهبی، ارتجاعی و متحد فئودال‌ها و دربار بود و بخشی از دستگاه دولتی محسوب می‌شد. ولی بخشی از روحانیت (به ویژه لایه‌های پائینی آن - طلاب فقیر و...) به علت نزدیکی و آمیختگی زندگی‌شان با زندگی زحمتکشان، به دفاع از زحمتکشان بر می‌خواستند و به جنبش‌های اعتراضی می‌پیوستند. روحانیون مترقی در جنبش‌های توده‌ای دوران فئودالیسم که غالباً رنگ مذهبی نیز به خود می‌گرفت، نقش فعالی ایفا کرده‌اند.

بدین ترتیب از همان آغاز، جناح‌های مختلف روحانیت موضع‌گیری‌های طبقاتی گوناگون داشته‌اند، بخشی در کنار ارتجاع و بخش دیگر در کنار خلق قرار گرفته‌اند.

روحانیت به‌مثابه یک قشر اجتماعی دارای خصوصیتی است که لازم است مورد توجه قرار گیرد. این قشر نقش مستقیم در تولید ندارد و از قبل زحمتکشان خود را تامین می‌کند. ورود به جامعه‌ی روحانیت دارای مشخصاتی است که از آن جمله است:

آشنایی به زبان عربی، دانستن فقه اسلامی، گذراندن دوره‌های آموزشی در مدارس علوم دینی "طلبه‌گی"، ملبس بودن به لباس آخوندی... روحانیت در جامعه موقعیت ویژه‌ای دارد. این موقعیت ویژه اجتماعی و نحو بهره‌مندی از تولیدات اجتماعی برای این قشر، منافع اقتصادی و اجتماعی خاصی ایجاد کرده است. این منافع اقتصادی و اجتماعی در رابطه مستقیم با وضعیت اجتماعی آنان در جامعه قرار دارد. بدین لحاظ تامین منافع صنفی (قشری) روحانیت در گرو تضمین وضعیت حقوقی - سیاسی یا موقعیت اجتماعی آنان است. این امر موجب می‌شود که جناح‌های مختلف روحانیت علاوه بر موضع‌گیری به نمایندگی از جانب اقشار و طبقات مختلف جامعه، در جهت تامین منافع و مصالح صنفی (قشری) روحانیت نیز تلاش کنند. رفیق بیژن در این مورد می‌نویسد: «کاست روحانی علاوه بر نقشی که به نمایندگی از جانب قشرها و طبقات مختلف جامعه به عهده دارد و از این جهت موضع‌گیری‌های مختلف می‌کند، خود دارای منافع و مصالح صنفی است. رهبران روحانی و دستگاه مذهبی در طول تاریخ فئودالیسم، در ایران به مثابه یک مرجع سیاسی و قضایی به حساب آمده و در حاکمیت با دربار و خوانین شریک بودند. در گذشته شاهد درگیری قشر بالایی دستگاه مذهبی با دربار و حکام بر سر حدود و ثمور فرمانروایی ارضی بوده‌ایم.» (طرح جامعه‌شناسی - تاکید از ماست)

دستگاه مذهبی در ایران (و در اکثر کشورهای تحت‌سلطه) هرچند مشابهت‌هایی با نقش کلیسا در غرب دارد ولی دارای ویژگی‌های نیز هست که در رابطه با تأثیری است که ورود استعمار به این جوامع در مسیر تکامل آن‌ها بر جای گذاشته است. بیژن در این باره می‌نویسد: «در دوره معاصر، ورود استعمارگران و نفوذ سیاسی و فرهنگی آن‌ها، آینده قشر روحانی را با خطر روبرو می‌ساخت. بدین ترتیب در حالی که فئودالیسم در ایران از ورود مسالمت‌آمیز استعمارگران به خصوص هنگامی که استعمار مستقیم عمل نمی‌کرد، احساس خطر نمی‌کرد، روحانیان که ثبات موقعیت آن‌ها به ادامه فرهنگ مذهبی و موقعیت مذهب در جامعه بستگی دارد، از این نفوذ مستمر ناراضی بودند. رشد بورژوازی باعث شد که جناحی از قشرهای مذهبی به این طبقه رو به رشد تکیه کند و به نمایندگی آن در مقابل دربار و استعمار مقاومت نماید. این جناح روحانی نمی‌توانست در چهارچوب کهنه و ارتجاعی مذهبی باقی بماند و از خود تمایلات ترقی‌خواهانه نشان ندهد. جناح‌های ارتجاعی که با فئودالیسم پیوند داشتند در مقابل جناح‌های مترقی قرار گرفتند ولی آنجا که پای مصالح قشری به میان می‌آمد یعنی موقعیت دستگاه مذهبی از جانب رژیم دوجانبه به خطر می‌افتاد در عین تضادهای سیاسی، همبستگی‌های صنفی ولو به طور موقت ظاهر می‌شد.» (طرح جامعه‌شناسی - تاکید از ماست)

پس از سازش بورژوازی بزرگ با امپریالیسم و فئودالیسم در انقلاب مشروطیت، که تقسیم‌بندی بورژوازی به دو بخش کمپرادور و ملی تکمیل شد، جناح‌هایی از روحانیت که وابسته به فئودالیسم و کمپرادور و امپریالیسم بودند، در برابر روحانیت مدافع بورژوازی

ملی و خرده‌بورژوازی قرار گرفتند که تضادهای سیاسی - طبقاتی و کشمکش بین آن‌ها را در طول مبارزات دهه‌های اخیر به‌نحو کاملاً روشن و بارزی می‌توان مشاهده کرد. با رشد و گسترش سرمایه‌داری و بسط و نفوذ فرهنگ غرب، به‌تدریج از نقش مذهب کاسته شد. با فرم ارضی و پایان دادن به سلطه اقتصادی - سیاسی فئودالیسم در ایران ضربه اساسی به منافع و موقعیت این قشر وارد آمد. تقسیم اراضی موقوفه، خارج شدن اداره امور حج و اماکن متبرکه و غیره از دست روحانیت و برقراری کنترل دولتی بر این مراکز، فروپاشی سنت‌های گذشته، تحلیل تدریجی بورژوازی ملی و رو به تلاشی نهادن و تضعیف روزافزون خرده‌بورژوازی سنتی و کاهش اهمیت و نقش سیاسی و اقتصادی بازار، موقعیت روحانیت را بیش از پیش تضعیف کرد. با این همه، بخش اعظم مراجع عالی رتبه مذهبی، علیرغم مخالفت‌های جزئی و گاه و بی‌گاهشان که به دلیل وابستگی آن‌ها به جناح‌های غیر مسلط بورژوازی وابسته و پایمال شدن مصالح قشری روحانیت بود، در برابر دیکتاتوری خشن تسلیم شدند و به حاکمیت دیکتاتوری خشن و فاشیستی تن در دادند و به صورت مدافعان سیستم درآمدند. تنها اقلیتی از مراجع مذهبی نظیر آیت‌الله خمینی و طالقانی و... به علت پیوندشان با خرده‌بورژوازی سنتی دارای تمایلات ضد امپریالیستی بودند و بر علیه دیکتاتوری مبارزه می‌کردند.

با ادامه رشد بورژوازی وابسته، رشد صنایع و گسترش تولید و مبادله کالایی، نقش و میزان قدرت و نفوذ مذهب نیز می‌بایستی تابع ضروریات و نیازهای رشد و گسترش سرمایه‌داری وابسته می‌شد. در این دوران بود که مسئله جدائی دین از سیاست از مواضع بورژوازی برای سیستم حاکم به صورت نیاز مبرم درآمد و همان‌طور که در دو دهه گذشته دیدیم گام به گام انجام شد. البته جدایی دین از سیاست، جایگزینی قوانین حقوقی به‌جای قوانین شرعی در تکامل سرمایه‌داری در غرب و دیگر جوامع نیز اتفاق افتاده است. جنبش کالونیسیم و پروتستانیسم در حقیقت تجلی جریان بورژوازی برای جدایی دین از سیاست و بورژوازی کردن دین فئودالی بود. انگلس در خصوص جدائی دین از سیاست در غرب می‌نویسد: «پرچم مذهبی در انگلستان برای آخرین بار در قرن هفدهم به اهتزاز درآمد و هنوز نیم قرن سپری نشده بود که جهان‌بینی نوینی که می‌بایستی جهان‌بینی کلاسیک بورژوازی بشود، یعنی جهان‌بینی حقوقی بدون بزرگ - در فرانسه تجلی کرد. این به معنی دنیوی شدن جهان‌بینی مذهبی و جانشین شدن دگم حقوق الهی به وسیله حقوق انسانی و جایگزین شدن کلیسا به وسیله دولت بود. مناسبات اقتصادی و اجتماعی که در گذشته، مردم تصور می‌کردند به وسیله کلیسا و دگم آفریده شده است - زیرا به وسیله کلیسا تحمیل شده بود - اکنون به منزله مناسباتی تلقی می‌شد که بر پایه‌ی حقوق استوار بود و به‌وسیله‌ی حکومت به وجود آمده بود. علت آن بود که مبادله کالا در مقیاس اجتماعی و در حد اعلا‌ی گسترش آن خاصه به وسیله‌ی مساعده و دادن اعتبار مالی، مناسبات قراردادی مربوط متقابل را به وجود می‌آورد و به این ترتیب مستلزم قواعد کلی‌ای است که فقط می‌تواند به وسیله جامعه ارائه شود - یعنی ضوابط حقوقی‌ای که بوسیله‌ی حکومت مقرر شده است.» (انگلس - سوسیالیسم قضایی - تأکیدها از ماست)

البته پروسه‌ای که در غرب طی شد تا جدائی دین از سیاست تحقق یافت، هم در دوران تاریخی متفاوتی بود و هم با نحوه تحقق آن در جوامع تحت سلطه تفاوت داشت. در آنجا بورژوازی در دوران رقابت آزاد سرمایه‌داری قرار داشت و دارای خصلت‌های انقلابی بود

و این جدایی را به نحو نسبتاً رادیکالی انجام داد. حال آن که در جوامع تحت سلطه بخش اعظم بورژوازی وابسته به انحصارات امپریالیستی و فاقد خصلت انقلابی بود و با فنودالیسم سازش کرد و نتوانست جدایی دین از سیاست را به نحو رادیکالی عملی سازد. بورژوازی وابسته همان طور که طی پروسه تدریجی و رفرمیستی به حیات فنودالیسم پایان داد، در این زمینه نیز به تدریج عمل کرده است.

با جدایی هرچه بیشتر دین از سیاست، موقعیت اجتماعی روحانیت نیز تضعیف شد و جناح‌هایی نیز که به فنودالیسم تکیه داشتند، با الغاء فنودالیسم و کانالیزه شدن فنودال‌ها در جهت بورژوازی وابسته به این طبقه (بورژوازی) تکیه کردند و به دفاع از آن پرداختند.

همان طور که گفتیم جناح‌های مختلف روحانیت علاوه بر دفاع از منافع طبقاتی معین برای تامین منافع قشری خویش نیز تلاش می‌کنند. البته منافع و مصالح قشری روحانیت می‌تواند در جنبه‌هایی اصطکاک و تضادهایی نیز با منافع طبقاتی معین داشته باشد. مثلاً هنگامی که ضرورت‌های مادی رشد سیستم، جدایی دین از سیاست و به تبع آن تضعیف موقعیت روحانیت را ایجاب می‌کند و بورژوازی در این جهت اقدام می‌کند، با این عمل خود ممکن است حتی اعتراض جناح‌ها را وا دارد که برای دفاع از مصالح قشری خویش در برابر بورژوازی قرار بگیرند و با آن اقدامات مخالفت ورزند. ولی این مخالفت‌ها هیچ‌گاه نمی‌تواند موجب آن شود که این جناح‌ها به جای دفاع از منافع بورژوازی از منافع طبقاتی دیگری دفاع کنند. بلکه آن‌ها در همان حال در حین مخالفت‌شان، دست در دست بورژوازی به دفاع از منافع طبقاتی بورژوازی در برابر سایر اقشار و طبقات که منافع‌شان با بورژوازی تضاد دارد، بر می‌خیزند و از منافع بورژوایی دفاع می‌کنند. آن‌ها همچنان مالکیت خصوصی بورژوایی را تقدیس می‌کنند و آن را موهبت آسمانی می‌شمارند و استثمار وحشیانه کارگران و زحمتکش‌شان را توسط بورژوازی کسب و کار حلال اعلام می‌کنند. لذا این تضادها را نباید مطلق و عمده انگاشت. نماینده هر طبقه‌ای ضمن وحدت با طبقه خویش، دارای تضاد با آن نیز هست و طبقه از نماینده طبقه متمایز است. مارکس در ایدئولوژیک آلمانی می‌نویسد: «سه جزء نیروی تولید، وضع اجتماعی و آگاهی می‌تواند و باید با یکدیگر در تضاد افتد، زیرا با تقسیم کار این امکان و از آن بالاتر این واقعیت به وجود آمد که فعالیت معنوی و مادی، بهره‌مندی و کار، تولید و مصرف، نصیب افراد مختلف گردد و امکان این که در تناقض نیفتند تنها در از میان برداشتن تقسیم کار است... تقسیم کاری که در بالا چون یکی از نیروهای اصلی تاریخ تاکنون یافتیم، اکنون در طبقه‌ی حاکم نیز چون تقسیم کار میان کار معنوی و مادی نمودار می‌شود، آنچنان که درون این طبقه بخشی چون اندیشندگان این طبقه ظاهر می‌شود (ایدئولوگ‌های فعال و در یابنده‌ای که ساختن خوش‌پنداری این طبقه درباره‌ی خویش را منبع اصلی معاش خویش می‌سازند) در حالی که بخش دیگر به این خوش‌پنداری‌ها برخورد بیشتر منفعل دارد. در این طبقه این شکاف می‌تواند حتی به تخالف و دشمنی دو بخش تکامل یابد، ولی با هر تصادم عملی که در آن خود طبقه به خطر می‌افتد خود به خود از میان می‌رود جائی که دیگر این نمود نیز از میان می‌رود که افکار حاکم گویا افکار طبقه حاکم نبوده و نیرویی جدا از نیروی این طبقه داشته است.» (ایدئولوژی آلمانی - ترجمه فارسی - تاکید از ماست)

این رابطه طبقه و نمایندگانش به‌طور عام بود و اگر به طور خاص روحانیت را با خصوصیات قشری و مذهبی‌اش در نظر بگیریم، آنگاه استقلال نسبی که در رابطه بین طبقه و نماینده‌اش وجود دارد به‌شکل بارزتری در رابطه با روحانیت مشاهده خواهد شد.

بنابر این هنگامی که می‌گوییم جناح‌های مختلف روحانیت از منافع قشری خویش دفاع می‌کنند و سعی در حفظ موقعیت اجتماعی روحانیت دارند، این بدان معنی نیست که این جناح‌ها صرفاً و فقط از منافع قشری روحانیت دفاع می‌کنند و از منافع طبقاتی معین دفاع نمی‌کنند. و یا برعکس هنگامی که می‌گوییم جناح‌های مختلف روحانیت، منافع طبقاتی اقشار و طبقات مختلف جامعه را نمایندگی می‌کنند بدان مفهوم نیست که منافع قشری اصلاً مطرح نیست و جناح‌های مختلف برای حفظ موقعیت روحانیت و مصالح قشری آن تلاش نمی‌کنند.

واقعیت آنست که جناح‌های مختلف روحانیت علاوه بر دفاع از منافع طبقاتی معین برای تامین مصالح قشری خویش نیز تلاش می‌کنند. البته لازم به تاکید است که آن چه در نهایت نقش تعیین کننده را ایفا می‌کند، منافع طبقاتی^۱ است و جناح‌های مختلف تنها در چهارچوب دفاع از منافع طبقاتی معین است که می‌کوشند منافع و مصالح صنفی خویش را نیز تامین کنند.

یعنی ما نه مانند برخی رفقا با دیدن ظاهر مذهبی حاکمیت کنونی به این نتیجه می‌رسیم که در حاکمیت کنونی روحانیت صرفاً از منافع قشری خویش حرکت می‌کند و جناح‌های مختلف روحانیت از منافع طبقاتی معین پیروزی نمی‌کنند، و نه مانند برخی رفقا تلاش‌های روحانیت را برای تضمین منافع ویژه‌اش به خرده‌بورژوازی سنتی (آرمان‌گرای واپس‌گرایانه خرده‌بورژوازی سنتی - ضمیمه کار ۳۵) منتسب می‌کنیم. زیرا با چنین تحلیلی معلوم نیست موضع کسانی نظیر قمی، شیرازی، بهشتی و... که آشکارا از منافع بورژوازی دفاع می‌کنند و در عین حال طرفدار ولایت فقیه و تضمین منافع ویژه روحانیت هستند، چگونه قابل توجیه خواهد بود.

کسانی نظیر بهشتی برای تضمین منافع ویژه روحانیت تلاش می‌کنند و حتی بر سر همین امتیازات ویژه با کسانی نظیر بازرگان که مخالف این امتیازات هستند، اختلاف و درگیری نیز شیدا می‌کنند ولی علیرغم این و در دفاع از منافع طبقاتی بورژوازی متفق‌الرای بوده در یک صف قرار دارند و تاکنون نیز هیچ‌گاه در این مورد درنگی را جایز نشمرده‌اند.

ولایت فقیه نیز برخلاف نظر برخی رفقا، بازتاب آرمان‌گرایی واپس‌گرایانه خرده‌بورژوازی سنتی نیست. اگر چنین بود نمایندگان بورژوازی از آن دفاع نمی‌کردند. اگر ولایت فقیه را به‌طور مجرد و جدا از واقعیت‌های اجتماعی و شرایط موجود و این که چگونه عملی می‌شود، در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم که به‌خودی خود بازتاب مشخص منافع طبقاتی طبقه معینی نیست. ولایت فقیه بسته به اینکه چه کسی آن را تفسیر کند و چه کسانی آن را عملی سازند در خدمت منافع طبقاتی گروه اجتماعی خاص قرار خواهد گرفت. اگر آن را بهشتی یا قمی تفسیر کنند و بنی‌صدر و چمران عملی سازند صد البته که در خدمت منافع طبقاتی، بورژوازی بکار گرفته خواهد شد و امروز در قانون اساسی ولایت فقیه با مناسبات موجود تلفیق شده و بر سیستم سرمایه‌داری وابسته صحنه گذارده است. البته ولایت فقیه ویژگی خاصی نیز دارد و آن امتیازاتی است که برای روحانیت در نظر گرفته است و

^۱ به این مسئله توجه کنیم که ایده‌ها در تحلیل نهایی در خدمت اقشار و طبقات مختلف جامعه قرار می‌گیرند و نقش عینی طبقاتی معینی دارند.

بیانگر تلاشی است برای تلفیق دین و سیاست که در حقیقت انعکاس تلاش روحانیت است برای حفظ امتیازات ویژه و تضمین موقعیت اجتماعی‌اش.

با این همه امروز که قانون اساسی در عمل پیاده می‌شود و رنگ واقعی خود را باز می‌یابد، سپرده شدن قدرت عمده دولتی به دست بورژوازی را تأیید می‌کند و در جهت حفظ و بازسازی مناسبات موجود بکار گرفته می‌شود.^۱ در جامعه‌ای که مناسبات سرمایه‌داری وابسته بر آن حاکم است و قدرت دولتی در اختیار بورژوازی است جز این هم نمی‌توانست باشد.

ولی چرا و چگونه روحانیت در این مقطع تاریخی از چنین امتیازات ویژه‌ای برخوردار می‌شود (ولو به‌طور موقتی) برای درک این مسئله باید به بحران سیاسی و اجتماعی عمیق حاکم بر جامعه، روند گسترش مبارزه طبقاتی و نقش روحانیت در جنبش اخیر و چگونگی شکل‌گیری ارگان سازش توجه کرد. همان طور که در بخش‌های قبل نیز اشاره کردیم، با اوج‌گیری مبارزات مردم از سال ۵۶، مخالفت جناح‌های مختلف روحانیت علیه رژیم فزونی یافت. ولی این مخالفت‌ها از موضع طبقاتی واحدی صورت نمی‌گرفت. جناح‌هایی از روحانیت به دلیل پیوندشان با جناح‌های غیر مسلط بورژوازی وابسته و نیز تضعیف موقعیت اجتماعی و پایمال شدن منافع و مصالح قشری روحانیت در موضع اپوزیسیون قرار گرفته بودند. اکثریت مراجع عالی رتبه نظیر قمی، روحانی، محلاتی، شیرازی، شریعتمداری، بهشتی و... در این جناح قرار می‌گیرند. جناح دیگر روحانیت که پیوندهای دیرینه‌ای با خرده‌بورژوازی سنتی داشت، به دفاع از منافع پایمال شده خرده‌بورژوازی سنتی و منافع قشری روحانیت به مبارزه با دیکتاتوری برخاسته بود. طالقانی، خمینی، سعیدی، منتظری و... از چهره‌های برجسته این جناح بودند. البته همانگونه که در طیف وابسته به بورژوازی می‌توان جناح‌های وابسته بورژوازی بزرگ و توسط را از یکدیگر تمیز داد^۲، در درون طیف مدافعین خرده‌بورژوازی نیز می‌توان موضع‌گیری لایه‌های مختلف خرده‌بورژوازی سنتی را از یکدیگر متمایز کرد. مثلاً موضع‌گیری‌های خمینی بیشتر به لایه بالایی خرده‌بورژوازی سنتی و موضع طالقانی به لایه میانی آن نزدیک بود. موضع خمینی محافظه‌کارانه‌تر از طالقانی بود و این را چه در موضع‌گیری‌های مختلف و چه در روش‌هایی که برای مبارزه در پیش می‌گرفتند به روشنی می‌توان تشخیص داد. مثلاً طالقانی از مجاهدین خلق ایران حمایت کرد حال آن که خمینی هیچ‌گاه آنان را تأیید نکرد. و یا در برداشت‌ها و تفسیرهای و گوناگون از قران و فقه اسلامی تفاوت‌های چشمگیری بین آنان وجود داشت. طالقانی مخالف ولایت فقیه بود و قشریت خمینی را دارا نبود. این در حقیقت بدان معنی بود که وی پیگیرانه‌تر از منافع خرده‌بورژوازی دفاع می‌کرد و می‌کوشید دین اسلام را هرچه بیشتر با منافع واقعی خرده‌بورژوازی و متناسب با ایدئولوژی آن نوسازی کند.

به‌تدریج و با رشد مبارزات توده‌ای (که عمدتاً خودانگیخته بود) در غیاب سازمان‌ها و احزاب نیرومند و با تجربه انقلابی و فعال‌تر بودن خرده‌بورژوازی در جنبش، جناحی از روحانیت که پیوندهای نزدیک و فشرده‌تر با خرده‌بورژوازی سنتی داشت، با تکیه بر

^۱ - یعنی نقش عینی طبقاتی آن، تثبیت سلطه بورژوازی وابسته است.

^۲ - باید تذکر دهیم که این تمایز در دوره قبل از قیام به علت شکل نگرفتن صف‌بندی مشخص طبقاتی در جنبش زیاد آشکار و روشن نبود، ولی امروز که صف‌بندی طبقاتی در جنبش شکل می‌گیرد آشکارتر می‌شود.

بازاریان و کسبه و با سود جستن از امکاناتی که برای برپایی جنبش اعتراضی علیه رژیم در اختیار داشت (از قبیل منابر، مساجد، مراسم مذهبی و...) و کلا با توسل به تاکتیک‌های مذهبی، اتوریته روزافزونی کسب می‌کرد.

قاطعیت خمینی در برابر شاه (علیرغم تزلزلش در مقابله با امپریالیسم)، سوابق مبارزاتی‌اش در میان مردم و محبوبیتی که در بین بازاریان و کسبه داشت و از همه مهم‌تر فعال‌تر بودن خرده‌بورژوازی سنتی در صحنه مبارزه دمکراتیک و ضد دیکتاتوری، او و پیروانش را که به این قشر تکیه داشتند از اعتبار سیاسی بسیار زیادی برخوردار کرد.

از همان زمان "همسویی" نیروهای مختلف در برابر دیکتاتوری، امکان هماهنگی بین آن‌ها را به وجود آورده بود و روحانیت نیز علیرغم جناح‌بندی‌ها و تضادهای سیاسی ناشی از وابستگی‌های طبقاتی متفاوت، تقریباً به طور یکپارچه حرکت می‌کرد. که این امر خود در آن مقطع بیان‌گر فقدان صف‌بندی طبقاتی در روحانیت، همچنان در کل جنبش، بود.

رشد و گسترش مبارزات توده‌ای و تشدید بحران اقتصادی و سیاسی حاکمیت بورژوازی را با خطری جدی روبرو ساخته بود. بورژوازی وابسته به علت شرایط تاریخی رشد خود، وابستگی به انحصارات جهانی، ضعف قشرهای تولید و نقش فائده بخش دولتی و قشر بوروکرات، سلطه سیاسی خویش را از طریق دیکتاتوری موناکوفاشیستی شاه، اعمال می‌کرد و احزاب وابسته به خود را تشکیل نداده بود. بورژوازی، سلطنت را آنچنان جاودانه می‌انگاشت که تصور نمی‌کرد توده‌ها بتوانند آن را سرنگون سازند. احزاب چنگانه‌ی بورژوازی نظیر حزب ایران نوین، مردم‌پان‌ایرانیست و غیره...^۱ که فاقد اعتبار سیاسی در بین توده‌ها بودند و عملاً در صحنه سیاست نقش چندانی را ایفا نمی‌کردند منحل شدند و حزب فراگیر و شه ساخته رستاخیز علم شد. علیرغم تمام تلاش‌ها و تبلیغات و بوق‌وکرنا‌ی رژیم، این حزب نیز نتوانست هیچگونه اعتبار سیاسی و نفوذ معنوی در بین توده‌ها کسب کند. بورژوازی در پناه چماق با سرکوب فاشیستی رژیم و با تکیه بر ارگان‌های نظامی و پلیسی آن از منافع اقتصادی و سیاسی خود و امپریالیسم مدافعه و برای تحکیم سلطه خویش تلاش می‌کرد.

با رشد بحران اقتصادی و سیاسی و شدت یافتن تضادهای درونی بورژوازی، درگیری‌های جناح‌های مختلف بورژوازی برای تامین و تضمین سهم خویش و چگونگی حل بحران اقتصادی فزونی گرفت. جناح‌های مختلف بورژوازی به تدریج خطر سقوط دیکتاتوری را احساس و تلاش می‌کردند مبارزات توده‌ها را به انحراف بکشاند و از عمق و وسعت آن بکاهند و سیستم را از بحران نجات دهند. محافل، دستجات، احزاب، جناح‌های مذهبی وابسته به بورژوازی که سالیان سال با خالی کردن صحنه مبارزه، زمینه را برای سرکوب خشن و فاشیستی رژیم ضد خلقی و وابسته به امپریالیسم آماده کرده بودند به تکاپو افتادند. ولی بی‌اعتبارتر از آن بودند که بتواند به سادگی در دل مردم جائی برای خویش بیابند. در این میان شانس جناح‌های مذهبی وابسته به بورژوازی به علت پایه داشتن اعتقادات مذهبی در ذهن، تفکر و فرهنگ توده‌ها و رنگ مذهبی گرفتن جنبش، بیش از سایر جناح‌ها بود. بورژوازی تلاش می‌کرد - در برابر خمینی، دیگر مراجع مذهبی وابسته به خود را تقویت کند، نمونه‌های بارز این تلاش‌ها تبلیغاتی بود که برای امثال شریعتمداری‌ها صورت

^۱ - در این‌جا ذکر این مسئله لازم است که این احزاب به علت آن که شدیداً از بالا کنترل می‌شدند و بیشتر جنبه نمایشی داشتند هیچگاه تبدیل به احزاب قدرتمند بورژوازی نشدند.

می‌گرفت. گرچه بورژوازی به سازش با خمینی امیدوار بود، لیکن تلاش می‌کرد که عناصر کاملاً وابسته به خود را در رأس جنبش قرار دهد. و هنگامی که نتوانست در این امر موفق شود کوشش کرد تا با احاطه کردن دور و بر رهبری او را به طرف خود بکشد، بازرگان با امام بیعت کرد، سنجابی پس از مسافرت به پاریس رهبری امام را پذیرفت، عناصر وابسته به بورژوازی و امپریالیزم در کنار امام قرار گرفتند. دیگر مراجع تقلید نظیر آیت‌الله نجفی، شیرازی، قمی، محلاتی، گلپایگانی و... که موضعشان حتی در برابر رژیم دیکتاتوری شاه آشتی‌جویانه بود به تدریج رهبری خمینی را پذیرفتند. لیکن شریعتمداری علیرغم تایید ضمنی خمینی، حاضر به قبول کامل رهبری وی نشد و علاوه بر حفظ تضادهای سیاسی به رقابت صنفی با وی نیز ادامه داد. خمینی به مقام رهبری بلامنازع و مرجع عالی و امام امت ارتقاء یافت. بر چنین زمینه‌ای "وحدت کلمه" تبلیغ می‌شد.

این رهبری که همواره به دنبال توده‌ها حرکت کرده بود، نه تنها قادر نبود انرژی خروشان میلیون‌ها توده به‌پا خاسته را در جهت سرنگونی کامل سیستم هدایت کند، بلکه خود نیز از رادیکالیزه شدن جنبش در هراس بود و با تاکتیک‌هایی که اتخاذ می‌کرد و روش‌هایی که در پیش می‌گرفت، مانع عمق یافتن جنبش و قطب بندی طبقاتی در آن می‌شد.

علیرغم محافظه‌کاری رهبری، بحران اجتماعی و سیاسی که تمام زوایای جامعه را در بر گرفته بود، هر روز توده‌های وسیع‌تری را به میدان مبارزه می‌کشاند. هنگامی که دیگر سرکوب تروریستی و آشکار، کارایی خود را در برابر جنبش توده‌ای از دست داده بود، بورژوازی به شیوه‌های نوینی برای سد کردن جنبش توده‌ای روی آورد. بورژوازی به استفاده از مذهب و به روحانیت (که در جنبش از نفوذ و اعتبار بی‌سابقه‌ای برخوردار شده بود)، متوسل شد تا بتواند در پناه نفوذ روحانیون و زیر پرچم مذهب و رهبری مذهبی جنبش، از اقدامات قهرآمیز توده‌ها علیه مناسبات موجود، و از نابودی کامل آن جلوگیری کند. نفوذ و اتوریته رهبران مذهبی چنانچه در خدمت بورژوازی بکار گرفته می‌شد و می‌توانست توده‌ها را از اقدام مستقلانه جهت واژگونی سیستم گنبدیده سرمایه‌داری وابسته باز دارد.

مبارزه طبقاتی آنچنان شرایطی را ایجاد کرده بود که روحانیت و مذهب می‌بایست برای نجات سیستم از خطر انهدام و نابودی، نقش بسیار فعالی ایفا می‌کردند. بهترین طریق به انحراف کشاندن جنبش که کاملاً رنگ مذهبی به خود گرفته بود، استفاده از مذهب و روحانیون بود. در چنین شرایطی مذهب از موقعیت و منزلت والائی برخوردار شد و نمایندگان مذهبی بورژوازی نقش بسیار فعال و موقعیت ویژه‌ای یافتند. حتی جناح‌های سیاسی بورژوازی رنگ مذهبی بیشتری به خود گرفتند و حداکثر تلاش برای سازش با جناح مذهبی وابسته به خرده‌بورژوازی سنتی مرفه که رهبری جنبش را نیز در اختیار داشت به عمل آمد. در موقعیتی که شرایط عینی انقلاب بلوغ نهایی می‌یافت و توده‌ها در آستانه یک اقدام بی‌سابقه تاریخی قرار داشتند، نمایندگان مذهبی خرده‌بورژوازی سنتی مرفه با تایید تشکیل شورای انقلاب و دولت بازرگان که در ترکیب هر دو ارگان، نمایندگان بورژوازی وابسته متوسط اکثریت داشتند، در واقع سپردن قدرت عمده دولتی به دست بورژوازی و راه سازش با بورژوازی را برگزیدند.^۱ در چنین شرایطی ضروری بود که روحانیت و مذهب از موقعیت خاص و امتیازات ویژه‌ای برخوردار شود. روحانیت وابسته به بورژوازی تلاش

^۱ - البته زمینه‌های سازش از قبل فراهم شده بود.

می‌کرد علاوه بر پاسداری از منافع بورژوازی، منافع و مصالح خویش را نیز تضمین کند و امتیازات ویژه‌ای را که کسب کرده بود، حفظ کند. جناح مذهبی وابسته به خرده‌بورژوازی سنتی مرفه نیز با بورژوازی سازش کرده بود، علاوه بر وا داشتن بورژوازی به انجام فرم‌هایی به نفع قشر مرفه خرده‌بورژوازی در عین حال در جهت حفظ امتیازات ویژه روحانیت تلاش می‌کرد. این تلاش همان طور که قبلاً نیز توضیح دادیم به صورت پافشاری برای تلفیق ولایت فقیه با روبنای مناسبات موجود، تجلی و تبلور یافت. لذا در حاکمیت کنونی علیرغم پوشش مذهبی و موقعیت ویژه روحانیت در آن، قدرت واقعی دولتی در دست بورژوازی قرار گرفته است. البته ولایت فقیه با روبنای جامعه سرمایه‌داری وابسته تضادهایی دارد که در بررسی قانون اساسی به آن خواهیم پرداخت.

سیاست‌های اقتصادی ارگان سازش

اما حاصل و عملکرد چنین ارگانی (سازش نمایندگان خرده‌بورژوازی با بورژوازی) چه می‌تواند باشد؟ لنین به این سؤال چنین جواب می‌دهد: «دموکراسی خرده‌بورژوازی و بخصوص سران آن، به بورژوازی گرایش دارند. سران دموکراسی خرده‌بورژوازی توده‌های خود را با وعده و وعید و اطمینان بامکان سازش با سرمایه‌داران بزرگ تسکین می‌دهند و در بهترین حالت از سرمایه‌داران برای قشر فوقانی کم عده توده‌های زحمتکش گذشته‌های ناچیز بسیار کوتاهی مدتی می‌گیرند. ولی این دموکراسی خرده‌بورژوازی در کلیه مسائل قطعی و مهم همیشه دنباله بورژوازی بوده و به شکل زائده ناتوان آن و آلت مطیعی در دست سلاطین سرمایه مالی عرض وجود نموده است.» (درس‌های انقلاب، مجموعه آثار صفحه ۴۸۸ - تاکید از ماست)

عینیت عملکرد یک ساله حاکمیت کنونی نیز چیزی جز این را نشان نداده است. به علاوه اگر حاکمیت کنونی مجبور شده اقداماتی در جهت احیای تولید خرد بکند، عمدتاً با اتکاء و بر پایه فشار خرده کنند توده‌ها و عدم توانائیش در مهار کردن و تحت کنترل گرفتن این فشار بوده است.

در این بخش هدف ما بررسی سیاست‌های حاکمیت کنونی در زمینه‌ی اقتصاد است. این سیاست‌ها عبارتند از:

- ۱- رفرم‌هایی در جهت احیای تولید خرد و حمایت از خرده‌بورژوازی.
- ۲- تلاش برای بازسازی نظام سرمایه‌داری وابسته.

۱- رفرم‌هایی در جهت احیای تولید خرد و حمایت از خرده‌بورژوازی

اگر بپذیریم که فعال‌ترین نیرو در جریان قیام خرده‌بورژوازی، آن هم قشر کاسب‌کاران و خرده تولیدکنندگان شهری بوده‌اند و این قشر بیش از دیگر اقشار و طبقات به منافع طبقاتی خود واقف بود و نمایندگان آن هنگام با بورژوازی در حاکمیت حضور فعال داشت، روشن خواهد شد که لزوماً و از همان ابتدای به قدرت رسیدن هیات حاکمه جدید مسئله پرداخت خسارات و آسیب‌های وارد شده به کسب و پیشه‌وران و بازاریان در جریان درگیری‌های ماه‌ها قبل از قیام و بالاخص در طی اعتصابات و تعطیل مغازه‌ها و بستن بازار و نیز صدمات وارده شده به آن‌ها در روزهای قیام مطرح بوده است، تا بدان حد که بازرگان تحت فشار این نیروها و نیز برای براه انداختن چرخ‌های اقتصادی مملکت، در پیام تلویزیونی خود در ۲۶ فروردین ماه گفت: «کارخانجات هم سه دسته است: کارخانجات دولتی، بخش خصوصی به مقیاس وسیع و بزرگ، که یکبار دیگر هم در یک سخنرانی به آن اشاره کردم. این دسته‌ی سوم اولاً مالکین و صاحبان سرمایه‌ها رفته بودند و نیستند و پول را هم برده‌اند و برای ما ارث بدهکاری و زحمت گذاشته‌اند. این‌ها را البته بدو دلیل نمی‌توان نادیده گرفت اولاً دستگاه‌های تولیدی مملکت هستند که اقتصاد کشاورزی، صنعت و تجارت مملکت وابسته به آن‌هاست، نمی‌شود این سرمایه بزرگ را که حال از هر راهی جمع‌شده چون در داخل مملکت هستند خوابانید. اولین مسئله این بود که سر و سامان و سرپرستی برای این دستگاه‌ها به دست بیاوریم و سر جای‌شان بگذاریم. که البته در عرض یک ماه انجام شد. و

خیلی از آن‌ها را افتاده و حتی الان هم از ایران ناسیونال اتومبیل بیرون می‌آید و هم از آن مجتمع بزرگ اهواز کارخانجات رضائی آن هم وارد کار تولیدی شده است. اما آن صنایع کوچک و متوسط بخش خصوصی، این‌ها در وضع اسفبار... قرار داشته‌اند. اولاً بازار نبود و فروشی نداشتیم، بازاری نبود که مصرف کند. ثانیاً بسیاری از این‌ها پولی را که باید به کارگران بدهند... نداشتند. و این‌ها را هم با دادن یک مبلغ نسبتاً معتابھی وام با بهره بسیار نازل که در اختیار اطاق‌های بازرگانی گذشته شد تا با نظارت آن‌ها در مرحله اول حقوق و دستمزد کارگران داده شود، بعد مواد اولیه نداشتند که جنس‌هایشان تهیه شود...» (تاکید از ماست)

دولت موقت در "وعده و وعید" دادن و کوشش جهت حفظ و زنده نگه داشتن امید در این افشار، به جمهوری اسلامی هرگز کوتاهی نکرد! و ماه‌ها بعد از به قدرت رسیدن نیز همچنان از "روح تازه دمیدن" در کالبد بی‌جان "کسبه جزء و پیشه‌وران" صحبت می‌کرد، از جمله بازرگان در پیام تلویزیونی خود در اوایل شهریور ماه (۳ شهریور ۵۸) درباره "کارهای انجام شده" توسط دولت چنین گفت: «صندوق ترمیمی درست شده، مردم در آن پول ریخته‌اند. ۷۵ میلیارد ریال از طریق اطاق بازرگانی وام داده شد. برای بکار افتادن مجدد صنایع خوابیده، تا زنده بشوند و بتوانند مواد اولیه بخرند و علیرغم اخلاص‌هایی که می‌شود، روی پای‌شان بایستند. ۳ میلیارد از طریق بانک‌های کشاورزی، بانک‌های دولتی، در اختیار کشاورزان گذاشته شد. همین دیشب در شورای اقتصاد مبلغی در حدود ۵ میلیارد و یا سه یا چهار میلیارد (یادم نیست) برای وام دادن به باغداران پسته و در نطنز باغ‌هایی که آفت و سرمازدگی داشته‌اند، داده شد. پنجاه میلیارد ریال اختصاص داده شد وام برای کسبه جزء و برای کشاورزان و صاحبان صنایع مثل آهنگر، خیاط، ماهیگیر و... که این‌ها یک مقدار رمقی در کارشان بیاید و بتوانند ابتکار بخرج بدهند و اوج تازه‌ای پیدا کنند.» (تاکیدها از ماست)

و نیز بهشتی در مصاحبه‌ای با خبرنگاران در تاریخ ۲۸ آبان ۵۸ باز وعده داد که: «طرح هم‌اکنون در دست اجرا است (!) برای دادن سرمایه‌های کوچک به کسانی که می‌خواهند مستقلاً کار صنعتی و کار کشاورزی و تولیدی بکنند، البته در شاخه‌های مورد نیاز عموم.» تا این که بالاخره پس از گذشت یک سال از حکومت جمهوری اسلامی در دو بهمن ماه "آئین‌نامه وام‌های کوچک تولیدی و خدماتی" که اصل آن به تصویب شورای انقلاب رسیده است، اعلام شد.

این آئین‌نامه به بهترین وجهی بیان‌گر آن "بهترین حالتی" است که "گذشت‌هایی را برای قشر فوقانی کم‌عده" خرده‌بورژوازی تامین می‌کند. به جزئیات آن بپردازیم:
اولاً: آئین‌نامه با تکیه بر "کار مستقیم و تمام وقت" وام گیرنده هدف خود را که حمایت از خرده‌بورژوازی است روشن می‌کند: «وام گیرنده: کسانی که بتوانند یک واحد کوچک... چه به صورت فردی چه به صورت گروهی و شرکت، به شرط آن که اعضای گروه بیش از ۵ نفر نباشد و هر عضو مستقیماً و تمام وقت در واحدی که گروه تامین کرده کار کند.»
ثانیاً: شبکه توزیع کننده این وام همان شبکه‌ای است که از مدت‌ها قبل توسط بازار و بازاریان تشکیل گردیده است. "صندوق قرض‌الخسنه در سراسر کشور" به معرفی دفاتر جهاد سازندگی. این صندوق‌ها که برای پرداخت وام به افراد مورد اعتماد خود (مسلماً در درجه اول و عمدتاً همکاران بازاری) بدون دریافت بهره (ربح) به وجود آمده است.

ثالثاً: میزان و حداکثر وام پرداختی به هر فرد سیصد هزار تومان است. رقمی که به‌خوبی بیان‌گر کوچکی واحد تولیدی با خدماتی ایجاد شده است.
رابعاً: با یک محاسبه سرانگشتی و سریع فوراً روشن می‌شود که رفرم، قشر کوچک و "کم‌عده‌ای" از خرده تولید کنندگان را شامل می‌شود:
کل اعتبار تصویب شده ۳۰ میلیارد ریال
حداکثر وام پرداختی به هر فرد (فرض می‌کنیم همه مراجعه کنندگان به صورت فردی وام دریافت کنند)*، زیرا اگر به صورت گروهی و به مشارکت مراجعه کنند حتی تا ۱۸ میلیون ریال هم می‌توانند وام بگیرند (۳ میلیون ریال).
تعداد نفرات وام گیرنده

$$۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰ \div ۳۰۰۰۰۰۰۰ = ۱۰۰۰۰$$

ملاحظه می‌شود که در این صورت اعتبار تصویب شده شامل حال ده هزار نفر می‌شود که در مقایسه با جمعیت کثیر تولید کنندگان ورشکسته و خسارت دیده در سال‌های اخیر بسیار "کم‌عده" است. برای مقایسه یادآور می‌شود که فقط در طی چند سال اخیر در شهر تهران بیش از ۶۰ هزار کاسب‌کار خرده پا ورشکست شده‌اند. نکته‌ای که باید خاطر نشان کرد اینست که گر چه این اعتبار در مقایسه با وام اختصاص یافته به واحدهای بزرگ تولیدی در همان زمان (و نه حالا که آقای بنی‌صدر میزان وام به صنایع بزرگ را نامحدود کرده است و در بخش‌های بعدی بدان اشاره می‌شود) رقم قابل توجهی است (۳ میلیارد در برابر ۸,۵ میلیارد تومان) اما به هنگام تخصیص این اعتبار و علیرغم وعده و وعیدهای آقای بازرگان و بهشتی ("برای پیشه‌وران و کشاورزان و صاحبان صنایع" - "به کسانی که می‌خواهند مستقلاً کار صنعتی و کار کشاورزی و تولیدی بکنند") خصلت رفرمیستی و غیر بنیادی خود را باز هم بیشتر نشان داده است زیرا از جمع وام تامین شده فقط ۳۰ درصد به بخش صنعت و بهمان میزان یعنی ۳۰ درصد به بخش خدمات اختصاص داده شده است.

مهم‌تر آن که این آئین‌نامه اگرچه امیدهای را در میان خرده‌بورژوازی برانگیخت اما هنوز به اجرا در نیامده است. مهدوی مدیر امور اعتبارات بانگ مرکزی در دومین روز سمینار بررسی مسائل و مشکلات مدیریت واحدهای تحت اداره دولت در هشتم بهمن ماه گفته بود: «سی میلیارد ریال از طریق بانک صادرات برای صنایع کوچک کشاورزی و خدمات تخصیص داده شد، که این مبلغ هنوز در مرحله ابتدائی و به مصرف نرسیده است.»

در حالی که وی در همان جلسه اعلام کرد که «هشتاد میلیارد ریال از طریق وزارت صنایع و معادن جهت (واحدهای دولتی)... در نظر گرفته شد که تاکنون چهل میلیارد آن مصرف و چهل میلیارد بقیه درصد پرداخت به این واحدهاست.»

به این ترتیب می‌توان به سادگی این حکم را اثبات شده یافت که سازش سران خرده‌بورژوازی با بورژوازی (آنهم در جامعه‌ای با نظام سرمایه‌داری وابسته و پیشرفته) می‌تواند در بهترین حالات رفرم‌هایی در جهت منافع قشر فوقانی خرده‌بورژوازی بنماید.
حال به رفرم دیگری از ارگان سازش می‌پردازیم و آن دولتی کردن بانک‌ها تحت پوشش رفرمیستی "ملی کردن بانک‌ها" و ادغام آن‌ها در یکدیگر است.

* به مصاحبه‌ی علی رضا محمودی مدیر عامل بانک سپه در روزنامه جمهوری اسلامی ۱۹ فروردین ۵۹ توجه شود: "ضمناً به طرح‌هایی که کارکنان آن‌ها به‌صورت گروهی و مشارکت تقاضا اعتبار نمایند. اولویت داده خواهد شد."

"دولتی کردن بانک‌ها و ادغام آن‌ها - سیاستی بورژوازی یا خرده‌بورژوازی؟" اگر چه "کنترل یک بانک، ترکیب شدن تمام بانک‌ها در یک بانک... قدمی به‌سوی سوسیالیسم است" و اگرچه بازرگان و بنی‌صدر و بسیاری از اقتصاددانان مدافع سفت و سخت این گونه "ملی‌کردن‌ها و ادغام آن‌ها و به عبارت دیگر تمرکز و دولتی کردن بانک‌ها بودند و سیاست این عناصر حتی به رفقای ما نیز کمک کرد تا برای گرایش‌های تجدید نظرطلبانه خود توجیحاتی دست و پا کنند و این گونه سیاست‌ها را (بدون توجه به ماهیت آن) خرده‌بورژوازی قلمداد کنند، اما حقیقت آنست که چینی قدم‌هایی در هر جامعه سرمایه‌داری که دچار بحران شده باشد، توسط دولت بورژوازی و برای نجات خود بورژوازی نیز برداشته می‌شود و به قول لنین «امروز چنین قدم‌هایی در آلمان توسط یونکرها و بورژوازی علیه مردم برداشته می‌شود.»* (تاکید از ماست)

با توجه به مقدمه فوق هدف این بخش آنست که نشان داده شود چرا بانک‌ها دولتی شد؟
الف: مشکلات بانک‌ها در دوران انقلاب:

توده‌ها که غارتگری این سیستم را با تمام وجود خود حس می‌کردند از همان اولین روزهای اوج‌گیری مبارزه طبقاتی، نوک حمله خود را متوجه آن نمودند. این مبارزه علاوه بر شیوه‌های خشن که اغلب به آتش زدن و تخریب دارائی‌های بانک‌ها می‌انجامید، از طریق خارج کردن سپرده‌ها از بانک‌ها و عدم پرداخت اقساط نیز صورت می‌گرفت. اعتصاب کارکنان بانک‌ها و شایعه ورشکستی آن‌ها که در آبان ماه سال ۵۷ کم‌کم در سطح کشور رواج می‌یافت، سبب تشدید بحران می‌گشت. آهنگ خارج کردن سپرده‌ها فزونی یافت و اگر چه بانک مرکزی توانست با صدور دستور عدم پرداخت سپرده‌های مدت‌دار جلوی جریان سپرده‌ها به‌خارج از بانک را در سطح نازلی و برای مدتی بسیار کوتاه بگیرد ولی خارج کردن سپرده‌ها و عدم باز پرداخت آن‌ها سبب کمبود نقدینگی بانک‌ها گردید و عدم امکان تامین پول از جاهای دیگر نیز سبب عمیق‌تر شدن بحران شد تا جایی که در آستانه روزهای خونین بهمن ماه بسیاری از بانک‌ها در لبه پرتگاه ورشکستگی قرار داشتند. به‌عنوان نمونه می‌توان از کاهش حجم سپرده‌های ۵ بانک (صادرات، صنایع، تهران، کار و شهریار) یاد کرد. بانک صادرات به تنهایی در پایان بهمن ماه ۵۷ نسبت به بهمن ۵۶ بالغ بر ۶۸ میلیارد ریال از حجم سپرده‌هایش کاسته شده بود، یعنی بانک در پایان ۵۶ در حدود ۳۷۸ میلیارد ریال سپرده در اختیار داشت و روند معمولی معاملات بانکی در سال‌های قبل همواره بر میزان آن می‌افزود. در حالیکه در پایان بهمن ماه ۵۷ معادل ۶۸ میلیارد ریال از حجم آن کاسته شده بود. این پنج بانک در پایان اسفند ۵۶ جمعاً در حدود ۵۷۹ میلیارد ریال سپرده داشتند ولی در پایان بهمن ۵۷، ۹۹ میلیارد ریال آن را از دست دادند.

بعد از قیام و با روی کار آمدن دولت موقت، بازرگان بدون این که حتی فکر ملی شدن بانک‌ها را به مخیله‌اش راه دهد تصمیم می‌گیرد چرخ‌های از کار افتاده را به حرکت در آورد. وی در پیام تلویزیونی خود در ۲۶ فروردین ماه گفت: «نمی‌شود این سرمایه بزرگ را حال از هر راهی جمع شده (!) - چون در داخل مملکت هستند خوابانید. اولین مسئله این بود که سر و سامان و سرپرستی این دستگاه‌ها را به دست بیاوریم و سر جای‌شان بگذاریم که این البته در عرض یک ماه انجام شده و خیلی از آن‌ها راه افتاده است.»

* لنین "درباره تاکتیک‌ها" صفحه ۱۱

دولت آقای بازرگان از موضع طبقاتی خود (بورژوازی) دست به اقداماتی می‌زند: برای پرداخت حقوق عقب‌افتاده کارگران به صاحبان صنایع وام می‌دهد، با کمک بانک‌های کشور (دولتی و خصوصی) وام‌هایی یا بهره ارزان در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌دهد. ولی این اقدامات به علت عدم همکاری بانک‌های خصوصی و همچنین سوء استفاده صاحبان صنایع از وام‌های ارزان به شکست می‌انجامد. بدین ترتیب وضع بانک‌ها باز هم بدتر می‌شود. با وجود انکار دولت، مردم به طور منظم به خارج کردن سپرده از بانک‌های خصوصی به علت ترس از ورشکستگی آن‌ها جستجو کرد و در این مورد صاحبان پس‌انداز و سپرده‌های مدت‌دار بیشتر راغب هستند پول‌های خود را در بانک‌های دولتی نگهداری کنند و این موضع باعث می‌شود که بانک‌های خصوصی بیشتر تحت فشار قرار گیرند. از طرف دیگر پرداخت اقساط وام‌ها نیز از طرف دو گروه متفاوت از مردم به تعویق انداخته می‌شود. گروه اول: را معمولاً بدهکارانی تشکیل می‌دادند که برای خرید ساختمان و یا جهت گسترش پیشه خود اقدام به استقراض وام از بانک‌ها کرده بودند که نرخ بهره این وام‌ها نیز سنگین بود برای عدم پرداخت این وام‌ها از جانب این بدهکاران می‌توان دلایل زیر را بر شمرد:

- ۱- نداشتن پول به علت بیکاری یا کسادی کسب و کار.
- ۲- کاهش ارزش وثیقه بدهی و از بین رفتن ترس توقیف آن.
- ۳- تعمیق مبارزه طبقاتی بدین معنی که اگر علیه سرمایه‌داران انقلاب شده، بدهی آن‌ها را نیز نباید پرداخت و بایستی بانک‌ها ملی گردد.

گروه دوم: که از پرداخت اقساط بدهی خود سرباز زدند سرمایه‌داران و صاحبان صنایع و کارخانجات بودند. دلایلی را که برای عمل این گروه می‌توان ارائه داد عبارتند از: کاهش ارزش وثیقه (زمین‌ها و ساختمان‌های مورد وثیقه ارزش خود را تا حدود زیادی از دست داده بودند. بعلاوه صحبت از ملی شدن زمین‌ها، ارزش وثیقه‌ها که اکثراً ملکی بودند کاهش پیدا کند.) و نیز بی‌اعتمادی به امکان ادامه استثمر ناشی از نا امنی و بحران سیاسی حاکم بر جامعه، بی‌ثباتی سیاسی و عدم تضمین کافی برای امنیت سرمایه.

در مورد گشایش اعتبار اسنادی نیز بانک‌ها با مشکلات زیادی روبرو بودند. بانک‌های خارجی به بانک‌های خصوصی ایران اعتماد نمی‌کردند و انتظار داشتند که وجه اعتبارات آن‌ها پیش پرداخت شود و این موضوع ساده‌ای نبود، با این وضع واردات کالاها و مواد لازم برای کارخانجات، لوازم یدکی و غیره به کندی انجام می‌گرفت و احتیاج به حمایت و ضمانت دولت داشت.

از طرف دیگر روابط بین مدیریت بانک‌ها و کارکنان آن‌ها وضع آشفته‌ای را در سیستم اداری بانک‌ها به‌وجود آورده بود. پس از قیام پیروزمندان خلق، بسیاری از سرمایه‌داران خانه‌نشین شده بودند. ده زیادی از مدیران و صاحبان بانک‌ها جرات حاضر شدن در سر کار خود را نداشتند. از طرفی کارکنان حاضر به پذیرش نظم کهنه نبودند. اکثر کارکنان بانک‌ها اقدام به تشکیل شوراهای اداری کردند و پاره‌ای از آن‌ها کم و بیش اداره بانک‌ها را در دست گرفته بودند. بانک مرکزی سعی می‌کرد با اعمال فشار روی شوراها و سندیکاها، مدیران را تقویت کند ولی از این کار خود سودی نبرد. در این مورد می‌توان نمونه‌های زیر را ذکر کرد:

۱- پس از فرار هیئت مدیره بانک صنایع، اداره بانک به دست نمایندگان منتخب کارکنان افتاد.

۲- مدیر عامل بانک پارس توسط سندیکا اخراج شد و سندیکا خود مدیریت عامل جدید انتخاب کرد که این موضوع به هیئت مدیره هم قبول انده شد ولی قیل از روی کار آمدن مدیر عامل جدید، بانک‌ها دولتی شدند.

۳- در بانک تهران عملاً مدیریت بانک از طریق کمیته‌های مشترک و سندیکا زیر نفوذ سندیکا قرار گرفته بود.

به این ترتیب مشکلات فوق و به خصوص "قدرت نقدینگی" بانک‌ها (یعنی جواب‌گویی به تقاضای مشتریان برای دریافت موجودی خود) مانند هیولائی در برابر بانکداران خونخوار قد بر افراشت. عدم امکان دریافت وام و اعتبار از خارج و غیره دست این دژخیمان را بست. آن که می‌توانست نوش داروئی در اختیارشان بگذارد دولت بود و بانک مرکزی.

در یک سیستم اقتصادی سرمایه‌داری بدون وجود بانک حتی خیال ادامه مناسبات سرمایه‌داری نیز نا بخردانه است، بنابر این آنان که دو دستی به مالکیت بورژوازی چسبیده‌اند باید ترانسفورماتور آن یعنی بانک‌ها را قبل از همه حمایت کنند. بانک مرکزی از طرف دولت چنین وظیفه‌ای را برعهده گرفت. به محض بروز نشانه‌های بحران بانکی، از طریق اعطای اعتبار، بازخرید اوراق قرضه (که طبق قانون باید بانک‌ها مهم معینی از سپرده‌ها را به خرید آن اختصاص دهند)، تنزیل مجدد، اضافه برداشت از حساب‌شان نزد بانک مرکزی و غیره شروع به تزریق پول به کالبد بی‌رمق بانک‌های محتضر شد. از رهگذر این اعمال بود که حجم اسکناس منتشره در عرض چند ماه به بیش از دو برابر رسید.

بانک‌ها در چند روز تا قبل از ملی شدن به طور خلاصه چنین وضعی داشتند: اتکاء بیش از اندازه به اعتبارات دولتی یکی از ویژگی‌های عمده بود. بانک‌های ایران در یک ساله بین اردیبهشت ۵۶ تا ۵۷ حدود ۷۱ میلیارد ریال از اعتبارات بانک مرکزی استفاده کردند. این رقم علاوه بر بازخرید اوراق قرضه، اضافه برداشت و غیره می‌باشد.

عدم وجود قدرت نقدینگی و جریان گرفتن سپرده‌ها به خارج دو مسئله لاینحل دیگر بود. از یک طرف اعلام کاهش دو درصد بهره بانکی و از طرف دیگر نابسامانی وضع اقتصادی به مشکلات بانک‌ها دامن می‌زد. علی افغانی مدیر بانک (منتصب از طرف دولت پس از دولتی شدن) در گفتگویی با خبرگزاری پارس گفت: «قانون ملی شدن بانک‌ها اجتناب ناپذیر بود و اگر غیر از آن عمل می‌شد بانک‌های خصوصی قادر به ادامه کار نبودند.»
ب: دولتی شدن بانک‌ها:

برای رفع این بحران بایستی راهحلی پیدا می‌شود. ورشکستگی بانک‌ها به معنای ورشکستگی اقتصادی قدرت حاکمه جدید می‌توانست باشد. این بود که شرکای قدرت سیاسی (بورژوازی و خرده‌بورژوازی مرفه سنتی) اساساً یک راهحل در پیش روی داشتند و آن دولتی کردن بانک‌ها بود: دولتی کردن یا تحت کنترل دولت درآوردن بخش‌هایی از رشته‌های خصوصی امر تازه و نوظهوری نیست. حتی در کشورهای امپریالیستی نیز در شرایط و در مواقعی که انحصارات روبه ورشکستگی می‌گذارند برای جلوگیری از ورشکستگی کامل آن‌ها، دولت کنترل این انحصارات را به عهده می‌گیرد تا از آن‌ها حمایت کند. لنین نمونه کاملی از این قبیل دولتی کردن را در کتاب "امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری" تحلیل می‌کند: در سال ۱۹۰۷ که انحصارات نفتی در آلمان در اثر رقابت با سایر انحصارات از

طرف کمپانی "استاندارد اویل" آمریکا با خطر ورشکستگی روبرو بودند، دولت آلمان برای حمایت از این انحصارات اقدام به دولتی کردن آن‌ها می‌کند. لنین در این باره می‌نویسد: «وضع انحصار پتاس چنین بود، وضع انحصار نفت نیز چنین است، و وضع انحصار برق نیز چنین خواهد بود. اکنون دیگر موقعی است که سوسیالیست‌های دولتی ما که پرنسیپ ظاهر فریب، دیده بصیرت آن‌ها را کور کرده است بالاخره به این موضوع پی می‌برند که در آلمان انحصارها هیچ‌گاه چنین هدفی را تعقیب نکرده و نیل به این نتیجه را در نظر نداشته‌اند که به مصرف کنندگان سود رسانده یا این که قسمتی از منافع کارفرمائی خود را به دولت واگذار کند، بلکه تمام هم‌شان مصروف این بوده است که به حساب دولت صنایع خصوصی را که به سر حد ورشکستگی رسیده است شفا بخشند.» (امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری صفحه ۴۱۸) (تاکید از ماست)

انگلس نیز درباره این قبیل دولتی کردن‌ها و درباره اقدامات بیسمارک در مورد دولتی کردن می‌نویسد: «خواه رونق صنعت و ازدیاد بی‌حد و حصر اعتبارات متناظر بر آن، خواه ورشکستگی ناشی از فروپاشی بنگاه‌های سرمایه‌داری هر روز منجر به شکلی از اجتماعی شدن انبوه بزرگی از بزار تولیدی می‌شود... البته نه تبدیل نیروهای مولده به شرکت‌های سهامی و نه مالکیت دولتی هیچ‌کدام خصلت سرمایه‌داری نیروهای مولده را زایل نمی‌کند... دولت جدید باز هم فقط تشکیلاتی است که جامعه سرمایه‌داری برای حفظ شرایط عمومی خارجی شیوه تولید سرمایه‌داری خواه در برابر حملات کارگران و خواه در برابر کمک سرمایه‌داران برای خود به وجود آورده است.» (آنتی‌دورینگ - تاکید از ماست)

حاکمیت سیاسی و رفم ارضی

«اکثریت عظیم دهقانان در عده زیادی از کنگره‌ها با بانکی رسا و به نحو روشن اعلام داشته‌اند مالکیت ملاکان را بر زمین بی‌عدالتی و یغماگری می‌دانند و حال آن که دولتی که خود را انقلابی و دمکراتیک می‌نامد، ماه‌هاست دهقانان را سر می‌دواند و با وعده و دفع‌الوقت فریب‌شان می‌دهد...»

«گستاخی دولت در امر دفاع از ملاکین به جایی رسیده است که دهقانان را به جرم ضبط "خودسرانه" زمین به دادگاه جلب می‌نماید، دهقانان را سر می‌دواند و می‌کوشد آن‌ها را متقاعد سازد که تا دعوت مجلس موسسان صبر کنند...» (درس‌های انقلاب، مجموعه آثار صفحه ۴۸۳ - تاکید از ماست)

برای آن که به بحث در مورد سیاست‌های کشاورزی حاکمیت پردازیم لازمست آن را در دو دوره جداگانه مورد بررسی قرار دهیم:

۱- از قیام تا اشغال سفارت امپریالیسم امریکا (دوره حکومت شورای انقلاب و دولت بازرگان)

۲- از اشغال سفارت تا کنون (دوره حکومت شورای انقلاب)

این تفکیک از آن جهت صورت می‌گیرد که در بحث‌های درون سازمانی و تحلیل‌هایی که در این مدت "اکثریت" ارائه می‌داده است، بر اشغال سفارت به عنوان یک نقطه عطف تکیه می‌شده است. ما برای اثبات غلط بودن این تحلیل‌ها بحث را در همان دو دوره پیش می‌بریم و نشان می‌دهیم که در این دو دوره تغییری اساسی در سیاست‌های حاکمیت صورت نگرفته است:

۱- دوره اول:

در دوره‌ای که دولت موقت بازرگان بر سر کار بود، وزیر کشاورزی ایشان در زمینه "تغییرات اساسی" اقدام به تهیه "لایحه زمین‌داری" کرد، که مورد تصویب شورای انقلاب نیز قرار گرفت. بررسی این لایحه و عملکرد دولت آقای بازرگان در طول تصدی ایشان ما را با ماهیت سیاست دولت در زمینه کشاورزی آشنا خواهد کرد و نشان خواهد داد که این سیاست‌ها در خدمت چه طبقه‌ای می‌تواند باشد و از منافع کدام طبقه‌ای دفاع می‌کند.

"لایحه زمین‌داری" وزیر کشاورزی دولت بازرگان که به منظور بهبود کشاورزی ایران و حمایت از کشاورزان (!) تهیه شده بود، تنها اراضی موات را در بر می‌گرفت و این در صورتی بود که اراضی موات قبلاً توسط کسی به ثبت نرسیده باشد و یا در تصرف شان نباشد. همچنین این اراضی موات تا تاریخ تصویب قانون (۲۵ شهریور ۵۸ توسط کسی عمران و احیا) نشده باشد (بند ۱ و ۲ و ۳ نحوه واگذاری و احیاء اراضی - روزنامه اطلاعات چهارم آبان) «در آن صورت اراضی موات باقیمانده بین تقاضا کنندگان تقسیم خواهد شد. واگذاری اراضی به ترتیب اولویت ابتدا ساکنان بومی و یا کسانی که تعهد کنند در محل سکونت نمایند و در مراحل بعدی فارغ‌التحصیلان کشاورزی و دامپروری، دامپزشکی و در مرتبه چهارم کارمندان دولتی و بازنشستگان را شامل می‌شود.» (بند ۴ طرح نحوه واگذاری و احیاء اراضی - اطلاعات ۴ شهریور ۵۸)

دکتر ایزدی وزیر کشاورزی دولت بازرگان در رابطه با "لایحه زمین‌داری" و واگذاری اراضی موات به تقاضا کنندگان زمین اظهار می‌داشت که «تمام اراضی موات را در درجه اول به دهقانان کم زمین و فاقد زمین خواهیم داد.» او افزوده بود «ما الان تمام آئینامه‌هایش

را تهیه کرده‌ایم و فرستاده‌ایم به استان‌ها و در تلاش هستیم پول برایش بگیریم.» (اطلاعات - ۹ مهر ماه ۵۸)

بند ۱ و ۲ و ۳ طرح نحوه واگذاری و احیاء اراضی که همان "لایحه زمین‌داری" بود تصرف اراضی توسط زمین‌داران را که با قلدری و تضييع حقوق کشاورزان صورت گرفته است، جنبه‌ی قانونی می‌بخشید و سالیان دراز اجحاف و زور گویی آنان به دهقانان را قانونی و محق جلوه‌گر می‌ساخت. علاوه بر این هنگامی که میلیون‌ها دهقان کم زمین و بی زمین از نداشتن زمین و کمی زمین رنج می‌بردند، فرصت سه‌ساله قائل شدن برای احیای زمین‌هایی که توسط زمین‌داران بزرگ غصب شده است، چیزی جز دهن کجی به‌خواست طبیعی دهقانان محروم و حمایت از زمین‌داران نبود.

بند ۴ "طرح نحوه واگذاری..." هنگام بر شمردن اولویت به جای "دهقانان بی زمین و کم زمین" که وزیر کشاورزی در مصاحبه ۲۹ مهر ماه اظهار داشته بود کلمه "ساکنین بومی" را قرار داده بود تا محدودیت دریافت زمین برای زمین‌داران ساکن محل برطرف شود. اولویت دوم و چهارم هم فرصت مناسب را برای بوروکرات‌های منقضی خدمت و یا بوروکرات‌های شاغل و علاقمند به کار در بخش خصوصی فراهم می‌کرد. با چنین شرایطی و با آگاهی از روابط زمین‌داران بزرگ و بوروکرات‌های منقضی خدمت با مسئولین ادارات و سازمان‌ها، پیش‌بینی این که چه کسانی از این "طرح" سود می‌بردند و چه کسانی از برکت نام دهقانان کم زمین و بی زمین، صاحب زمین می‌شدند، کاملاً آسان بود، تصور این که بر اساس این "طرح" یک زمین‌دار ساکن روستا امکان بیشتری برای دریافت زمین، نسبت به دهقانان بی زمین دارا باشد کاملاً یک تصور منطبق بر واقعیت بود.

وزیر کشاورزی دولت بازرگان در پاسخ خبرنگاران اطلاعات درباره تجاوزات مکرر فنودال‌ها به دهقانان در کردستان، آذربایجان شرقی و غیره، که بررسی دانشجویان مسلمان دانشکده فنی دانشگاه تهران موید آن بود، اظهار داشت که: «در فروردین امسال قانونی از تصویب هیئت دولت و شورای انقلاب گذرانیده‌ایم تا هرگونه تجاوزی مورد بررسی قرار گیرد. بدین منظور هیئتی تشکیل شد تا صرفاً به مسائل مربوط به تصرف عدوانی رسیدگی کنند» و در جواب این که در زمینه مبارزه با فنودالیسم در مناطقی مانند کردستان و... چه کرده‌اید، گفته بود: "فنودالیسم در ایران از بین رفته است» (اطلاعات ۲۹ مهر ماه ۵۸) و در ادامه توضیح داده بود که "امن اساساً" با این کلمه مخالفم. در ایران هیچ‌گاه (!) فنودالیسم وجود نداشته است. لابد خود ایشان قبلاً فنودال نبوده‌اند. (!)

پاسخ وزیر کشاورزی دولت موقت تردیدی باقی نمی‌گذاشت که او "تجاوز" و "تصرف عدوانی" را از جانب دهقانان زحمتکش می‌دانست. آقای ایزدی مصادر "اراضی فنودال‌ها و بورژوا - ملاک‌ها را تجاوز و تصرف عدوانی" می‌خواند. این اظهارات ضد دهقانی با این گفته که "فنودالیسم در ایران از بین رفته است." آشکارتر می‌شد. وقتی آقای ایزدی چنین اعتقادی دارد، طبعی است که فنودال‌ها و بورژوا - ملاک‌ها همان کشاورزان تقلید می‌کردند و بایستی بهر ترتیب شده از منافع آنان دفاع شود. بر اساس چنین نگرشی بود که آقای ایزدی فنودال، در اسناد وزارت کشاورزی، کشاورز و آگاه به مسائل دهقانی معرفی می‌شود. ولی کیست که نداند فریاد دادخواهی دهقانان محرومی که از سالیان دراز مورد استثمار آقای ایزدی و برادرشان بودند، مدت‌ها از طریق مطبوعات بگوش می‌رسید.

روشن بود که سیاست کشاورزی دولت بازرگان از دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین حمایت نمی‌کرد. معاون وزیر کشاورزی (هاشم‌پور طباطبایی) در دوم آبان ماه گفته بود: «با تصویب لایحه واگذاری تاسیسات کشاورزی دولتی به بخش خصوصی، - دولت تصمیم دارد در تولید دخالت مستقیم نداشته و به منظور تقویت نکردن زمین‌داران بزرگ (!) این تاسیسات به کسانی داده شود که کمتر از ۱۰۰ هکتار زمین دارند.» (اطلاعات)

این که چرا کسانی که تا یک صد هکتار زمین دارند باز هم امکان دریافت زمین را پیدا می‌کنند و این که چرا نبایستی این اراضی مشخصا به میلیون‌ها دهقان کم‌زمین و بی‌زمین واگذار شود، نشان دهنده حمایت بی‌دریغ این سیاست، از زمین‌داران بزرگ علیرغم ادعای دروغین (تقویت نکردن زمین‌داران بزرگ) است. سیاست کشاورزی دولت بازرگان چنین خلاصه می‌شود.

سیاست ضد دهقانی دولت بازرگان با تسلیح زمین‌داران بزرگ (مشخصا "فئودال‌ها" در فارس، کردستان، آذربایجان، سیستان و بلوچستان و غیره) با سرکوب دهقانان عینیت یافت. از همین موضع که دولت بازرگان حمایت از زمین‌داران بزرگ را اساس سیاست خود قرار داده بود، فاجعه گنبد، کردستان آفریده شد و لایحه زمین‌داری یا "طرح واگذاری اراضی" حاکی از حمایت بی‌دریغ دولت بازرگان و عوامل سرکوب‌گر آن بود.

"طرح واگذاری و احیاء اراضی" بگونه‌ای تنظیم شده بود که نه تنها تصرف اراضی موات را توسط زمین‌داران بزرگ مانع نمی‌شد، بلکه کلیه شرایط لازم برای تسلط آنان بر اراضی موات را فراهم می‌ساخت. پرداخت وام سرمایه در گردش (به منظور هزینه‌های جاری عملیات کشاورزی) به خرده مالکین با بهره ۴ درصد در میزانی محدود توسط بانک کشاورزی تنها مورد حمایت از خرده مالکین بود. سیاست کشاورزی دولت بازرگان علیرغم حمایت ظاهری از دهقانان، مشخصا در جهت تحکیم و حمایت از زمین‌داری بزرگ بود. این سیاست بنام دهقانان علیه دهقانان عمل می‌کرد.

دوره دوم:

دیدیم که سیاست‌های دولت بازرگان کاملا در جهت تامین منافع زمین‌داران بزرگ بود و همین امر اعتراضات و مبارزات دهقانان را که از قیام - اگر چه به کندی اما به‌طور مرتب - روبه رشد بود، گسترش بیشتری داد. بسیاری از آنان با تشخیص سیاست‌های کشاورزی دولت موقت در تجربه روزمره خود به درستی دریافتند که دولت نه تنها به منافع آنان توجهی ندارد، بلکه منافع دشمنان طبقاتی آن‌ها را (فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ) پاسداری می‌کند و از همین رو خود راسا دست به اقدام زدند و مصادره و تقسیم زمین‌ها توسط دهقانان به میزان قابل توجهی افزایش یافت.

شکست فصاحت‌بار سیاست سرکوب خلق کرد، اوج‌گیری مبارزات توده‌ها، حدت یافتن مبارزه طبقاتی، گسترش حرکات ضد امپریالیستی در سطح جامعه و...، عمق‌یابی هرچه بیشتر بحران اقتصادی و سیاسی، رشد تضادهای درونی ارگان سازش، حاکمیت را مجبور به عقب‌نشینی در برابر توده‌ها و تن دادن به برخی خواست‌های آنان، کرد.

در چنین شرایطی همان طور که قبلا توضیح دادیم طرح اشغال سفارت آمریکا به مرحله عمل درآمد و دولت بازرگان شدیداً مورد حمله جناح‌های مختلف قرار گرفت.

حمله به این جناح منجر به سقوط دولت بازرگان و ادغام دولت در شورای انقلاب شد. در چنین موقعیتی بود که رضا اصفهانی با تکیه برخواست‌های دهقانان و به پشتوانه

مبارزه‌جویی آن‌ها (فشار از پائین) طرح‌ها و برنامه‌های خود را در مورد مسئله زمین مطرح کرد و توانست رفرم‌هایی را به‌تصویب شورای انقلاب برساند. در رابطه با رفرم اراضی، آقای باهنر عضو شورای انقلاب در یک گفتگوی اختصاصی با خبرنگاران اطلاعات ۱۹ آبان ماه اعلام کرد: «در زمینه کشاورزی طرح‌های تازه‌ای ارائه خواهد شد... در طرح جدید شورای انقلاب، زمین در اختیار کشاورزانی قرار خواهد گرفت که روی آن کار می‌کنند و زمین‌داری بزرگ از بین خواهد رفت و واحدهای کشت و صنعت در اختیار گروهی از کشاورزان این واحدها قرار خواهد گرفت.» «در مورد اداره قطعات کوچک به منظور بهره‌برداری بهتر از ماشین‌آلات و... شاید بتوان تعاونی‌هایی تشکیل داد، تا صاحبان واحدهای کوچک باهم بتوانند واحدهای وسیع‌تری به منظور استفاده به‌وجود آوردند.»

لازم به تذکر است که درست در همین زمان دادستان کل انقلاب، سپاه پاسداران اطلاعاتی مکرری در منع دهقانان از تصرف زمین صادر می‌کردند و مجازات اعدام را در مورد تصرف کنندگان زمین و به طور کلی در صورت بکار بردن سلاح، لازم‌الاجرا می‌دانستند و به عبارت دیگر "امر دفاع از ملاکین" را تا بدان حد می‌رساندند که حکم اعدام دهقانانی را صادر می‌کردند که به "ضبط خودسرانه!" زمین بپردازند.

رضا اصفهانی معاون جدید وزارت کشاورزی نیز اعلام داشت که «زمین‌های مالکان بزرگ مصادره می‌شود، زمین به‌طور عادلانه میان دهقانان تقسیم خواهد شد، بهره وام کشاورزی ظرف یک هفته آینده لغو می‌شود. ابتدا در گنبد و کردستان زمین تقسیم خواهد شد.» (!) او می‌افزاید که «تصمیم ما این‌ست... که یک تقسیم اراضی درست و حسابی بکنیم.» و همچنین در رابطه با لایحه‌ی زمین‌داری که از دولت قبلی به ارث برده اظهار می‌دارد که «با این لایحه ممکن‌ست طرف مثلاً یک هزار هکتار زمین داشته باشد، باز هم در بهره‌برداری از طریق مزارعه عمل کند.» و در پاسخ این سؤال که «آیا رفرم اراضی که مورد نظر شماست با مصادره اراضی وسیعی که از هم اکنون در دست مالکان بزرگ قرار دارد شروع خواهد شد؟» گفت «بله»... (شنبه ۱۰ آذر ماه - اطلاعات)

این نظرات در روز دوشنبه ۱۷ آذر ماه در اطلاعات مجدداً از طرف رضا اصفهانی مورد تاکید قرار گرفت.

این اظهارات سیل اعتراض زمین‌داران بزرگ را علیه رضا اصفهانی به همراه داشت. هیئت مدیره شورای کشاورزان تهران که کلپ زمین‌داران بزرگ است. «گفته‌های معاون وزیر کشاورزی را موجب بروز هرج و مرج در دهات و مزارع» نامید و از آیت‌الله خمینی استمداد طلبید. دکتر شیبانی وزیر کشاورزی ضمن اعلام این که «اصلاحات اراضی واقعی با واقعیت انجام می‌شود» در سخنانش رگه‌هایی از تردید دیده شد. (یکشنبه دوم آبان ماه)

رضا اصفهانی مجدداً اعلام می‌دارد که «به کلیه کارگران کشاورزی زمین داده می‌شود» (۴ دی ماه) این سیاست بازتابش در "لایحه زمین‌داری" نیز مشاهده می‌شود (در مقایسه با "طرح واگذاری و احیای اراضی" ایزدی وزیر کشاورزی کابینه بازرگان) بدین ترتیب که این بار به‌جای ساکنین بومی (بند ۴ "طرح واگذاری...") مشخصاً از دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین نام برده می‌شود. " (۱۳ دی ماه - اطلاعات)

البته این که آقای رضا اصفهانی و دیگر نمایندگان خرده‌بورژوازی در حاکمیت "نیات بسیار حسنه‌ای" دارند و "خیرخواهانه" می‌کوشیدند و هنوز هم می‌کوشند اقداماتی در جهت

تامین منافع دهقانان به عمل آورند، بر هیچکس پوشیده نیست، اما این که ایشان و همراهان‌شان چقدر در این مسیر موفق خواهند شد و تا چه حد خواهند توانست موثر باشند ما را بار دیگر به یاد آن جملات داهیانة لنین می‌اندازد که «در بهترین حالات از سرمایه‌داران برای قشر فوقانی کم عده توده‌های زحمتکش گذشت‌های ناچیز بسیار کوتاه مدتی می‌گیرد...» (درس‌های انقلاب - تاکید از ماست)

علاوه بر تجربیات تئوریزه شده در شرایط مشخص ما نیز اثبات چنین حکمی چندان مشکل نیست. و ما دلایلی اگر چه اندک را شاهد مثال می‌آوریم تا آن رفقانی که چشمان‌شان را به روی واقعیت مبارزه طبقاتی دهقانان بسته‌اند و در عوض گوش‌های‌شان به تبلیغات روزمره ارگان‌های تبلیغاتی حاکمیت کنونی تیز شده است، کمی به خود آیند و به تحلیل‌های مشعشعانه‌شان اندکی بیاندیشند.

الف: آقای رضا اصفهانی در مصاحبه‌های خود گفته است تاکنون سند حدود ۲۰۰ هزار هکتار اراضی تقسیم شده به امضاء رسیده است. واقعا ۲۰۰ هزار هکتار چه نسبتی از اراضی بزرگ ایران را شامل می‌شود؟ توجه کنید: تنها مساحت اراضی مکانیزه از یکصد هکتار بیشتر، ۲ میلیون و چهارصد و پنجاه و دوهزار و نهصد و شش هکتار است (نتایج آمارگیری کشاورزی مرحله دوم سر شماری کشور ۱۳۵۳) یعنی فقط کمتر از یک دهم اراضی بزرگ.

ب: «دستور امام برای اصلاحات ارضی اسلامی در سراسر کشور» این تیتیر درشت اطلاعات نهم اسفند ماه است. به مضمون خبر توجه می‌کنیم: «آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله منظری و آیت‌الله دکتر بهشتی از طرف امام مامور شدند تا طرح اصلاحات ارضی اسلامی را که به وسیله وزارت کشاورزی (یعنی همان طرح رضا اصفهانی) تهیه شده است مطالعه کرده، روی آن نظر بدهند. آیت‌الله مشکینی در پاسخ به این سؤال که آیا در طرح جدید مسئله تقسیم زمین بین دهقانان فاقد زمین و کم‌زمین در نظر گرفته شده یا نه؟ گفت: به همه زمین داده خواهد شد. دهقان و غیر دهقان نداریم و بهر فردی که بتواند روی زمین کار کند و زمین را احیا کند (بخوان سرمایه کافی داشته باشد) باید زمین و امکانات در اختیارش گذاشته شود و در این مدت آن‌ها که تیار بیشتری دارند در مرحله دادن زمین و امکانات مقدم‌ترند. و در تعیین حد نصابی برای مالکیت بر زمین اظهار داشت: حد نصابی در طرح تعیین نشده و این مسئله مربوط است به کسانی که طرح را پیاده می‌کنند.» و کسانی که این طرح را پیاده می‌کنند (هیئت واگذار کننده) هیئتی هفت نفره است که مرکب از دو نماینده وزارت کشاورزی، یک نماینده دادگستری یا دادگاه انقلاب و دو نماینده شورای ده (یعنی ۵ نفر از ۷ نماینده منتخب حاکمیتی است که محصول سازش نمایندگان خرده‌بورژوازی با بورژوازی است) و «در کلیه مسائل قطعی و مهم همیشه دنباله‌رو بورژوازی بوده و به شکل زائده ناتوان آن و آلت مطیعی در دست سلاطین سرمایه مالی عرض وجود نموده است.» (لنن، درس‌های انقلاب) در مورد اهمیت شیوه تحقق یک رفرم به نقل قول لنن در این مورد به بخش "پروسه تحول مختصات..." مراجعه شود.

ج: آقای بنی‌صدر رئیس جمهور در "سخنرانی مهم" خود در اجتماع مردم مشهد گفت: «زمین هم در ایران زیاد است. به همه زمین می‌رسد و آن‌هایی که زمین‌های بزرگ "توجه کنید زمین‌های بزرگ" دارند هیچ نگران نباشند. اگر خواستند (که لابد نمی‌خواهند!!)

اجرت المثل زمین‌شان را خواهند گرفت و اگر زمین خواستند دولت به آن‌ها زمین خواهد داد.» (کیهان - ۱۳ اسفند ۵۸)

و بدین ترتیب مقام ریاست جمهوری "این سوسیالیست رادیکال" (!) که سعی می‌کند دگم‌هایی را که خرده‌بورژوازی بیشتر روی آن تاکید و عمل می‌کند. این دگم‌ها را بیشتر از خمینی و دیگران بشکند و بیشتر از دیگران بر مبارزه طبقاتی واقعی خرده‌بورژوازی متکی شود* با نگرانی از نگرانی زمین‌داران بزرگ فریاد می‌زنند: زنده باد زمین‌داران بزرگ!
د: نطق آقای بنی‌صدر بیان موجز همان متن لایحه قانونی نحوه واگذاری و احیای اراضی است که در تاریخ ۲۵ شهریور ۵۸ تصویب شده و به شکلی که در کیهان ۱۱ اسفند ماه ۵۸ چاپ شده است در شورای انقلاب تصحیح شده است: «به‌طور کلی اراضی به سه قسمت تقسیم می‌شود. دو قسمت که در اختیار دولت اسلامی است قسمت سوم که شامل "اراضی بایر" و "زمین‌های آباد و مزروعی تحت تسلط مالکین بزرگ" است. لایحه قانونی درباره زمین‌های آباد و مزروعی چنین می‌گوید: «در مورد این زمین‌ها اگر شخصاً این افراد به کشاورزی اشتغال داشته باشند با توجه به شرایط اقلیمی و اجتماعی مختلف ایران، تا آن حد به آن‌ها زمین داده شود که خرده‌مالکان آن محل دارند (تعیین و حدود خرده‌مالکان با توجه به عرف محل و به عهده هیئت واگذار کننده می‌باشد). در صورتی که کشت کننده فرد دیگری و واجد شرایط باشد زمین به او واگذار خواهد شد. این گونه متصرفین با توافق می‌توانند اراضی محل دیگری را در مقابل زمین متصرفی خود دریافت کنند» (بخوان همچنان زمین‌دار بزرگ باقی بمانند) «و یا این که اجرت المثل بگیرند» (بخوان زمین‌دار بزرگ به سرمایه‌دار بزرگ تبدیل می‌شود).

و اگر در پایان بیافزائیم که تا کنون همان لایحه تصحیح شده شورای انقلاب هم به اجرا در نیامده است و علیرغم تمایلات "خیرخواهانه" آقای رضا اصفهانی معاون وزارت کشاورزی "تقسیم زمین ابتدا در گنبد و کردستان" در این دو منطقه جنگ و خونریزی بر دهقانان تحمیل شده و دهقانان گنبد را سرکوب کرده‌اند، بار دیگر به همان کلمات مختصر ولی محکم لنین کبیر می‌رسیم که: «اکثریت عظیم دهقانان... به نحوی روشن و رسا اعلام داشته‌اند، مالکیت ملاکان را بر زمین، بی‌عدالتی و یغماگری می‌دانند و حال آن که دولتی که خود را انقلابی و دمکراتیک می‌نامد (و جالب آن که حتی در حرف هم دمکراتیک نمی‌داند، ماه‌هاست دهقانان را سر می‌دواند و با وعده و دفع‌الوقت فریب‌شان می‌دهد.»

* اشاره به پاسخ سؤال اول متن سخنرانی سه‌شنبه ۴ دی ماه ۵۸ "نکاتی درباره کاست حکومتی، فاشیزم و..."

بازسازی نظام سرمایه‌داری وابسته

برخی رفقا بدون توجه به ساخت اقتصادی - اجتماعی و شکل بندی مشخص طبقاتی در جامعه و شرایط مبارزه طبقاتی کنونی، صرفاً با یک مقایسه ساده می‌نویسند: «البته در ایران به علت رشد عمیق سرمایه‌داری وابسته تضادی که امروز بین زیربنای جامعه و روبنای سیاسی آن وجود دارد، بسیار سریع‌تر از کشورهای نظیر مصر حل شود...» (کار شماره ۴۸ - سه تاکتیک خرده‌بورژوازی)

این چنین مقایسه‌ای از اساس نادرست بوده نه تنها تفاوت کیفی بین دو مرحله در تکامل اقتصادی - اجتماعی جامعه یعنی جامعه‌ای با ساخت سرمایه‌داری وابسته و نیمه‌فئودال - نیمه‌مستعمره (فئودال - کمپرادور) را نادیده می‌گیرد، بلکه به شرایط مشخص مبارزه طبقاتی در ایران و این مسئله که قدرت دولتی در دست کدام طبقه است نیز توجهی نمی‌کند. از آنجا که این پروسه در ذهن عده‌ای از رفقا به صورت پروسه رشد سرمایه‌داری دولتی عمل می‌کند و عده‌ای از رفقا به تجربه الجزایر اشاره می‌کنند، بدو باید توضیح دهیم که: اولاً: ساخت جامعه الجزایر در دوران انقلاب نیمه‌فئودال - نیمه‌مستعمره بود و به این دلیل امکان رشدی در جهت گسترش مناسبات سرمایه‌داری و رسیدن به مرحله سرمایه‌داری وابسته به صورت سرمایه‌داری دولتی را پیش رو داشت، در حالی که جامعه ما در مرحله پیشرفته سرمایه‌داری وابسته است و حتی قبل از قیام هم بیش از ۵۰ درصد صنایع در دست دولت وابسته بود.

ثانیاً: ساخت عقب‌مانده الجزایر تهدید پرولتاریای ضعیف را به صورتی جدی و حاد در نمی‌آورد و بدین جهت خرده‌بورژوازی به مراتب فارغ‌تر از وحشت پرولتاریا به انجام اصلاحات مورد نظرش می‌پرداخت، در حالی که در جامعه ما پرولتاریا از نظر کمی بسیار قوی است و بالقوه خطر جدی برای حاکمیت خرده‌بورژوازی است.

ثالثاً: رهبری انقلاب الجزایر خرده‌بورژوازی رادیکال بود و به همین جهت در مبارزه علیه امپریالیسم فرانسه قاطعیت و پیگیری به مراتب بیشتری داشت. به‌خصوص که این رهبری از درون سال‌ها مبارزه قاطع و مسلحانه توده‌ها بالاخص دهقانان بیرون آمده بود. در حالی که رهبری به اصطلاح انقلاب ایران را روحانیت نماینده خرده‌بورژوازی مرفه و سنتی که با بورژوازی سازش کرده بود، در اختیار داشت و قطعاً ناپیگیری و تزلزل به مراتب شدیدتری از رهبری انقلاب الجزایر دارد.

پس دوران شکوفایی اقتصادی به صورت مرحله‌ای تحت عنوان سرمایه‌داری دولتی در کشور ما پیش نخواهد آمد و تغییراتی که پس از قیام در ترکیب سرمایه (دولتی و خصوصی) پیش آمد، تغییری کمی بود (اکنون بیش از ۷۰ درصد واحدهای تولیدی و همه سرمایه‌های بانکی زیر کنترل دولت است) و نه کیفی، و دولت از همان ابتدا در جهت بازسازی نظام سرمایه‌داری وابسته حرکت کرده است.

همچنان که قبلاً نیز اشاره شد، آقای بازرگان در ۲۶ فروردین ماه ۵۸ گفت: «کارخانجات هم سه دسته است که کارخانجات دولتی، بخش خصوصی متوسط و کوچک و بعد کارخانجات بخش خصوصی به مقیاس بسیار بزرگ و وسیع، که یکبار دیگر هم در یک سخنرانی به آن اشاره کردم. این دسته سوم اولاً مالکین و صاحبان سرمایه‌ها رفته بودند و نیستند و پول را هم برده‌اند و برای ما ارث بدهکاری و زحمت گذاشته‌اند. این‌ها را البته به دو دلیل نمی‌توان نادیده گرفت، اولاً: دستگاه‌های تولیدی مملکت هستند که اقتصادی

کشاورزی، صنعت و تجارت مملکت وابسته به آن‌هاست، نمی‌شود این سرمایه بزرگ را که حال از هر راهی جمع شده چون در داخل مملکت هستند خوابانید. اولین مسئله این بود که سر و سامان و سرپرستی را برای این دستگاه‌ها بدست بیاوریم و سر جای‌شان بگذاریم که این البته در عرض یک ماه انجام شده و خیلی از آن‌ها راه افتاده و حتی الان هم از ایران ناسیونال اتومبیل بیرون می‌آید و هم از آن مجتمع بزرگ اهواز کارخانجات رضایی، آنهم وارد کار تولیدی شده است.»

عملکرد دولت بازرگان در این مورد آن قدر واضح و روشن است که در این مختصر بیش از این بدان نمی‌پردازیم. بلکه توجه‌مان را تا حدودی که مقدور است به دوره دوم یعنی پس از اشغال سفارت و حاکمیت شورای انقلاب معطوف می‌کنیم:

علیرغم تغییر و تحولاتی که در بالا و پس از اشغال سفارت آمریکا به وجود آمد و درگیری‌های حادی را در درون حاکمیت به وجود آورد، و خرده‌بورژواهای درون آن توانستند به پشتوانه‌ی مبارزات توده‌ها، "گذشت‌هایی" به نفع "قشر فوقانی" خرده‌بورژوازی به دست آورند، و به مبارزه دیپلماتیک علیه آمریکا ابعاد قابل توجهی بدهند، اما در زمینه صنعتی و پایه اساسی وابستگی کشور حتی به آمریکا (وابستگی اقتصادی) نه تنها اقدامی مثبت انجام نشده - حتی اقدام به قطع رابطه نیز از طرف دولت آمریکا صورت گرفت - بلکه همان راه رفته توسط کابینه بازرگان را ادامه دادند (این که امپریالیسم آمریکا در این موقعیت چه‌ها کرد این‌جا مورد نظر ما نیست) و حتی اقدامات مستقیم کارگران و دیگر زحمتکش‌ان در جهت مصادره و ملی کردن سرمایه‌های آمریکایی و دیگر امپریالیست‌ها را محکوم کردند و دستاوردهای آن را مورد تهاجم قرار دادند و مثلا هنوز ملی شدن سرمایه‌های آمریکایی در شرکت سد کوسد ایران، شرکت فلور، استارلاین و... را نپذیرفته‌اند.

بعلاوه علیرغم وجود اتوپسیسم خرده‌بورژوازی در نوشته‌های سابق آقای بنی‌صدر وزیر دارایی و اقتصاد، از بعد از اشغال سفارت و تکیه‌زدن بر مسند ریاست جمهوری، همان سیاست بازسازی نظام سرمایه‌داری وابسته (در صنعت و نیز در نهادهای مشخص آن ارتش، پلیس و ژاندارمری) تعقیب می‌شود. منتها این بار تحت عنوان وزیر شعار "نه شرقی نه غربی" که نشخوار یک ساله حزب فراگیر جمهوری اسلامی (!) بوده است و نیز بر مبنای تزارتجاعی و غیر طبقاتی "سه جهان" یعنی توسل به کشورهای "جهان دوم"، و اتکای به آن‌ها، به عبارت دیگر توسل و اتکاء به امپریالیست‌های درجه دوم یعنی اروپای غربی و ژاپن و غیره «خصوصا این که ژاپنی‌ها هیچوقت نه بر ما مسلط بوده‌اند و نه خواسته‌اند که مسلط باشند.»*

در این راه آقای بنی‌صدر گوی سبقت را از آقای بازرگان هم ربوده است. به طوری که در دوم بهمن ماه اعلام شد که به هم‌فکری بنی‌صدر "قانون تسهیلات مالی برای کارآئی بیشتر واحدهای صنعتی" را به صورت "ماده‌ی واحده" ای از تصویب شورای انقلاب گذارنیده‌اند (۱۹ دی ۵۸) و بدین ترتیب همه‌گونه تسهیلات برای واردات مواد خام، وسایل یدکی و دیگر

* انقلاب اسلامی شنبه ۲۵ اسفند ۵۸ مصاحبه بنی‌صدر با روزنامه ژاپنی "آساهی شیمبون" وی در ادامه گفته است: "مردم ژاپن باید بدانند که ما آسیایی هستیم و به عنوان ملت‌های آسیایی اگر برای خارج شدن از سلطه قدرت‌ها و ابر قدرت‌ها زمانی مناسب باشد آن زمان رسیده است. ما منابع عظیمی در اختیار داریم که اگر با هم همکاری و همدلی داشته باشیم می‌توانیم هم استقلال داشته باشیم و همه پیشرفت سریع" (همه جا تاکید از ماست)

ماینحتاج "واحدهای تابعه و وابسته به سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و کلیه واحدهایی که توسط مدیران و یا ناظران منتصب دولت اداره می‌شوند" فراهم آورده‌اند، و دروازه‌ها را به روی کالاهای امپریالیستی گشودند.

۱- آن قسمت از بدهی موسسات مشمول... که سر رسیدن آن تا این تاریخ فرا رسیده و هنوز تمدید نشده است و یا این که تا پایان سال جاری فرا می‌رسد، به تشخیص و توصیه وزارت صنایع و معادن می‌تواند تا انجام سر حسابرسی که مدت آن از پایان سال ۵۹ تجاوز نخواهد کرد با حداکثر تسهیلات ممکن تمدید شود.

۲- برای تامین هزینه‌های جاری موسسات مذکور در بند یک، بانک می‌تواند در حد جریان نقدی شرکت به تشخیص و اعلام وزارت صنایع و معادن، اعتبار به صورت تنخواه‌گردان برای مدت یک سال با توفیق و ثانی مورد قبول در اختیار موسسه قرار دهد و اگر موسسه وثایق قابل قبول نداشته باشد بانک می‌تواند سفته شرکت را به عنوان وثیقه دریافت دارد.

۳- به منظور گشایش در کار صنایع تولیدی کشور بانک‌ها تسهیلات لازم برای ورود مواد اولیه و لوازم یدکی و سایر کالاهای ضروری مورد نیاز صنایع کشور قائل شوند... در مورد کالاهای که مشمول ودیعه نمی‌باشد بانک باید اعتبار اسنادی را بدون اخذ سپرده پیش پرداخت افتتاح نماید..."

در ادامه قانون بی‌توجهی نسبت به ماده ۱۴۱ قانون تجارت و استفاده از اعتبارات بانک مرکزی در صورت کمبود نقدینه بانک‌ها را مجاز دانسته است و بالاخره "با تصویب این قانون وزارت صنایع و معدن جایگزین شورای اعتبارات... خواهد شد" و بدین ترتیب دست وزارت صنایع و معادن کاملاً باز شد که برای دست و دل‌بازی تمام، دروازه‌های کشور را به روی کالاهای امپریالیستی بگشاید.

البته قانون "کلیه کارکنان بانک‌ها را" مکلف "می‌داند" مفاد قانون را دقیقاً رعایت نموده و همکاری و تشریک مساعی لازم را در جهت استقرار نظام تولیدی "بخوان سرمایه‌داری (وابسته) بجای نظام مصرفی معمول دارند." تا مبدا مخالفان این سیاست‌های "ملی!" (و ضد امپریالیستی!) موانعی در راه تلاش‌های مثبت و مفید و سازنده آقایان به وجود آوردند.

باید خاطر نشان ساخت که این سیاست از مدت‌ها قبل به اجرا درآمده بود و همان طور که در قسمت "احیای تولیدی خرد" اشاره شد چهار میلیارد ریال وام برای این هزینه‌ها (از ۸۰ میلیارد ریال اعتبار تخصیص یافته) پرداخت شده است. بعلاوه در همان روز تصویب این ماده (۲ بهمن ماه) ماده واحده دیگری به تصویب شورای انقلاب می‌رسد که مبلغ ۳ میلیارد ریال در اختیار شرکت‌های تولیدکننده محصولات مختلف پودر لباس‌شوئی قرار می‌گیرد، با این قید که "این اعتبار صرفاً بایستی به مصرف وارد کردن مواد اولیه مربوط به تولید پودرهای مختلف لباس‌شوئی برسد." و اگر در نظر بگیریم که مجری این طرح‌های وارداتی آقای صدر وزیر بازرگانی است که قبلاً مدیر شرکت کیسانز (شرکت واردکننده مواد اولیه گروه صنعتی خسروشاهی که تولیدکننده مواد پاک‌کننده است) بوده، ماهیت این چنین اقداماتی بیشتر روشن می‌شود و به روشنی عیان می‌گردد که چگونه حاکمیت موجود عملاً در جهت بازسازی نظام سرمایه‌داری وابسته گام برمی‌دارد.

تضادهای درونی هیئت حاکمه

پس از واژگون شدن حکومت شاه، آیت‌الله خمینی، "شورای انقلاب" و "دولت موقت" با بازرگان را به عنوان عالی‌ترین ارگان‌های تصمیم‌گیرنده و اجرائی به توده‌ها معرفی نمود. با توجه به آنچه که در بخش‌های قبل گفته شد علیرغم فعل و انفعالات گوناگون در حاکمیت سمت‌گیری طبقاتی و مضمون سیاست‌های آن در یک سال گذشته موید ماهیت بورژوازی آنست.

پیش از آن که بیشتر راجع به آنچه که درباره‌ی ماهیت و خصلت حاکمیت کنونی مطمح نظر است را، توضیح دهیم، لازمست ابتدا نظری به تحلیل لنین از ماهیت طبقاتی قدرت حاکمه دولت موقت در روسیه پس از انقلاب فوریه بیان‌دازیم و معیارها و متد لنین و روش او را در تعیین خصلت و ماهیت دولت دریابیم. لنین در تزه‌های آوریل در بررسی ماهیت دولت موقت می‌نویسد:

«حکومت جدید بورژوازی لووف و شرکاء کوشید بارومانوف‌ها در باره‌ی احیاء سلطنت در روسیه به مذاکره پردازد، و به مذاکره پرداخت. این حکومت، در حالی‌که نیت خود را پس پرده جملات انقلابی پنهان می‌دارد هواداران بساط کن را به مقام‌های حساس می‌گمارد. این حکومت می‌کوشد تا تمام دستگاه ماشین دولتی (ارتش، پلیس و دستگاه اداری) را حتی‌المقدور با اصلاحات کمتری به بورژوازی تسلیم نماید.

حکومت جدید هم‌اکنون دست به کار این شده است که بهر وسیله‌ای شده از اقدام انقلابی به عملیات توده‌ای و تصرف قدرت از پائین به توسط مردم - که یگانه تضمین موفقیت‌های واقعی انقلاب است - جلوگیری نماید. این حکومت موعده فراخواندن مجلس موسسان را تاکنون حتی معین هم نکرده است. این حکومت دست به ترکیب زمین‌داری اربابی که پایه مادی تزاریسیم فنودال را تشکیل می‌دهد نمی‌زند. حتی فکر این را هم نمی‌کنند که عملیات بنگاه‌های انحصاری مالی، بانک‌های بزرگ، سندیکاها و کارتل‌های سرمایه‌داران و غیره را واری کند، اعمال آن را برملا سازد و آن‌ها را تحت کنترل خود گیرد.

عمده‌ترین مقامات وزارتی که دارای اهمیت قطعی است در حکومت جدید (وزارت کشور، وزارت جنگ، یعنی فرماندهی بر ارتش و نیز پلیس و دستگاه اداری و کلیه‌ی دستگاه ستم‌گری بر توده‌ها) به سلطنت‌طلبان علنی و طرفداران زمین‌داری بزرگ اربابی تعلق دارد. به کادت‌ها، به این جمهوری‌طلبان دیروزی، به این جمهوری‌طلبانی که علیرغم میل خود جمهوری‌طلب بودند، مقام‌های فرعی واگذاری شده که رابطه مستقیم با فرماندهی بر مردم و بر دستگاه قدرت دولتی ندارد. آ. کرنسکی، ایضا سوسیالیست که نماینده تروودیک‌هاست به جز تخدیر هشیاری مردم و انحراف توجه آنان به کمک عبارت پرسروصدا هیچگونه نقش دیگر بازی نمی‌کند. نظر به کلیه‌ی این علل حکومت جدید بورژوازی حتی در رشته سیاست داخلی نیز شایسته هیچگونه اعتمادی از طرف پرولتاریا نبوده و پشتیبانی پرولتاریا از آن بهیچوجه جایز نیست.» (لنین - تزه‌های آوریل - تاکید از ماست)

لنین در اینجا به نحو درخشان‌ی نشان می‌دهد که چگونه باید ماهیت طبقاتی دولت و طبقه‌ای که قدرت دولتی را در اختیار دارد، تعیین نمود. آثار لنین در فاصله دو انقلاب روسیه حاکی از آنست که او در تعیین ماهیت طبقاتی حکومتی که جانشین حکومت تزاری شده، سطح تکامل و نیازهای رشد مبارزه طبقاتی و چگونگی پاسخ‌گویی حکومت جدید بدان‌ها و نیز چگونگی برخورد قدرت جدید دولتی نسبت به دستگاه کهنه دولتی را، اساس تحلیل خویش

قرار می‌دهد اما پس از پرداختن به آن در اهمیت تعیین ماهیت دولت باید گفت لنین در رساله‌ای تحت عنوان "در اطراف شعارها" خاطر نشان کرد که: «مردم قبل از همه و بیش از همه باید از حقیقت آگاه باشند و بدانند که قدرت دولتی عملاً در دست کیست. باید تمام حقیقت را به مردم گفت...» اما متأسفانه امروز شاهد آنیم که رفقای از ما، ضمن این که می‌نویسند: «خرده‌بورژوازی اهرم‌های اصلی قدرت را به‌دست بورژوازی لیبرال سپرده»، ادعا می‌کنند که «وجه غالب! حاکمیت خرده‌بورژوازی است» و به طور کلی در تعیین این مسئله که "قدرت واقعی دولت" در دست کدام طبقه است سرگردان مانده‌اند و قادر به پاسخ‌گویی صریح و روشن به این مسئله اساسی انقلاب نیستند. جالب است که بگوئیم در مواردی این رفقا، سازش بین نمایندگان خرده‌بورژوازی و بورژوازی را می‌پذیرند، اما سازش‌کاری نمایندگان خرده‌بورژوازی و سپردن قدرت دولتی به دست بورژوازی توسط آنان را ناشی از ناآگاهی و عدم بلوغ آگاهی طبقاتی* و وجود پاره‌ای دگم‌های کهنسال روحانیت خط امام می‌دانند. و به این طریق در توجیه سیاست پیشنهادی خود: از کمونیست‌ها می‌خواهند که با تأیید وجه غالب حاکمیت منتظر بلوغ آگاهی طبقاتی خرده‌بورژوازی و یا دقیق‌تر بگوئیم، نمایندگان سیاسی خرده‌بورژوازی - باشند! لنین در این مورد، در رساله فوق‌الذکر به مطلب جالب و بی‌نهایت آموزنده‌ای اشاره می‌کند او می‌نویسد:

«ماهیت قضیه در اینست که پیروزی بر این صاحبان جدید قدرت دولتی فقط از عهده‌ی توده‌های انقلابی مردم ساخته است که شرط جنبش آنان تنها رهبری شدنشان از طرف پرولتاریا نبوده، بلکه روی برگرداندن از احزاب اس.ار و منشویک نیز که به اهداف انقلاب خیانت ورزیده‌اند می‌باشد. کسی که اخلاقیات خرده‌بورژوازی را در سیاست وارد می‌نماید استدلالش چنین است: به فرض این که اس.ارها و منشویک با پشتیبانی از کاوانیاک‌ها که پرولتاریا و گردان‌های انقلابی را خلع سلاح نمودند مرتکب "اشتباه" هم شده باشند، باز باید به آن‌ها امکان داد اشتباه خود را "رفع نمایند" و فرصت رفع "اشتباه" را برای آن‌ها "دشواری ساخت" باید گرایش خرده‌بورژوازی متزلزل را به سوی کارگران تسهیل نمود. چنین استدلالی اگر فریب نوین کارگران نباشد چیزی جز ساده‌لوحی کودکانه یا به‌طور ساده سفاقت نخواهد بود. زیرا گرایش توده‌های خرده‌بورژوازی به سوی کارگران فقط و فقط در صورتی می‌بود که این توده‌ها از اس.ارها و منشویک‌ها روی بر می‌تافتند. احزاب اس.ار و منشویک اکنون فقط در صورتی می‌توانند اشتباه خود را رفع نمایند که تسره‌تلی و چرنف و دانوراک‌ی تین‌کف را دستیار جلادان اعلام دارند. ما کاملاً و بدون چون و چرا طرفدار چنین "رفع اشتباهی" هستیم...»

در اینجا لنین بخوبی نشان می‌دهد، که سازش نمایندگان خرده‌بورژوازی با بورژوازی ضد انقلابی هرچه باشد، آگاهانه یا ناآگاهانه، از روی حسن‌نیت یا سوء نیت، در ماهیت امر تأثیر ندارد، اما نویسندگان "سیاست نوین امپریالیسم و..." "سه تاکتیک در برخورد خرده‌بورژوازی" در تحلیل خود بیش از هر چیز بر ناآگاهی نمایندگان خرده‌بورژوازی در سازش با بورژوازی اصرار می‌ورزند و از این طریق بخش غالب حاکمیت را خرده‌بورژوازی و انقلابی اعلام کرده و از سازش برداشت نادرستی را ارائه می‌دهند. این‌ست نمونه‌های بارزی از وارد نمودن "اخلاقیات خرده‌بورژوازی" در سیاست ما.

* اشاره ما به مقاله "سه تاکتیک در برخورد با خرده‌بورژوازی" مندرج در "کار" است.

آن‌ها که به‌جای تحلیل عینی از خصلت و ماهیت و جایگاه هر یک از طبقات در جامعه پایه‌های "استدلال" خود را بر "ناآگاهی" حماقت یا بلاهت و "دگم‌های کهنسال" به چنگ انداخته‌گان امروزی قدرت استوار می‌سازند، فرسنگ‌ها از مارکسیسم و اسلوب تحلیل ماتریالیزم دیالکتیکی و تاریخی دور شده‌اند.

ذکر یک نکته اساسی در اینجا لازم و ضروری به نظر می‌رسد و آن این‌که نقل عباراتی از آثار لنین مربوط به فاصله دو انقلاب روسیه نباید این توهم را پدید آورد که گویا وضعیت کنونی جنبش ما، کپییه موقعیت جنبش انقلابی روسیه در فاصله دو انقلاب است. به هیچ‌وجه! اگر در آنجا پس از انقلاب دمکراتیک فوریه و حوادث ژوئیه، توازن و آرایش قوای طبقاتی به نفع یک انقلاب دمکراتیک سوسیالیستی تغییر کرد، اما در اینجا، هم به دلیل عینی یعنی عقب‌ماندگی و درجه پائین تکامل نیروهای مولده و مناسبات سرمایه‌داری ناشی از وابستگی به اردوگاه امپریالیسم و هم از نظر ذهنی یعنی سطح نازل آگاهی و تشکل نیروهای طبقات انقلابی، هدف استقرار جمهوری دمکراتیک توده‌ای و نه جمهوری سوسیالیستی به مثابه استراتژی پرولتاریا در فاز اول تکامل جنبش باقی می‌ماند. ذکر نقل قول‌های مذکور از جانب ما، تنها اعتقاد ما به ارزش‌های تئوریک، گفتارهای لنین در بیان چگونگی سازش نمایندگان خرده‌بورژوازی با بورژوازی و جدائی آنان از پایگاه طبقاتی‌شان را نشان می‌دهد، گفتیم که روش لنینی در تعیین ماهیت طبقاتی حکومت، عبارتست از تعیین سطح تکامل و نیازهای رشد مبارزه طبقاتی و چگونگی پاسخ‌گویی حکومت جدید بدان‌ها و نیز عبارت از شیوه برخورد قدرت جدید دولتی نسبت به دستگاه کهنه‌ی دولتی است.

حال با توجه به توضیحات بالا، و آنچه که در گذشته راجع به ماهیت بورژوازی سیاست‌ها و سمت‌گیری طبقاتی حاکمیت کنونی اظهار کرده‌ایم اضافه می‌کنیم که، نخست این مسئله را باید روشن نمائیم که قدرت واقعی دولتی و عمده‌ترین مقامات که دارای اهمیت اساسی هستند، در دست چه کسانی است ابتدا از سازمان نظامی دولت شروع کنیم: هم اکنون بنی‌صدر این نماینده هوشیار و آگاه بورژوازی، به توسط خمینی و فرمان اخیر او، به فرماندهی کل قوای حکومت منتسب می‌گردد.^۱ بعد از او، چمران به عنوان وزیر دفاع در راس نیروهای نظامی قرار گرفته است و سپس شادمهر رئیس ستاد ارتش، فلاحتی رئیس و فرمانده نیروی زمینی، باقری فرمانده نیروی هوایی و... قرار دارند.

عناصر مذکور مهره‌های بورژوازی وابسته به امپریالیسم، در دستگاه نظامی دولت هستند. از این‌رو شکل سازمانی و محتوای سیاست حاکم بر ارگان‌های مذکور، حفظ و دفاع از منابع بورژوازی وابسته و در نتیجه کشتار مردم و سرکوب جنبش دمکراتیک - ضدامپریالیستی خلق‌های ایران است. بدین‌سان ملاحظه می‌گردد که در تعیین و پیشبرد سیاست‌های اصلی، در ارگان‌های نظامی دولت، اعم از ارتش و پاسداران بورژوازی دارای هژمونی است. کمیته‌های امام، گرچه ارگانی است که در جریان قیام و پروسه بعد از آن شکل گرفته و نقش موثری در واژگونی حکومت شاه و سرکوب مهره‌های آن، بازی کرده است^۲، لکن دقیقاً به علت سازش رهبران خرده‌بورژوازی امروز عملاً و عمدتاً به نهاده‌های سرکوبی همچون شهربانی مبدل گشته است. این امر در مورد سپاه پاسداران نیز با وضوح تمام صدق می‌کند.

۱- قبل از بنی‌صدر نیز خمینی تنها به طور صوری فرمانده کل قوای مسلح بود در حالی که عملاً فرماندهی قوای مسلح به دست نمایندگان بورژوازی نظیر فرماندهان ارتش و چمران و... قرار داشت.

۲- به همین سبب و نیز به علت میزان نفوذ مذهب در میان توده‌ها، کمیته‌ها و پاسداران نسبت به ارتش از پشتیبانی مردم در بسیاری از نقاط ایران، برخوردارند.

اگر حتی اکثریت عناصر تشکیل دهنده این "سپاه" برخاسته از میان توده‌های مردم بدانیم، باز آنچه که تعیین کننده است، ماهیت و عملکرد چنین ارگانی است، به سخن دیگر عامل تعیین کننده و اساسی، رهبری و سیاست حاکم بر آن می‌باشد. اگر قرار بود صرفاً با تکیه بر جمع ریاضی عناصر تشکیل دهنده یک نیرو ماهیت آن را تعیین نمود، در آن صورت حزب بورژوایی کارگر انگلستان که بسیاری از کارگران را درون خود متشکل کرده است، حزب پرولتاریای می‌بود و یا آن که ارتش ضد خلقی جمهوری اسلامی نیز تفاوتی با ارتش خلقی نداشت، که البته واضح است که چنین نیست. مارکسیست‌ها، در ارزیابی پدیده‌ها و از جمله پدیده‌های اجتماعی، اجزاء را جدا از کلیت آن بررسی نمی‌نمایند. درک دیالکتیکی از ارتباط متقابل و ارگانیک جزء و کل در این مورد اساس است. بنابر این اگر بخواهیم از متدولوژی تحلیل مارکسیستی منحرف نشویم، باید بگوئیم که کمیته‌ها و سپاه پاسداران نیز تحت فرماندهی و رهبری رئیس جمهور^۱ و وزیر دفاع و شورای انقلاب است، ایدئولوژی و سیاست حاکم بر آن، ضد توده‌ای و عمدتاً در خدمت بورژوازی است. این نیروی نظامی سرکوبگر، تحت پوشش اسلام، به قصد سرکوب جنبش توده‌ای و نیروهای مترقی تربیت و سازماندهی می‌شوند. این نیروها نه در مقابل بلکه عمدتاً در کنار ارتش ضد خلقی قرار گرفته‌اند. بلکه برعکس در خدمت بورژوازی و در جهت سرکوب نیروهای خلقی و مردم زحمتکش ما قرار داشت و خواهند داشت.

این‌ها واقعیاتی هستند که روند سیاست و اقدامات ارگان‌های مذکور در یک سال گذشته آن را به روشنی نشان داده و به ثبوت رسانده‌اند. اما متأسفانه، رفقائی که چشم خود را بر این واقعیات بسته و یا قادر به درک آن نبوده‌اند، امروز به نفع چنین ارگان‌هایی به تبلیغ و تمجید پرداخته و چنین ادعا می‌کنند: «امپریالیزم آمریکا می‌کوشند با تاکید و تبلیغ روی خط کمونیزم و مشخصاً با مطرح کردن خطر سرخ از ناآگاهی و عقب‌ماندگی خرده‌بورژوازی به نفع تحکیم پیوند با بورژوازی و جلب اعتماد بیشتر وی نسبت به بورژوازی بهره‌برداری کند. وقتی به لیست اعضاء کابینه بازرگان و وضعیت ارتش نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که "طرح سوم"^۲ جرج‌بال با موقعیت بسیار پیاده شده است منتهی یک هست و آن این که نهادهای خود جوشی از دل انقلاب بیرون زده است که اساساً کابینه و دستگاه دولتی را به هیچ می‌گیرد. شوراها کارگری و کارمند، کمیته‌های محلی و قدرت مسلح غیررسمی همان ژ ۳-هایی که بازرگان می‌گوید تا وقتی که در دست مردم باشد بند روی بند نمی‌ماند، فرصت نمی‌دهد آشی را که آقای جرج‌بال پخته بعد آقای بازرگان بخورد توده‌های قیام کننده بدهد. آمریکا بسیار افسوس خود از این که چگونه با عدم تشخیص در موقعیت و تلاش برای حفظ رژیم شاه او را در جلوگیری از قیام توده‌ای ناتوان ساخت و بخش عمده‌ای از قدرت را به خارج از دستگاه "رسمی" پرتاب کرد. قدرتی که این بار کاملاً ماهیتی خرده‌بورژوازی یافته بود.» (سیاست امپریالیزم آمریکا و حاکمیت سیاسی نوین در یک سال گذشته، کار شماره ۴۷ صفحه ۸)

نویسنده سطور بالا، با زیرکی خاص و اسلوب‌های تحلیل ماوراء طبقاتی مرز میان "شوراهای کارگری و کارمندی" واقعی، به عنوان نهادهای توده‌ای - دمکراتیک را از یک

۱- درباره ماهیت بورژوا - فرمیستی بنی‌صدر بعداً صحبت خواهیم کرد.

۲- لازمه به یادآوری است که جرج‌بال در طرح سوم خود ترکیب طبقاتی "ارگان سازش" کنونی را مد نظر داشت.

سو، و "کمیته‌های محلی و قدرت مسلح غیر رسمی" به عنوان بخشی از نیروهای مسلح که در کنار قدرت مسلح بورژوازی قرار دارند را از سوی دیگر مخدوش می‌کند. علاوه بر این "کمیته‌های محلی و قدرت مسلح غیر رسمی" (که منظور از آن تلویحاً همان سپاه پاسداران و کمیته‌ها است) را با قدرت مسلح توده‌ای یا "همان ژ ۳-هائی که بازرگان می‌گوید تا وقتی در دست مردم باشد بند روی بند نمی‌ماند" یکسان می‌داند! به اعتقاد ما، رفقائی نظیر نویسنده‌ی مطالب مذکور هیچ‌گاه قادر به درک ماهیت تضادهای موجود در حاکمیت نبوده و از همین رو عملاً نه توهمات خوش‌بینانه نسبت به حاکمیت و ارگان‌های نظیر پاسداران، در میان توده‌ها دامن می‌زنند. تئوری مارکسیستی دولت می‌آموزد - و همینطور لنین به‌خصوص در "دولت و انقلاب" تاکید خاصی بر آن دارد- که به طور کلی ارگان‌هایی که در هنگام قیام، توده را برای اعمال اراده و اقدام مستقل تاریخی در خود متشکل نموده‌اند، اگر بخواهند همچنان به منزله ارگان‌های اعمال اراده توده‌ای باقی به مانند (با هر ایدئولوژی و سیاست مسلط بر آن دمکراسی پرولتری یا دمکراسی خرده‌بورژوازی) به ناگزیر در طول تاریخ به اشکال بی‌نهایت متنوعی خود را می‌نمایانند. اما ویژگی مشترک ارگان‌های اعمال قهر توده‌ای علیرغم اشکال گوناگون آن همواره و به ناچار به صورت ارگان‌های مسلح خود گردان توده‌ای بازتاب می‌نمایند. اما این تئوری اکنون در جنبش کمونیستی ایران دچار تحریفات آشکاری می‌گردد. در شرایط کنونی جامعه ایران، باید به کلی دست از مارکسیسم شسته و یا به کودکی و ساده‌انکاری مفرط دچار شده باشیم که ارگان‌هایی نظیر کمیته‌ها و سپاه پاسداران که بنا گزیر در پروسه بعد از قیام به صورت دستجات مسلح خاص جدا شده از توده‌ها درآمده‌اند را "کمیته‌های محلی و قدرت مسلح غیر رسمی همان ژ ۳-هائی که بازرگان می‌گوید تا وقتی در دست مردم باشد بند روی بند نمی‌ماند"^۱ بدانیم! اگر عناصری از کمیته‌ها و سپاه پاسداران در اینجا و آنجا دارای عملکردهای مترقی و انقلابی نیز بوده‌اند، این نه دلیل ماهیت انقلابی کمیته‌ها و سپاه پاسداران به طور کلی بلکه عموماً دلیل عدم انسجام کامل آن‌ها با دیگر ارگان‌های سرکوب و به علت ترکیب ناهمگون و وجود بقایای برخی گرایشات ضعیف مترقی درون آن‌ست. ارگان‌های مذکور اساساً جز در قالب ابزار سرکوب بورژوازی وابسته نمی‌توانند باقی به‌مانند و رشد و تحکیم یابند. تضاد بین ارتش، ژاندارمری و شهربانی از یک سو، کمیته‌ها و سپاه پاسداران از سوی دیگر. نه تضادی اساسی بین اردوی ضد انقلاب و اردوی انقلاب، بلکه نهایتاً تضادی فرعی در اردوی ضد انقلاب است. ارتش در یک پروسه طولانی به مناسب‌ترین شکل توسط بورژوازی سازماندهی شده و علیرغم ضربات ناشی از قیام و موج اعتراضات پرسنل انقلابی قادر به اجرای هماهنگ وظایف خویش است. حال آن که سپاه پاسداران بدلیل شرایط و پروسه شکل‌گیری ویژه‌اش هنوز دارای عملکردهای همگون و سیستماتیک نیست. اشتباه بزرگ این رفقا در آن‌ست که گمان می‌کنند بورژوازی لیبرال با موجودیت کمیته‌ها و سپاه پاسداران به‌طور کلی مخالفند، در حالی که چنین ارزیابی از مسئله، از ریشه خطاست. تجربه یک سال گذشته که در زمینه بازشناسی تضادهای موجود در حاکمیت، فاکتوری اساسی است، به وضوح صحت این گفته را نشان داد که "لیبرال‌ها" اساساً نه با موجودیت ارگان‌های مذکور بلکه با شیوه اداره و رهبری و پراکندگی موجود در این ارگان‌ها مخالفند. آن‌ها نه تنها

^۱ - سیاست امپریالیزم امریکا و حاکمیت سیاسی نوین...

خواستار اعمال مرکزیت قوی بورژوازی^۱ در ارگان‌های مذکورند بلکه طالب سازماندهی هرچه سریع‌تر ارگان‌های قدرت دولتی و حذف امتیازات ویژه مذهبی در دستگاه حاکمه و به خصوص سیستم نظامی دولت می‌باشند.

اکنون طیف بورژوازی لیبرال علیرغم تضادهای خود با سردمداران حزب جمهوری اسلامی نظیر بهشتی، خامنه‌ای، رفسنجانی...^۲، امیدوارند که بنی‌صدر با به دست گرفتن فرماندهی کل قوای مسلح و جلب پشتیبانی همه جانبه خمینی، تضادهای جناح‌های مختلف حاکمیت را در شرایط بحران حاکم بر جامعه، تخفیف داده و قادر به از بین بردن قدرت‌های چند گانه و یا بهتر بگوئیم رفع مراکز چند گانه فرماندهی و رهبری در ارگان‌های نظامی دولت گردد و روند مبارزه علیه گرایش‌ات "هرج و مرج طلبانه" و "آنارشستی" را که با نظم بورژوازی متناقض می‌باشد، با ایجاد ارتباطات متقابل و منظم با مرکزیت منسجم و فرماندهی واحد دلخواه بورژوازی، به اتمام رساند. علاوه بر آن اکنون خصوصیت چند مرجعی مذهبی در اسلام و تشیع، علیرغم موقعیت خمینی در میان آنان، به منزله مانعی هرچند فرعی در انجام سریع این "وظیفه مقدس بورژوازی" برای لیبرال‌ها به شمار می‌آید. وجود آمیزه‌ای از تضادهای گوناگون در بین جناح‌های مختلف روحانیت و وابستگان نزدیک آنان، موجب استمرار وجود نظام شبه ملوک‌الطوایفی در سازمان و تشکیلات کمیته‌ها و تا حدودی سپاه پاسداران گردیده است.

ویژگی دولت کنونی خصلت مذهبی آنست در حالی که دولت مذهبی ویژگی جامعه فنودالی و پیش از سرمایه‌داری‌ست. ولی این بدان معنا نیست که طبق تعاریف کلاسیک بخواهیم نتیجه بگیریم که دولتی با چنین خصوصیتی الزاما باید متعلق به یک جامعه فنودالی باشد. رقابت یکی از ویژگی‌های جامعه سرمایه‌داری‌ست، اما مذهب به عنوان امتیازی در دولت با آن در تقابل دائمی است. ظهور امپریالیسم به مثابه مرحله خاصی از سرمایه‌داری تغییرات را در پاره‌ای از خواص اساسی سرمایه‌داری ایجاد نمود.

«آنچه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه اساسی دارد عبارتست از تبدیل رقابت آزاد سرمایه‌داری به انحصارهای سرمایه‌داری، رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه‌داری یا به‌طور کلی تولید کالایی است، انحصار مستقیما نقیض رقابت آزاد است... در عین حال انحصارها که از درون رقابت آزاد پدید می‌آیند، این رقابت را از بین نبرده بلکه مافوق آن و به موازات آن زندگی می‌نمایند»^۳ به همین جهت و به لحاظ وابستگی ساخت اقتصادی سیستم سرمایه‌داری وابسته ایران به انحصارات امپریالیستی و خصلت ارتجاعی بورژوازی وابسته، به‌خصوص در شرایط بحران جهانی، امپریالیسم وضعیتی را پدید آورده است که انعکاس آن در روبنای سیاسی و ساختار دولت، حیات مذهبی را ممکن می‌سازد.

با این وجود امر فوق‌الذکر بیان ناهماهنگی و ناهمگونی زیربنا و روبنا سیستم سرمایه‌داری وابسته کنونی ایران است. رشد این تضاد به بحران دستگاه حاکمه دامن می‌زند، بدون آن که ماهیت آن را دگرگون سازد. در چند ماه اخیر، نادیده انگاشتن پاره‌ای "دگم‌های" مربوط به اختیارات ولایت فقیه مصوب مجلس خبرگان از جانب خمینی، نشانه تعدیل دولت مذهبی در حکومت جمهوری اسلامی است. عدم کارائی لازم حزب جمهوری اسلامی در زمینه اداره

^۱ - اخیرا بنی‌صدر طرحی به منظور ادغام کمیته‌ها در شهربانی، به شورای انقلاب ارائه داده است.

^۲ - به قول لنین تضاد میان فراکسیون‌های بورژوازی تضاد بر سر "پرسپ‌های سیاسی" است.

^۳ - امپریالیسم به‌مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - لنین - صفحه ۴۲۴.

امور دولت چه از نظر تخصصی و فنی و چه از نظر سیاسی به‌خصوص در شرایط بحرانی جامعه از یک سو و لزوم حفظ اتوریت‌های روحانیت و هاله تقدس مذهبی آنان که اینک بهمیزان زیادی در اذهان توده‌ها فرو می‌ریزد، از سوی دیگر روند فوق‌الذکر را تشدید می‌کند. با این وجود، تعدیل دولت مذهبی هیچ‌گاه به‌مفهوم نفی مذهب دولتی و نفی مقام دولتی مذهب اسلام و تشیع در جمهوری اسلامی ایران نمی‌تواند باشد. این تضادها با شدت و ضعف‌هایی به‌مثابه یکی از تضادهای درون حکومت جمهوری اسلامی باقی خواهد ماند. اینک تضادها و مسائل لاینحل درون حاکمیت تنها با اتوریت خیمینی آن هم به‌طور موقت رفیع می‌گردد. وجود اتوریت و نفوذ خیمینی می‌تواند ضامن قابل اعتمادی در حل و فصل بسیاری از مسائل در تجدید سازماندهی نیروهای مسلح دولتی برای بورژوازی باشد. با این وصف باید تاکید کنیم که تضادهای درون روحانیت و انعکاس آن در ارگان‌های نظامی دولت محدود به مسائلی نظیر چگونگی سازماندهی و یا خصوصیت صرفاً مذهبی تضادهای مذکور نیست. بلکه خود این عوامل در بیشتر موارد ناشی از مواضع و تعلقات گوناگون طبقاتی در عین سازش با یکدیگر است.^۱

ارزیابی کلیه تضادهای درون حاکمیت و گروه‌بندی‌های مختلف آن ضروری است. اما، ما به بررسی مفصل یک‌یک آن‌ها نپرداخته‌ایم. عطف توجه به اساسی‌ترین آن‌ها که در تضاد زیرین خلاصه می‌گردد برای ما مهم‌تر بوده است: تضاد مابین دو فراکسیون بزرگ بورژوازی یعنی "لیبرال‌ها" و فراکسیون متعلق به حزب جمهوری اسلامی^۲ در حکومت و نقش خیمینی در روند آن.

سیاست شورای انقلاب که از ترکیب رهبران حزب جمهوری اسلامی، نهضت آزادی و عناصری نظیر بنی‌صدر، قطب‌زاده و... تشکیل گردیده است و همچنین عملکرد سایر مراکز اصلی تصمیم‌گیری و اجرایی نقش غالب بورژوازی متوسط را در قدرت دولتی نشان می‌دهد.

شخص خیمینی که ظاهراً در موضع مافوق این ارگان‌ها و مراکز تصمیم‌گیری قرار دارد به عنوان "امام امت" رهبری جامعه را به‌عهده گرفته است. او نه دارای سیاستی مستقل از این ارگان‌ها بلکه عمدتاً صحه‌گذر تقویت کننده سیاست‌های دولت موقت و شورای انقلاب بوده است.^۳ مع‌الوصف در برخی مسائل اقتصادی فرعی و یا روبنایی اختلاف‌هایی در موضع‌گیری امام با ارگان‌های مذکور مشاهده می‌گردد. اما هیچ‌گاه به‌طور رسمی حاضر به

^۱ - در اینجا منظور از "مواضع و تعلقات گوناگون طبقاتی در عین سازش با یکدیگر" آنست که سران خرده‌بورژوازی سنتی و در راس آنان خیمینی، با وجود سپردن قدرت دولتی به‌دست نمایندگان سیاسی بورژوازی متوسط سازش و تایید سیاست‌های آن هنوز تا حدود معینی گرایش‌های خرده‌بورژوازی را حفظ کرده است.

^۲ - حزب جمهوری اسلامی علیرغم ترکیب ناهمگون طبقاتی و گرایش‌های مختلفی که در سیاست از خود بروز می‌دهد اساساً به بورژوازی متوسط ایران تعلق دارد. محتوای طبقاتی سیاست‌های "شورای انقلاب" - که رهبران این حزب را در خود جای داده است. نیز مواضع حزب جمهوری اسلامی در مسائل مهم سیاسی و اقتصادی، موید این نظر است. ایدئولوژی مذهبی و خصلت شدیداً ضددموکراتیک از ویژگی‌های بارز آنست.

^۳ - خیمینی در پاسخ به چند سؤال از حوزه علمیه اصفهان چنین گفته است:

"آیا تحصیل ثروت از راه حلال در اسلام حد معینی دارد؟"

جواب: حد آن تحصیل از راه حلال و مراعات وظایف شرعی در مال است.

سؤال: اگر کسی زمینی را از مال حلال خریده باشد یا به ارث به او رسیده باشد چه در شهر و چه خارج شهر آیا بالاجبار می‌شود از او گرفت؟

جواب: جایز نیست!!!

تایید حزب جمهوری اسلامی و یا سایر احزاب و جریان‌های بورژوایی نگردیده است. این مطلب صرف نظر از آن که برای حفظ محبوبیت و اتوریته خمینی و دفاع از منزلت و جایگاه والای او در جامعه و برای سود جستن از نفوذ و اعتباری وی جهت کند کردن لبه تیز مبارزه طبقاتی صورت می‌گیرد، بیان‌گر تمایلات خرده‌بورژوازی وی نیز می‌باشد. از نقطه نظر ماتریالیسم تاریخی با توجه به سطح رشد مبارزه طبقاتی در ایران، خمینی به هیچ‌وجه قادر نیست مافوق جامعه و فراسوی مبارزه طبقاتی در حال گسترش قرار گیرد.^۱ رشد مبارزه طبقاتی و سرنگونی رژیم شاه گر چه به میزان زیادی توازن نیروهای متخاصم انقلاب و ضد انقلاب را به نفع اردوگاه انقلاب تغییر داد اما هیچ‌گاه به مرحله تعادل نرسید. ترکیب "ارگان سازش" و هژمونی بورژوازی متوسط به طور عینی بیان‌گر این مطلب است که سرنگونی رژیم شاه هیچ‌گاه مانع از صعود بورژوازی متوسط به قله دستگاه دولتی نگردید. سیاست دولت موقت و شورای انقلاب مشخصاً سیاستی در جهت حفظ منافع طبقاتی بورژوازی وابسته بوده است. چنین سیاستی نمی‌تواند "بناپارسیسم" نامیده شود. دفاع سرسختانه خمینی و حزب جمهوری اسلامی، از اسلام و ولایت فقیه که تجلی تمایل به حفظ و تضمین موقعیت و امتیازات ویژه روحانیت می‌باشد، نباید موج آن گردد که ما نقش عینی طبقاتی این جریان‌ها را در شرایطی کنونی مبارزه طبقاتی در ایران به باد فراموشی سپرده و به منافع طبقاتی‌ای که در پشت پرده منازعات مذهبی جریان دارد بی‌توجهی نماییم. واقعیات عینی و شرایط سیاسی - اجتماعی ایران، اکنون به روشن‌ترین وجهی اثبات می‌کند که آنچه در پوشش مذهبی جریان دارد **مبارزه طبقاتی و منافع طبقاتی** معین است، نه مبارزه‌ای فراسوی آن.

حزب جمهوری اسلامی علیرغم پوشش مذهبی و تمایل به حفظ منافع قشری، شرکت و نقش قاطع روحانیون در رهبری آن، در همه جا، در کارخانه، روستا، در عرضه سیاست و اقتصاد از منافع طبقاتی بورژوازی پیروی نموده و نقش **عینی طبقاتی آن پیشبرد منافع بورژوازی بوده است.**

ارگان‌هایی نظیر کمیته‌ها و سپاه پاسداران اکثراً در قبضه حزب جمهوری اسلامی است. در حالی که ارتش، شهربانی و ژاندارمری عمدتاً زیر تسلط احزاب "بورژوازی لیبرال" و یا مهره‌های مستقیم امپریالیسم است.

تضاد بین ارتش و سپاه پاسداران و متناظر با آن تضاد میان کمیته‌ها و شهربانی، انعکاس و نمود واقعی دیگری از تضادهای بین فراکسیون لیبرالی و فراکسیون جمهوری اسلامی است. از طرف دیگر تضاد درونی کمیته‌ها و پاسداران نمودی از تضادهای موجود در دستگاه روحانیت است. علیرغم تضادهای مذکور وجود گرایش‌ها گوناگون، این ارگان‌ها دارای ماهیت و عملکرد بورژوایی هستند. زیرا "ارگان سازش" اساساً ارگان ستم‌گری و تسلط طبقاتی بورژوازی به مثابه یک طبقه و بورژوازی متوسط به طور اخص است و آن را جهت‌گیری طبقاتی این ارگان‌ها در صحنه مبارزه طبقاتی و سیاست‌های حاکم بر آن‌ها به‌خوبی نشان داده است.

نتیجه آن که، ارگان‌های فوق‌الذکر، علیرغم عملکرد تضادهای گوناگون و عدم ارگانیزاسیون متقابل به سبب ماهیت "ارگان سازش" و سلطه بورژوازی بر آن و

^۱ - معین‌فر وزیر نفت، اخیراً در مصاحبه‌ای گفت، تا کنون اکثریت قریب به اتفاق لواجی که توسط شورای انقلاب تصویب شده مورد تایید امام قرار گرفته و موردی نبوده که اما با لواج مخالفت کند.

صرف‌نظر از تضادهای درون آن (که باید مورد استفاده و بهره‌گیری انقلابیون در سیاست‌های عملی قرار گیرد)، در همه جا در کنار یکدیگر، طبقه کارگر، دهقانان و خرده‌بورژوازی میهن‌مان را سرکوب می‌کنند.

اما اهرم‌های اعمال قدرت حاکمه کنونی، تنها به ارگان‌های نظامی محدود نمی‌گردد، این قدرت دارای انواع ارگان‌ها نظیر شورای انقلاب، وزارتخانه‌ها، ادارات، زندان‌ها، دادگاه‌ها و غیره نیز هست. در این ارگان‌ها نیز جناح‌های بورژوازی دارای قدرت فائده‌اند. سردمداران حزب جمهوری اسلامی در مقایسه با لیبرال‌ها بیشترین نماینده را در ارگان‌های گوناگون قدرت حاکمه دارا هستند. حزب جمهوری اسلامی و کلیه اقمارش (روحانیت مبارز^۱ - نهضت زنان مسلمان - سازمان فجر اسلام - مکتب الهادی و...) نه تنها در شورای انقلاب و هیئت دولت بلکه در اکثر وزارتخانه‌ها، استانداری‌ها، دادگاه‌های انقلابی اسلامی، زندان‌ها و کمیته‌ها و پاسداران، بالاترین پست‌ها و مقامات را همراه و در کنار لیبرال‌ها به اختصاص داده‌اند.

حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را از طریق مبتکر و موسس آن، جلال‌الدین فارس زیر نفوذ و رهبری خود گرفته است. این جریان تابع سیاست‌های حزب جمهوری اسلامی است و این حزب از طریق سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (که از ترکیب ۷ گروه کوچک مذهبی که در اواخر حیات رژیم شاه فعالیت‌هایی داشتند تشکیل شده) به بسیج گروه‌های فالانژیست و دستجات چماق‌دار به‌منظور حمله به تظاهرات، میتینگ‌ها و... پرداخته است. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی علیرغم ترکیب طبقاتی خرده‌بورژوازی عملاً در خدمت اهداف و سیاست‌های سران حزب جمهوری اسلامی درآمده است. نفوذ حزب جمهوری اسلامی در سپاه پاسداران عمدتاً از طریق همین سازمان عملی می‌گردد.

جریان‌های بورژوالیبرال در ارگان‌های قدیمی دولت مثل ارتش و بوروکراسی بویژه، صاحب نفوذ و تسلط و در تشکل‌هایی نظیر نهضت آزادی - بنی‌صدر و طرفدارانش - و جبهه ملی ایران تبلور و تشخیص می‌ابند. جریان‌های فوق بر سر تسلط و استقرار هژمونی خود در ارگان‌های دولتی و کسب مقامات و پست‌های حساس دولتی، با حزب جمهوری اسلامی به رقابت پرداخته‌اند. احزاب و جریان‌های بورژوالیبرال به مثابه نمایندگان سیاسی بورژوازی متوسط و در اتحاد با بخشی از نمایندگان بورژوازی بزرگ، مخالف "امتیازات ویژه" حزب جمهوری اسلامی در دستگاه حکومتی و اتکاء بیش از حد به مذهب در بسیج توده‌ها است، آنان خواستار جدائی بورژوایی دین از سیاست‌اند و از همین رو با اصل ولایت فقیه در قانون اساسی تا حدود معین به مخالفت آشکار پرداخته‌اند. انتخاب بنی‌صدر به عنوان رئیس جمهور و فرمانده کل قوای مسلح و رئیس شورای انقلاب پاسخ دادند. بنی‌صدر اگر چه عضو هیچ‌یک از سازمان‌ها و احزاب معروف بورژوالیبرالی نیست اما سیاست‌ها و عملکردهایش او را در طیف لیبرال‌ها قرار می‌دهد. علاوه بر این، احزاب و دستجات لیبرالی از یکسو و دارو دسته رهبران و مقامات بالای حزب جمهوری اسلامی از سوی دیگر به مثابه دو فراکسیون متعلق به بورژوازی بر سر شیوه‌های اعمال قدرت حکومت دیکتاتوری

^۱ - توضیح آن که رشد تضاد درونی "روحانیت مبارز" موجب شده است که بخشی از آن تدریجاً از حزب جمهوری اسلامی دور به بنی‌صدر نزدیک شده‌اند. این تضاد هنگامی بیشتر نمایان گردید که روحانیت مبارز در جریان انتخابات مجلس شورای ملی به طرح حزب جمهوری اسلامی تحت عنوان "ائتلاف بزرگ" اعتراض نمود. نام‌های آیت‌الله مروارید و آیت‌الله خسروشاهی در این مورد مثال‌های قابل ذکر اند.

بورژوازی و سرکوب توده‌های میلیونی تحت‌ستم و استثمار که هر روز در ابعادی و وسیع‌تر به مبارزه برمی‌خیزند، به شدت اختلاف نظر دارند. فی‌المثل، اختلاف سیاست بر سر حمله به کردستان، تبلور عینی همان اختلاف نظر و راه و روش در اعمال سرکوب است. بنابر این کنه مطلب در این است که این دو جناح تنها بر سر اشکال و شیوه‌های اعمال قدرت و سرکوب آنان، آنجا که مسئله مقابله با اوج‌گیری مبارزات طبقاتی زحمتکشان و نیروهای انقلابی مطرح باشد این اختلاف نظرها و تفاوت روش‌ها به‌کناری می‌رود و وحدت عمل و یگانگی کامل در سرکوب این مبارزات جانشین آن می‌گردد.

جریان سوم (اگر بتوان از آن به عنوان جریان واحد سخن گفت) مرکب از عناصری است که متعلق به بورژوازی بزرگ بوده و دست پروردگان امپریالیسم‌اند. اینان در ارگان‌های متعدد دولتی صاحب نفوذ بوده و در پاره‌ای موارد بالاترین مقامات دولتی را به‌خود اختصاص داده‌اند. به‌جز ارتش در بوروکراسی دولتی عناصری چون قطب‌زاده، یزدی، چمران، مدنی، صادق طباطبائی و... از ارتجاعی‌ترین و ضد انقلابی‌ترین محافل وابسته به سرمایه‌های مالی امپریالیستی هستند. چنین است ترکیب گروه‌بندی‌های بورژوازی که پست‌های اصلی دولتی را در بعد از قیام و سرنگونی رژیم پهلوی در دست گرفته‌اند. طیف عناصر و محافل وابسته به خرده‌بورژوازی سنتی ایران در حاکمیت سیاسی، اولاً: در اکثر موارد دارای مقامات فرعی در قدرت حاکمه دولتی هستند و ثانیاً: چیزی که باید در سیاست مهم‌تر از اولی به حساب آید، همانا پذیرش هژمونی و سیاست‌های جناح‌های گوناگون بورژوازی است که در بالا بدان اشاره شد. در چنین حالتی آنان قادر به دفاع از منافع واقعی و تاریخی خرده‌بورژوازی نبوده و در پروسه رشد مبارزه‌ی این جدائی به‌طور کامل و همه‌جانبه انجام خواهد گرفت، و در بهترین حالت به قول لنین تنها امتیازات و گذشت‌هایی از بورژوازی به نفع "قشر فوقانی" و "کم‌عده" خرده‌بورژوازی کسب خواهند کرد! ارزیابی از تضادها و موقعیت درونی دولت (دولت به معنای وسیع کلمه) نشان‌گر ماهیت بورژوایی آن بوده و سمت حرکت آن نیز حفظ منافع بورژوازی در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری وابسته است. بر پایه چنین تحلیلی از حاکمیت که منطبق با واقعیات مبارزه طبقاتی و پراتیک یک ساله دولت است، دیگر از دمکراتیزه شدن دولت و جامعه نمی‌تواند سخنی هم در میان باشد.

اما گویی نه توضیحات فوق درباره ماهیت اصلی‌ترین ارگان‌های حاکمیت و ترکیب طبقاتی آن و نه پراتیک یک ساله، چشم بسیاری از "رفقا" را بر روی واقعیات مبارزه طبقاتی و زندگی اجتماعی و سیاسی کنونی باز نکرده است. این‌گونه رفقا هنوز از تجربیات مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان، درس‌های لازم را نیاموخته‌اند. باید خاطر نشان کنیم که اشتباه اساسی رفقا در این نیست که آنان جریانی با خاستگاه خرده‌بورژوازی را در تحلیل خود نسبت به حاکمیت سیاسی وارد می‌کنند، برعکس، بررسی عینی تضادهای موجود در حاکمیت از چنین واقعیتی حکایت می‌کند. این رفقای ما اساساً از این نظر سزاوار نکوهش و گرایش اپورتونیستی می‌گردند که اولاً: عملاً پذیرش حاکمیت کنونی به مثابه ارگان سازش میان بورژوازی و نمایندگان خرده‌بورژوازی را مورد انکار قرار می‌دهند و ثانیاً: این که به خرده‌بورژوازی نقش هژمونیک داده و نتیجتاً سیاست‌های غالب را در حاکمیت خرده‌بورژوازی و ضدامپریالیستی و به عبارت دیگر "دمکراتیسم انقلابی" ارزیابی می‌کنند.

دو مورد بالا نتایج اجتناب‌ناپذیری است که از مطالعه سیاست و تفکر مسلط بر سازمان در زمینه تحلیل از تضادها و ترکیب طبقاتی حکومت جمهوری اسلامی، حاصل می‌آید. تاریخچه مبارزات طبقاتی و توده‌ای در یک سال اخیر و نقش دولت در آن، اثبات صحت نظرات عام لنین در تجربه خاص جامعه ما بود که می‌گفت: «مسئله هر کس دیده است چگونه صاحبکاران خرده پا تقلا دارند و جوش و جلا می‌زنند تا "برای خود آدمی بشوند" به کارفرمای واقعی بدل گردند و مقام یک ارباب "پروپاقرص" یعنی به مقام بورژوازی ارتقاء یابند. تا زمانی که سرمایه‌داران حکمفرماست صاحبکار خرده پا چاره‌ای ندارد جز این که یا خود را به مقام سرمایه‌داران برسانند (چیزی که در بهترین حالات از هر صد نفر صاحبکار کوچک برای یک نفر میسر است) یا این که به مرحله صاحبکاران ورشکسته یعنی نیمه‌پرولتاریا سقوط نماید و سپس به پرولتاریا مبدل گردد. در سیاست نیز عین این قضیه صادق است، دمکراسی خرده‌بورژوازی و به خصوص سران آن به بورژوازی گرایش دارند. سران دمکراسی خرده‌بورژوازی توده‌های خود را با وعده و وعید و اطمینان به امکان سازش با سرمایه‌داران بزرگ تشکیل می‌دهند و در بهترین حالات از سرمایه‌داران برای قشر فوقانی کم‌عده‌ی توده‌های زحمتکش گذشت‌های ناچیز بسیار کوتاه مدتی می‌گیرند. ولی این دمکراسی خرده‌بورژوازی در کلیه مسائل قطعی و مهم همیشه دنباله‌رو بورژوازی بوده و به شکل زائده و قانون آن و آلت مطیعی در دست سلاطین سرمایه‌مالی عرض وجود نموده است. تجربه انگلستان و فرانسه بارها این حقیقت را تایید کرده است. تجربه انقلاب روس از فوریه تا ژوئیه سال ۱۹۱۷ هنگامی که حوادث بویژه تحت تاثیر جنگ امپریالیستی و بحران کاملاً عمیق ناشی از آن با سرعت خارق‌العاده‌ای بسط می‌یافت. اصل قدیمی مارکسیستی را در باره نا استواری خرده‌بورژوازی با روشنی و وضوح شگرفی تایید نمود.» (لنین - درس‌های انقلاب)

اما به قول مارکس، مسائل لاینحل تئوریک تنها با پیشرفت مبارزه طبقاتی قابل حل‌اند. اینک پیشرفت مبارزه طبقاتی در ایران بطلان نظرات مسلط بر سازمان را با قدرت غیرقابل‌تحملی، اثبات می‌کند. ما امیدواریم که همه رفقای صدیق سازمانی، به سرعت سیاست کنونی حاکم بر سازمان را طرد نمایند. زیرا در غیر این صورت نسل‌های انقلابی آینده، در بهترین حالت آن را خیانت ناآگاهانه به طبقه کارگر و خلق‌های ایران محسوب خواهند داشت.

بخش سوم

مسئله سفارت

تحلیل و بررسی اوضاع کنونی از جمله مسئله اشتغال سفارت و افشاگری‌های "دانشجویان پیرو خط امام" از اهمیت خاصی برخوردار است. پاره‌ای از رفقا ما که فاقد تحلیل عملی و عینی از شرایط حاکم بر جنبش و خصلت و ماهیت قدرت دولتی و سیاست‌ها و عملکردهای آن هستند، تسخیر سفارت آمریکا و پی‌آمدهای آن را دلیلی بر خصلت ضد امپریالیستی و ماهیت خرده‌بورژوازی حاکمیت کنونی و نقش فائده‌جوی خرده‌بورژوازی در قدرت سیاسی ارزیابی می‌کنند.^۱ و بر مبنای چنین نگرش، پس از اشتغال سفارت چرخشی در سیاست‌های سازمان صورت گرفت، که حمایت از "وجه غالب خرده‌بورژوازی حاکمیت" از آن جمله است.

موضوع سفارت آمریکا و گروگان‌گیری اعضای آن و افشاگری دانشجویان علیه برخی عناصر "لیبرال" درون حاکمیت از جانب پاره‌ای رفقا در توجیه خرده‌بورژوازی بودن "وجه غالب حاکمیت کنونی"، به‌عنوان دلیل قاطع ارائه می‌شود. چنین استنادی "علمی" به نظر می‌رسد و ممکن است به سهولت یک فرد عامی را خواب کند، ولی روی مطلب اساسی یعنی سازش سران خرده‌بورژوازی سنتی مرفه با بورژوازی و خصلت و ماهیت طبقاتی قدرت دولتی و تسلط نمایندگان بورژوازی از نظر سیاسی و پیشبرد اهدافشان در زمینه تحکیم سلطه اجتماعی بورژوازی و ترمیم نهادها و ارگان‌های دیکتاتوری بورژوازی، کاملاً سایه می‌افکند. این بینش مبارزه ضد امپریالیستی را از مضمون طبقاتی آن تهی می‌سازد و از شناخت خصلت، اشکال و شیوه‌ای مبارزه ضد امپریالیستی در مرحله معین تکامل اجتماعی و وضعیت مشخص سیاسی و مراحل گوناگون رشد و تکامل مبارزه طبقاتی باز می‌ماند.

در شرایطی تاریخی - جهانی امروز و در چارچوب سطح تکامل اقتصادی - اجتماعی و قطب‌بندی طبقاتی در ایران، مبارزه حقیقی ضد امپریالیستی بدون مبارزه علیه بورژوازی وابسته ممکن نیست و مبارزه علیه امپریالیسم به موثرترین شکل از کانال مبارزه با بورژوازی وابسته میسر است. این دیالکتیک ارتباط سلطه امپریالیسم و سیادت اقتصادی و سیاسی بورژوازی با تمام پیچیدگی‌های آن است. تنها آنچنان مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ارزش حقیقتاً انقلابی دارد که این مبارزه، بورژوازی وابسته را هدف بلاواسطه خود قرار دهد. تاریخ کشورهای سرمایه‌داری وابسته نشان می‌دهد که هرگونه تغییر اساسی در مناسبات این کشورها با کشورهای امپریالیستی، بدون مبارزه جدی علیه سلطه سیاسی - اجتماعی بورژوازی وابسته غیرممکن است. به عبارت دیگر هر گاه مبارزه علیه امپریالیسم، محتوای نابودی سلطه اجتماعی - سیاسی بورژوازی وابسته را در خود تکامل نداده و تغییری بنیادی در شرایط مادی زندگی توده‌ها به منصفه ظهور نرسانده، در بهترین حالت روند مبارزه ضد امپریالیستی توسط نیروهای پیشرونده‌ی انقلابی را تسریع می‌کند و چنین مبارزه‌ای هر اندازه

^۱ - مثلاً در نوشته‌های "نقدی بر راهکارگر" می‌خوانیم. "روحانیتی که در حاکمیت (مواضع کلیدی را اشتغال کرده است) پایگاه طبقاتی دارد و مضمون آنچه رفقای راهکارگر (اختلافاتی) بین سه نیروی تشکیل دهنده بلوک حاکم می‌نامند همان مبارزه طبقاتی است... مضمون آنچه که رفقا (اختلافات) می‌نامند از نظر تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی است. مبارزه‌ای است بین خرده‌بورژوازی از یک سو و اتحاد بورژوازی انحصاری و غیر انحصاری از سوی دیگر." (نقدی بر راهکارگر ص ۵ - ۱۴)

هم که توام با "حسن‌نیت" از جانب رهبران باشد، در تحلیل نهایی نمی‌تواند نمودار چشم‌اندازی روشن و تغییری کیفی در مناسبات میان جوامع تحت سلطه و امپریالیسم جهانی باشد.

این رفقا دقیقاً مهم‌ترین مسئله را از نظر دور داشته‌اند، یعنی آن‌ها تفاوت بین مفهوم اجتماعی و طبقاتی مبارزه ضد امپریالیستی خرده‌بورژوازی و آنچه را که پس از گروگان‌گیری در مناسبات بین دولت‌های ایران و آمریکا به‌وجود آمده است، درک نکرده‌اند. نادیده گرفتن و عدم درک این مسئله اساسی است که انعکاس آن در مقالات نشریه کار، مشتی عبارت‌پردازی بی‌محتوا و حتی منحرف کننده می‌شود. ناگفته پیداست که در مسئله بر سر آن نیست که آیا اشتغال سفارت یک اقدام ضد امپریالیستی بشمار می‌آید یا نه؟ ما بر ترکیب ناهمگون ارگان سازش و تضادهای بین رهبران حزب جمهوری اسلامی و جناح "لیبرال‌ها" تاکید داشته‌ایم نیز به این نکته اشاره کرده‌ایم که هرچند نمایندگان خرده‌بورژوازی سنتی مرفه در قدرت دولتی با بورژوازی به صلح و مصالحه پرداخته‌اند و عملاً پیرو سیاست‌های کلی و عمومی بورژوازی بوده و در مسائل مهم و قطعی همیشه از آن پیروی می‌کنند، ولی این بدان معنا نیست که خود به نمایندگان مستقیم بورژوازی بدل شده‌اند. آن‌ها هنوز در عین وحدت تضادهایی دارند که در اتخاذ این یا آن سیاست و روش گاه و بی‌گاه بروز می‌کند که از آن جمله است مسئله چگونگی برخورد با امپریالیسم و مشخصاً امپریالیسم آمریکا، اما آن مسئله اساسی که رفقای ما در این مورد به آن توجه ندارند و با از درک آن ناتوانند، اینست که در ترکیب قدرت حاکمه کنونی، **جنبه وحدت** نمایندگان خرده‌بورژوازی، و جناح‌های بورژوازی غالب است نه **جنبه مبارزه‌اش**. ما گفته‌ایم و باز هم تاکید می‌کنیم که به هیچ‌وجه معتقد نیستیم که بین نمایندگان خرده‌بورژوازی و جناح‌های بورژوازی مبارزه‌ای وجود ندارد. اما این یک جنبه از واقعیت است جنبه دیگر واقعیت اینست که تحلیل مشخص از روابط و عملکرد یک ساله "ارگان سازش" نشان می‌دهد که در این ترکیب، وحدت آن‌ها عمده و غالب است و این عامل است که تعیین کننده مشی کلی و عمومی قدرت حاکمه کنونی می‌باشد. و اشکال اساسی رفقا در این است که جمیع تحلیل‌های‌شان مبتنی بر اسلوب متافیزیکی است یعنی از این واقعه به آن واقعه و از این حلقه به آن حلقه می‌جهند، پدیده‌ها را در اتصال و ارتباط دیالکتیکی نمی‌بینند، جزء را در رابطه ناگسستنی با کل مورد بررسی قرار نمی‌دهند، درخت را می‌بینند ولی از دین جنگل عاجز و نا توانند.

درجه و شدت و عمق مبارزه "ضد امپریالیستی" رهبران خرده‌بورژوازی سنتی مرفه از جمله خمینی را می‌توان از میزان و عمق وحدت مبارزه‌اش با بورژوازی وابسته و نمایندگانش در "ارگان سازش" فهمید و سنجید، معیار اینست نه واقعه تسخیر سفارت آمریکا، آن‌هم بدان صورت و در آن شرایط که شرحش خواهد آمد.

به خاطر داشته باشید که هنر یک مبارز پیشرو در این است که می‌تواند از تضادها و شکاف‌های درون جبهه مقابلش حداکثر استفاده را ببرد، تسخیر سفارت آمریکا تبلور یا تظاهر موقت و گذرای تضادهای درونی "ارگان سازش" در شرایط فشار توده‌ها از پائین بود و ما باید از آن برای ارتقاء جنبش ضدامپریالیستی خلق حد اعلا استفاده را می‌بردیم ولی نباید دچار خوش خیالی کودکانه می‌شدیم و تصور می‌کردیم که "حاکمیت در وجه غالب خرده‌بورژوازی" گردید.

و همین جاست که بی‌پایه بودن استدلال پاره‌ای رفقا که می‌کوشند قضیه‌ی سفارت را دلیلی بر "وجه غالب خرده‌بورژوازی" حاکمیت قلمداد کنند، روشن می‌گردد. اگر قدرت عمده دولتی در اختیار خرده‌بورژوازی است، در این صورت سیاست حاکم بر ارگان‌های قدرت دولتی می‌بایستی خرده‌بورژوازی باشد، پس چرا خرده‌بورژوازی به موضع درهم شکستن قدرت بورژوازی و دست زدن به اقدامات عملی جدی^۱ علیه بورژوازی و امپریالیسم، تنها به اشتغال سفارت و^۲ جنگ تبلیغاتی بسنده می‌کند؟ وانگهی سؤال دیگری که در این رهگذر پیش می‌آید مسئله چگونگی مضمون و هدف این افشاگری و "کارزار" تبلیغاتی است.

افشاگری در هر مرحله از رشد و تکامل مبارزه طبقاتی شکل، مضمون و هدف و جایگاه مشخصی دارد، تا پیش از کسب قدرت سیاسی، افشاگری به مثابه وسیله‌ای جهت دامن زدن به مبارزه طبقاتی، افشای طبقه حاکم، بسط آگاهی طبقاتی و در خدمت پیشروی به‌سوی کسب قدرت سیاسی است. لیکن پس از کسب قدرت سیاسی طبقه‌ای که قدرت دولتی را از آن خود ساخته، وسایل به مراتب نیرومند و کارآتر با اتوریته‌تری برای پیشبرد اهداف خویش و تحقق منافع طبقاتی‌اش در اختیار دارد. در اینجا دیگر شکل، مضمون، هدف و جایگاه و نقش افشاگری نیز تغییر می‌یابد. در چنین حالتی افشاگری عمدتاً در خدمت اقدامات عملی (قهری و مسالمت‌آمیز) جهت برقراری سلطه طبقاتی و تحقق منافع و مصالح طبقاتی و پیشبرد اهداف طبقاتی قرار می‌گیرد. بنابر این هنگامی که رفقای ما ادعا می‌کنند که "حاکمیت در وجه غالب آن خرده‌بورژوازی" است و علیرغم این، خرده‌بورژوازی به افشاگری و تبلیغ بسنده می‌کند، نشان می‌دهند که فاقد درک روشن و مارکسیستی از مفهوم و نقش تبلیغ و افشاگری در مراحل گوناگون مبارزه طبقاتی می‌باشند. و حرف را به جای عمل گرفته، و به دامن سوژکتیویسم در غلطیده‌اند.

اگر رهبری می‌خواست قاطعانه با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه کند، احتیاجی به تسخیر سفارت نداشت تا از آن طریق بر علیه بورژوازی و امپریالیسم مبارزه کند.^۳ و با افشاگری علیه "لیبرال‌ها" آن‌ها را از دولت برکنار سازد. رهبری خود بازرگان را بر

^۱ - رفقای خود در این مورد در "نقدی بر راهکارگر" می‌نویسند: "ما چنین می‌اندیشیم که در غیاب پرولتاریا حاکمیت خرده‌بورژوازی طی مبارزه‌ای حاد و بی‌امان با بورژوازی و امپریالیسم از چنگ خرده‌بورژوازی خارج می‌شود و انقلاب خرده‌بورژوازی به شکست می‌انجامد" (نقدی بر راهکارگر ص ۳۲) (و لابد در حضور پرولتاریا از نظر رفقا انقلاب خرده‌بورژوازی به شکست نمی‌انجامیده و به "سوسیالیسم" منتهی می‌شود.) و این چنین است مبارزه "حاد" و "بی‌امان" علیه بورژوازی!

^۲ - روزنامه انقلاب اسلامی در سرمقاله ۲۸ آبان ماه می‌نویسد: "ایکاش رابطه ایران با آمریکای سلطه‌گر در داشتن سفارتخانه و تنظیم امور عادی اتباع هر یک از دو کشور در کشور دیگری بود. اگر این طور بود رابطه در خور قطع کردن نمی‌بود." و عملاً این ارگان بورژوازی نشان می‌دهد که درکش از مسئله عینی‌تر از رفقای ماست. البته این موضوع را روزنامه آقای بنی‌نذر در برابر حزب جمهوری اسلامی اتخاذ کرده است تا ثابت کند آن‌ها ضد امپریالیست نیستند و به همین دلیل در ادامه عبارت بالا می‌نویسد: "اما از آنجا که این گونه مردم، بعد از وقوع یعنی بعد از آن که خود مردم ابتکار را در دست گرفتند و عمل کردند تازه بیادشان می‌افتد کاری بکنند."

^۳ - روزنامه انقلاب اسلامی در سرمقاله روز ۱۴ آبان ۵۸ می‌نویسد: "دولت در دست رهبری انقلاب است. بنابر این راه اقدام‌های رسمی بر وی باز است اگر عدم رضایت عمومی از سیاست امریکا تا به این حد است، دولت می‌توانست قطع رابطه کند و هر اقدام را لازم می‌دید در داخل و خارج کشور به عمل آورد. وقتی سفارت تعطیل نشده است یعنی دولت ترجیح داده است روابط با امریکا قطع نشود... این امر آشکار می‌کند که میان سیاست خارجی دولت و تمایلات عمومی سازگاری وجود ندارد... حال پرسیدنی است که وقتی سیاست خارجی مطلوب نیست چرا مستقیم عمل نمی‌شود تا آن را تغییر دهد؟" و سؤال سنجیده‌ای است!

اریک‌هی قدرت نشانده بود با داشتن چنان اتوریت‌های چه ضرورتی داشت که برای برکنار کردن او از دولت^۱ از تاکتیک تسخیر سفارت استفاده نماید و به اصطلاح مبارزه بر علیه "لیبرال‌ها" و امپریالیزم را آغاز کند. بازرگان نه منتخب توده‌ها که منتخب رهبری بود و با تایید و حمایت رهبری نیز ماه‌ها در راس دولت موقت ابقاء شد و نیز پای قرص و محکم شورای انقلاب باقی ماند.

چرا رهبری علیرغم قاطعیت‌اش در امر سرکوب توده‌های مردم اعم از پرولتاریا، دهقانان و سایر زحمتکشان و خلق‌های تحت‌ستم کرد و ترکمن و... و خصومتش با نمایندگان خرده‌بورژوازی رادیکال (مجاهدین و...)، این همه با نمایندگان بورژوازی مماشات می‌کند و آن‌ها را در راس ارگان‌های قدرت دولتی قرار می‌دهد، سیاست‌های آنان را تایید کرده و حمایت‌شان می‌کند؟ از دو حال خارج نیست یا فاقد قدرت است و یا با آن‌ها سازش کرده است، اگر فاقد چنین قدرتیست پس ادعای غالب بودن قدرت خرده‌بورژوازی در ارگان سازش را چگونه مستدل می‌کنید؟ رفقا! پاسخ به این سئوالات مشکل نیست، چرا که واقعیات آنقدر روشن و عریانند که به توصیف نیایند. ناروشنی در جای دیگر است در درک ما از ایدئولوژی راهنمای‌مان و موضع‌گیری طبقاتی‌مان، آن که باید بیدار شود، بینا شود و "مبارزه طبقاتی را باور کنید" شما هستید که از یاد برده‌اید این گفته‌های درخشان لنین را که می‌گفت:

«مادام که افراد فرا نگیرند در پس هر یک از جملات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جستجو کنند. در سیاست همواره قربانی سفیهانه فریب و خودفریبی بوده و خواهند بود. طرفداران رفرم و اصلاحات تا زمانی که پی نبرند که هر موسسه قدیمی، هر اندازه هم بی‌ریخت و فاسد به‌نظر آید متکی به قوای طبقه‌ای از طبقات حکمفرماست همواره از طرف مدافعین نظم قدیم تحمیق می‌کردند و اما برای در هم‌شکستن مقاومت این طبقات فقط یک وسیله وجود دارد، باید در همان جامعه‌ای که ما را احاطه نموده است آن نیروهایی را پیدا کرد و برای مبارزه تربیت کرد و سازمان داد که می‌تواند - و بر حسب موقعیت اجتماعی خود باید- نیرویی را تشکیل بدهند که قادر به انهدام کهن و آوردن نو باشد»

حال به‌بینیم تسخیر سفارت چه بود و چگونه به‌وقوع پیوست؟

تسخیر سفارت آمریکا محصول حدت یافتن مبارزه طبقاتی و گسترش مبارزات ضد امپریالیستی در سطح جامعه، روی بر تافتن توده‌ها از حاکمیت موجود و رهبری از یک طرف و مساله‌ی تضادهای درونی ارگان سازش از طرف دیگر است. از فردای قیام که حاکمیت تازه به قدرت رسیده، بازسازی مناسبات، ارگان‌های و نهادهای بورژوازی را آغاز کرد، شک و تردیدهایی برای مردم مطرح می‌شد. به مرور توده‌ها درمی‌یافتند که دولت به‌اصطلاح موقت انقلابی، قادر به برآورده ساختن نیازها و خواست‌های واقعی آنان نمی‌باشد و این دولت نه در جهت درهم کوبیدن مناسبات موجود بلکه در تلاش سر و سامان دادن به همان نظام ستم و استثمار گذشته در پوشش اسلامی برآمده است و می‌کوشد دست‌آوردهای قیام و مبارزه مردم را پایمال سازد.

قیام سطح آگاهی توده‌ها را به میزان زیادی بالا برده بود، آن‌ها قدرت واقعی خویش را در سرنگونی رژیم دیده بودند، ارگان‌های خاص خود را هرچند به شکلی ناقص و نطفه‌ای و

^۱ - البته او در شورای انقلاب ابقاء شد یعنی در حقیقت در مراکز اصلی و راس قدرت باقی ماند و برکنار نگردید.

سازمان نیافته پدید آورده بودند، بنابر این به‌سادگی حاضر به عقب‌نشینی و دست برداشتن از خواست‌های خویش نبودند. هر روز که می‌گذشت مبارزه توده‌ها عمق و گسترش تازه‌ای می‌یافت. بحران اقتصادی و تداوم آن زندگی مردم را سخت‌تر کرده بود. موج اعتصابات و اعتراضات توده‌ای در برابر سیاست‌های حاکمیت و برآورده نشدن خواست‌های واقعی توده‌های زحمتکش آغاز گردید. تظاهرات و تحصن کارگران بیکار، اعتصاب کارگران در کارخانه‌های مختلف، مبارزات خلق‌ها برای کسب حقوق خویش، حرکت دهقانان برای مصادره زمین، اقدامات مستقیم و مستقل توده‌ها برای تامین خواست‌های خویش و اشغال هتل‌ها توسط دانشجویان و تهی‌دستان شهری... همه حاکی از آن بود که مبارزه طبقاتی می‌رود تا هرچه عمیق‌تر شود و از حدت نوینی برخوردار گردد. رهبری برای باز داشتن توده‌ها از تحصن، اعتصاب تظاهرات و غیره هر روز فرامین تازه‌ای صادر می‌کرد (تصویب حکم اعدام برای مصادره مسلحانه زمین، مجازات برای کارگران اعتصاب کننده و...) ولی توده‌ها که می‌دیدند خواست‌های‌شان برآورد نشده و وعده و وعید رهبری در حد حرف باقی مانده و عملی نگشته است گوش به اخبارهای رهبری نمی‌دادند و فشار از پائین توده‌ها، بحران و درگیری بین "بالایی‌ها" را دامن می‌زد.

هجوم وحشیانه و اعلام جهاد علیه خلق زحمتکش کرد با مقاومت دلیرانه توده‌ها روبرو گشته و با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شده بود، جمله به دستاوردهای انقلابی توده‌ها، حمله به آزادی‌های سیاسی، آزادی مطبوعات، حمله به مراکز، دفاتر و ستادهای سازمان‌های انقلابی و مترقی و... باعث کاهش نفوذ اتوریته رهبری در میان توده‌ها گشته بود.^۱ بی‌توجهی مردم و حتی اعتراض^۲ آن‌ها به مجلس خبرگان که دیگر به صورت نمایشات مضحکی درآمده بود، شرکت نکردن مردم در انتخابات شوراهای شهر و... نشانه‌های روی برگرداندن توده‌ها از رهبری و کاهش اعتبار و نفوذ و اتوریته وی بود. رهبری که خواست‌های توده‌ها را برآورده نساخته و به عوض آن اعلان جنگ آشکار علیه خلق زحمتکش کرد و سرکوب نیروهای انقلابی و مبارزات توده‌ها و... را در پیش گرفته بود، رهبری که از رسانه‌های گروهی ندای "حزب فقط حزب‌الله" را سر داده و در عرض ۴۸ ساعت سرکوب توده‌های انقلابی و توده‌های بی‌پاخاسته خلق کرد را از (پاسداران و ارتش) طلب کرده بود. در برابر مقاومت دلیرانه خلق کرد و موج مبارزات توده‌ای، قادر به پیشبرد سیاست سرکوب‌گرانه نبود و ناگزیر می‌بایست دست به عقب‌نشینی بزند.^۳ نیروهای

^۱ - سامی در استعفانامه خود به رهبری در دوشنبه ۷ آبان ۵۸ مسئله را چنین نوشت:

«به وضوح دیده می‌شود که طرز عمل نهادهای حاکم "شورای انقلاب" و "دولت" (که هر دو به استناد و اتکاء و اختیارات امام و ولایت فقیه موجودیت یافته‌اند و اعمال حاکمیت می‌کنند) به شیوه‌ای است که سرعت لازم برای تحقق اهداف انقلاب و استقرار حکومت اسلامی به‌وجود نیامده است. آنچه در تقسیم مواضع قدرت، و کشمکش‌های پشت پرده می‌گذرد علاقمندان و معتقدان به قبول مسئولیت و ایثار را دل زده و دل سرد می‌کند و روز به روز بر تعداد ناراضیان و کسانی که نسبت به امور جاری و سرنوشت انقلاب بی‌تفاوت می‌شوند افزوده می‌گردد (تقلیل چشمگیر شرکت کنندگان در انتخابات شوراهای شهر نسبت به انتخابات مجلس خبرگان و فراندوم جمهوری اسلامی مبین این واقعیت است).»

^۲ - حجت‌الاسلام هاشمی‌نژاد در سخنرانی روز ۱۰ آبان ۵۸ در این مورد چنین گفت: «مجلس خبرگان مورد بی‌مهری قرار گرفت انتقادات شدید، حملات تند، مسخره کردن، استهزا نمودن، به باد تهمت قرار دادن. اما همه این‌ها از طرف

^۳ - این عقب‌نشینی کاملاً قابل پیش بینی بود. در جزوه درباره کردستان ارائه شده به پلنوم از طرف اقلیت چنین آمده بود: "در شرایط کنونی ما ضمن مبارزه مسلحانه در کردستان در سایر مناطق حمایت سیاسی از خلق کرد را

سرکوبگر در کردستان در آستانه شکست از خلق قهرمان کرد قرار گرفته بودند حاکمیت ناچار بود با نیروهای درگیر در جنگ بر سر میز مذاکره بنشیند و رهبری نیز که تا دیروز عزالدین و قاسم‌لو را مفسد فی‌الارض و کمونیست‌ها را شیاطین نامیده، حزب دمکرات را منحل اعلام کرده و کشتار همه آنها را طلب نموده بود می‌بایست این عقب‌نشینی را تأیید کرده و بپذیرد.

حال حاکمیت مجبور بود در برابر فشار مبارزات توده‌ها تن به عقب‌نشینی داده و مذاکره با حزب غیر قانونی دمکرات، "عزالدین مفسد" و "شیاطین" را بپذیرد. چگونه می‌بایست این مسئله را برای توده‌ها توجیه نماید و توضیح دهد، توده هنوز سخنان دیروز رهبری را فراموش نکرده بودند. حاکمیت در برابر فشار توده‌ها از پائین مجبور بود تن به عقب‌نشینی داده و به پاره‌ای از خواست توده‌ها گردن نهد، منتهی می‌خواست این عقب‌نشینی را به عنوان "عطیه‌ای" از جانب رهبری به توده‌ها، قلمداد کند.

رهبری یک شبه "واقع‌بین" و "ضدامپریالیست" شده و پیام‌های صمیمانه برای خلق کرد می‌فرستد! با چنین اقدامی هم عقب‌نشینی حاکمیت توجیه می‌گردد و هم نفوذ و اتوریته رهبری تقویت می‌شد و مبارزات توده‌ها از جهت اصلی منحرف می‌گردید و هم زمینه برای اجرای رفراندوم قانون اساسی کذائی که در مجلس خبرگان به تصویب رسیده بود، فراهم می‌گشت.

در چنین شرایطی از مبارزه طبقاتی، فشار توده‌ها از پائین و اجبار حاکمیت به عقب‌نشینی در برابر توده‌ها، کاهش غیرقابل تصور اعتبار و نفوذ رهبری و رشد تضادهای درونی جناح‌های مختلف ارگان سازش بود که برنامه تسخیر سفارت آمریکا طرح‌ریزی و به اجرا درآمد. حال ببینیم موقعیت جناح‌های مختلف و تضادهای درونی ارگان سازش چگونه بود.

از همان آغاز بین دو جناح بورژوازی هیئت حاکمه، دو جناح بورژوازی متوسط، یعنی سردمداران نهضت آزادی و جبهه ملی از یک طرف و حزب جمهوری اسلامی از طرف دیگر بر شیوه و نحوه اعمال سیاست‌های مختلف و نیز قدرت فائقه یافتن در ارگان سازش برخوردهای حادی بروز کرد. این دو جناح که در اساس رسالت بازسازی کامل مناسبات سرمایه‌داری وابسته و ارگان‌ها و نهادهای بورژوازی را بر عهده دارند و هر دو از پایگاه و منافع بورژوازی متوسط حرکت می‌کنند، در نحوه اعمال سیاست‌ها و اتخاذ تاکتیک‌ها با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. برای مثال جناح به اصطلاح "لیبرال‌ها" با تکیه بر تفکیک بورژوازی دین از سیاست خواهان عدم شرکت روحانیت در امور سیاسی و اقتصادی بوده و با سیاست‌های به اصطلاح "لیبرالی" در پی بازسازی و ترمیم مناسبات سرمایه‌داری وابسته هستند در حالی که جناح دیگر به سردمداران حزب جمهوری اسلامی با حمایت از سیاست‌های سرکوب‌گرانه و خشن در جهت پوشاندن تمامی اندام سیاست و فرهنگ جامعه در پوسته‌ای ضخیم از اتوریته مذهب پیش می‌رود و خواهان شرکت روحانیت در امور سیاست

به اشکال سیاسی مختلف در دستور قرار خواهیم داد. اگر بتوانیم مبارزه را درست پیش ببریم و تناسب عینی قوای طبقاتی به نفع خلق دگرگون شود محتمل است که حاکمیت تن به عقب‌نشینی دهد و صلح دمکراتیک را بپذیرد که یک پیروزی سیاسی بسیار مهمی برای خلق بشمار خواهد آمد، در آن صورت در فضای دمکراتیکی که به نیروی توده‌ها بر حاکمیت تحمیل شده است، زمینه مناسب جهت متشکل کردن طبقه کارگر و سایر توده‌ها ایجاد خواهد شد." (درباره مسئله کردستان ص ۱۰)

و اقتصاد می‌باشد. نمایندگان حزب جمهوری اسلامی بر این اعتقادند که روبنای متاثر از ایدئولوژی اسلام، به‌طور کلی یگانه روبنای آرمانی برای جامعه سرمایه‌داری می‌باشد.^۱ بین این دو فراکسیون بورژوازی در تدوین و اعمال سیاست‌ها و اتخاذ تاکتیک‌های گوناگون جهت بازسازی و مرمت طاق کهن و ریزش کرده سیستم سرمایه‌داری وابسته و انتخاب سهل‌ترین و سریع‌ترین راه خروج از بحران کنونی، اختلاف بروز می‌کند. این تضادها و درگیری‌ها به‌ویژه در اختلاف بین شورای انقلاب (که حزب جمهوری اسلامی در آن نقش غالب را دارا است) و کابینه بازرگان (که "لیبرال‌ها" در آن نقش غالب را دارا بودند)، متجلی می‌گشت و به منظور تخفیف این تضاد بود که مسئله حضور نمایندگانی از شورای انقلاب در کابینه و بالعکس مطرح شد، اما این مسئله نیز نتوانست تضادهای آنان را تخفیف دهد.

در آستانه حمله به کردستان و سرکوب خلق کرد این تضادها نمودی بارز پیدا کرد. بازرگان به‌طور ضمنی از حمله ناگهانی به کردستان ابزار نارضایتی نمود و بدین وسیله مخالفت خود را با شیوه‌ای که به ابتکار سران حزب جمهوری اسلامی و برخی نمایندگان بورژوازی بزرگ و تائید رهبری برای حل مسئله کردستان در پیش گرفته شده بود، آشکار ساخت. بازرگان گرچه در اساس با سرکوب جنبش دمکراتیک خلق کرد و بازپس گرفتن و پایمال نمودن حقوق دمکراتیک و ملی آنان و برقراری سلطه کامل ارتش و پاسداران و حکومت مرکزی در کردستان مخالفتی نداشت، لیکن با توجه به شرایط موجود در منطقه

^۱ - تضاد بین حزب جمهوری اسلامی و نهضت آزادی از برخی جنبه‌ها مشابهت‌هایی با تضاد لیبرال‌ها و کلریکال‌ها در روسیه دارد. لیبرال‌ها و کلریالیست‌ها دو جریان بورژوازی در روسیه بودند. لنین در مقاله لیبرال‌ها و کلریکال‌ها در این باره می‌نویسد:

«ترتسکی و دیگر لیبرال‌ها یک موضع غیردموکراتیک در مبارزه‌شان علیه کلریکالیسم* گرفته‌اند. تحت پوشش مخالفت با شرکت روحانیت در مبارزه سیاسی، آن‌ها خواستار شرکت پوشیده‌تر (و بنابر این به‌مراتب خطرناک‌تر) هستند.

... ما مخالفیم، اما نه علیه شرکت روحانیت در انتخابات و دوما و غیر و... بلکه تنها علیه امتیازات قرون وسطایی روحانیت. ما ترسی از کلریکالیسم نداریم... روحانیت همیشه در سیاست به شکل پوشیده شرکت کرده است. مردم درمی‌یابند و بیشتر در خواهند یافت اگر روحانیت به شرکت آشکار در سیاست بپردازد.» (تاکیدها از لنین)

* - «مفهوم کلریکالیسم = کلریکالیسم، یک گرایش اجتماعی - سیاسی در کشورهای سرمایه‌داری است که می‌کوشند موضع مذهب و کلیسا را در زمینه‌های مختلف زندگی اجتماعی تقویت کند. کلریکالیسم به حسب نقش طبقاتی عینی‌اش در خدمت تحکیم سلطه بورژوازی و باز داشتن خلق زحمتکش از درک و جذب جهان‌بینی کمونیستی و ایده‌های کمونیستی است. کلریکالیسم از بیشترین نفوذ در فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی و اتریش، اسپانیا و تعدادی از کشورهای امریکای لاتین برخوردار است. رشد کلریکالیسم در شرایط کنونی معلول تشدید بحران عمومی سرمایه‌داری است. فعالیت عظیم کلریکالیسم در این امر متجلی است که هرم فوقانی کلیسا با حمایت همه جانبه انحصارات، دستگاه گسترده‌ای را برای گسترش عوام‌فریبی اجتماعی مهذب بکار می‌برد و توهمات را مورد امکان "مسیحی کردن" سرمایه‌داری می‌پروراند این توهمات مورد استقبال بخش‌های عقب مانده مردم قرار می‌گیرد که اغلب در سازمان‌های مذهبی مدافعین منافع کاذب خود را می‌بینند. کلریکالیسم، احزاب اتحادیه‌ها و سازمان‌های دهقانان، جوانان، زنان و دیگر سازمان‌های توده‌ای خاص خود را پدید می‌آورد تا این که نفوذ کلیسا را در توده‌ها تقویت کند و بدین طریق اقدام انقلابی طبقه کارگر را تضعیف کند. در میان خلق زحمتکش پراکندگی پدید آورد و روحیه آن را تضعیف کند و آن‌ها را از متحد شدن در سازمان‌های طبقاتی باز دارد. رهبران کلیسا در حالی که از این سازمان‌ها استفاده می‌کنند می‌کوشند تا از نظر ایدئولوژیکی استثمار سرمایه‌داری را توجیه کنند و از ایده‌های ارتجاعی "صلح اجتماعی" دفاع می‌کنند...» (فرهنگ فلسفه یوردین - روزنتال، از انتشارات پروگرس)

شیوه‌های "ملایم‌تر" و سیاست گام به گام را برای انجام این امر عملی‌تر، درست‌تر، و دور اندیشانه‌تر می‌پنداشت.

شکست مفتضحانه هیئت حاکمه در کردستان که ابتکار آن را سران حزب جمهوری اسلامی در دست داشتند به "لیبرال‌ها" فرصت داد تا مسئولیت این شکست را به‌گردن سران حزب جمهوری اسلامی بیاندازند و آن را نتیجه سیاست‌های غیر عاقلانه آن‌ها قلمداد کنند. آن‌ها کوشیدند از این رهگذر برای تثبیت و تحکیم موقعیت خویش در "ارگان سازش" حداکثر بهره‌برداری را بنمایند و مواضع تازه‌ای را در ارگان‌های قدرت به چنگ آوردند و پروسه‌ی بازسازی ارگان‌های بورژوایی را طبق نسخه "بورژوا-لیبرالی" خود را تسریع بخشید. آن‌ها در حال نیرو گرفتن بودند که شریعتمداری نیز فعالانه وارد میدان مبارزه بر علیه جناح حزب جمهوری اسلامی می‌شود و تلاش می‌کند موقعیت خود را به‌عنوان یک مرجع تقلید مستقل، تحکیم کند. جناح حزب جمهوری که شاهد تضعیف موقعیت خویش و تقویت مواضع "لیبرال‌ها" بود، در پی بی‌اعتبار کردن جناح رقیب و یافتن فرصت مناسب جهت وارد آوردن ضربه به آن‌ها و تثبیت موقعیت خویش بود. بویژه آن که شکست نیروهای سرکوبگر در کردستان به‌تدریج مسجل می‌شد و حاکمیت در برابر مقاومت دلیرانه خلق کرد و تبلیغ صلح عادلانه از جانب نیروهای انقلابی و جلب حمایت مردم توسط جنبش مقاومت خلق کرد در سایر مناطق و به‌طور کلی فشار توده‌ها از پائین برای برآورده شدن خواست‌های واقعی‌شان، حاکمیت را در موقعیتی قرار داد که ناچار بود تن به عقب‌نشینی‌هایی، محدود و مشروط واگذار دهد. در این میان "لیبرال‌ها" ابتکار برقراری صلح در کردستان و مذاکره با نمایندگان خلق کرد را به‌دست گرفته بودند و برای تحکیم موقعیت خویش تلاش می‌کردند. بازرگان و کابینه وی که برای بازسازی اقتصاد وابسته با شتاب به آمریکا نزدیک می‌شدند، پس از جنگ کردستان موقعیت را مناسب دانستند و آشکارا در پی برقراری پیوند و ارتباط نزدیک‌تر با آمریکا برآمدند، این نزدیکی حتی تا سطح ملاقات بازرگان و برژینسکی پیش رفت. این مسئله فرصت مناسبی را پیش آورده بود که جناح حزب جمهوری اسلامی با انگشت گذاردن بر روحيات ضدامپریالیستی (درست‌تر بگوئیم ضد آمریکایی) توده‌ها، حمله همه جانبه‌ای در جهت بی‌اعتبار کردن و ضربه زدن به رقیب خود آغاز کند.^۱

۱- روزنامه جمهوری اسلامی روز یکشنبه ۱۳ آبان ۵۸ در مورد این ملاقات چنین نوشته بود: "شما آقای مهندس بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب در الجزایر با برژینسکی به گفتگو نشستید. ملت نمی‌داند، نیاز این ارتباط در لحظاتی که ما در پی آنیم تا هر گونه ارتباط غیر عادلانه و برده‌ساز را با جهان‌خواران بگسلیم از کجا برمی‌خیزد."

روزنامه جمهوری اسلامی که بدین گونه ملاقات بازرگان را با برژینسکی مورد حمله قرار می‌دهد فراموش کرده بود، که بهشتی یکی از رهبران این حزب روز قبل در مصاحبه‌اش در پاسخ به این سؤال که آیا در مقطع قیام با هویزر تماس گرفته است، گفته بود: "در اینجا دو توضیح می‌دهم اول این که: نه خیر. من با این شخص هیچ تماسی نداشتم. توضیح دوم این که وقتی انسان مبارزه می‌کند، با دشمن تماس می‌گیرد، اصل تماس عیب ندارد بلکه باید دید در آن تماس انسان چه گفته و موضع گرفته است. بنابر این من اساساً می‌خواهم بگویم باید این نوع برداشتها در جامعه از بین برود. رشد جامعه ما باید در این حد باشد که اگر مسئولان یک مبارزه کسانی که در مبارزه موثرند، خواستند با دشمن گفتگو کنند و موضع دشمن را در لابلای حرف‌هایش کشف کنند و با قدرت روحی با دشمن مواجه شور و دشمن را ضعیف می‌کند. لذا اگر مسئولان مبارزه خواستند از این زمینه‌ها به نفع انقلاب بهره‌برداری کنند بایستی دست‌شان باز باشد." اینجا به‌خوبی می‌توان دریافت که ماهیت واقعی تضادهای این حزب با "لیبرال‌ها" و جارو جنجال آنان علیه بازرگان چگونه است و با چه هدفی صورت می‌گیرد.

پاره‌ای از نمایندگان خرده‌بورژوازی که در ارگان‌های دولتی دارای پست‌های فرعی و غیر حساس بودند و نقش تعیین کننده‌ای نداشتند و جناح بسیار ضعیفی را تشکیل می‌دادند، در پی فرصتی بودند که از تضادهای این دو جناح اصلی بورژوازی و موقعیت رهبری و شرایطی که به علت فشار توده‌ها ایجاد شده بود، به نفع خود استفاده کنند.^۱

اکنون موقعیتی پیش آمده بود که این نیروها می‌توانستند موافقت رهبری را جلب نمایند، رهبری که به علت مسافرت شاه به آمریکا احساسات "ضد شاه و ضد کارتری" اش برانگیخته شده بود و نیز می‌خواست به نحوی اتوریته و محبوبیت تضعیف شده خویش را تقویت نماید و شکست در کردستان، شکست انتخابات شورای شهر و افتضاح مجلس خبرگان و دیگر اعمال سرکوبگرانه و ضد دمکراتیک خود و برآورده شدن خواست‌های دمکراتیک - ضد امپریالیستی توده‌های مردم را توجیه نموده و بر آن‌ها سرپوش بگذارد. رهبری که می‌توانست با گرفتن موضع ضد امپریالیستی موقعیت خود را که به سرعت از دست می‌داد باز یابد، جلوی رشد مبارزه‌ی طبقاتی را سد کرده^۲ و قانون اساسی کذائی را به رفراندوم بگذارد، با اجرای طرح اشغال سفارت موافقت نمود. سران حزب جمهوری اسلامی نیز با حمایت از این اقدام درصدد تضعیف جناح رقیب و حفظ موقعیت خویش که پس از جریان حمله به کردستان شدیداً تضعیف شده بود و بیم آن می‌رفت که به شدت در میان توده‌ها نفوذ و پایگاه خویش را از دست دهد برآمد.^۳

۱- نظر بهشتی در این مورد این بود جوانان با ایمان بیش از این تاب نیاوردند و به عنوان اعتراض سفارت آمریکا را تصرف کردند.

روزنامه انقلاب اسلامی در سرمقاله ۱۴ آبان ۵۸ نوشت: "دولت در دست رهبری انقلاب است. بنابر این راه اقدام‌های رسمی بروی باز است. اگر عدم رضایت عمومی از سیاست آمریکا تا به این حد است دولت می‌توانست قطع رابطه کند و هر اقدام را لازم می‌دید در داخل و خارج کشور به عمل آورد. وقتی سفارت تعطیل نشده است یعنی دولت ترجیح داده است روابط با آمریکا قطع نشود و امنیت آن را بر عهده گرفته است. اشغال سفارت آمریکا دستکم مبین عجز دولت موقت از حفظ امنیت حتی در مرکز کشور است و بر این امر نتایج نامطلوب باز است. این امر آشکار می‌کند که میان سیاست خارجی دولت و تمایلات عمومی سازگاری وجود ندارد چرا که نمی‌توان گفت دولت از این کار آگاه بود و بدان رضا داده است. مصاحبه رادیو - تلویزیون نمایندگان دانشجویان نیز حکایت دارد که اشغال سفارت نوعی اعتراض به رویه دولت در سیاست خارجی به خصوص در رابطه با آمریکاست. حال پرسیدنی است که وقتی سیاست خارجی مطلوب نیست چرا مستقیم عمل نمی‌شود تا آن را تغییر دهد؟"

... با اشغال هتل‌ها و سفارت آمریکا این طور می‌رسد که مراکز تصمیم‌گیری جدیدی از سوی دانشجویان به وجود آمده است. چگونه بتوان دیگران را از این کار منع کرد؟ اگر خودی‌ها مجاز باشند مراکز تصمیم‌گیری بوجود بیآورند، مخالفان را جز از راه زور چگونه بتوان از این کار بازداشت؟ وقتی زور در کار آید البته به حذف مراکز تصمیم‌گیری "غیر خودی" اکتفا نخواهد کرد و نوبت را به مراکز تصمیم‌گیری "خودی" خواهد رساند."

- و در سرمقاله روز ۱۵ آبان ۵۸ نوشت: "حق آنست که اشغال سفارت آمریکا عملی غیر از یک گروه کوچک برای مقصد معینی است. این عمل اعتراض تمامی یک ملت است."

- موسوی خوئینی در این رابطه گفت: "... زمانی به اینجا رسیدیم که سفارت آمریکا در اختیار دانشجویان بود، از آن جایی که آنان را می‌شناختم و می‌دانستم که صد در صد در خط امام هستند و به هیچ گروه یا دسته‌ای وابسته نیستند به آنان ملحق شدم و تا پایان این حرکت اینجا خواهم ماند."

۲- روز بیست و ششم آبان ماه شورای انقلاب اعلام کرد که: "از این تاریخ هرگونه تحصن و گروگان‌گیری و اعتصاب بهانه‌جویانه را عملی ضد انقلابی محسوب و نسبت به آن واکنش نشان خواهد داد."

۳- روزنامه جمهوری اسلامی در مقاله‌ای درباره اشغال هتل‌ها توسط دانشجویان در روز ۱۲ آبان این مسئله یعنی استفاده از احساسات توده‌ها را به زبان خویش چنین گفته است:

"... بخاطر عدم کارائی دولت در این زمینه کار دانشجویان را باید یک اخطار مردمی به حساب آورد و نیز این عمل را باید نشان برخاستن یک طوفان قلمداد کرد که در متن توده‌های مستضعف در حال وزیدن است."

همراه با تسخیر سفارت، کابینه بازرگان سقوط کرد و کلیه "کوتاهی"ها به گردن وی افتاد، حزب جمهوری اسلامی ملاقات بازرگان و برژینسکی را به حربه‌ای تبلیغاتی علیه بازرگان تبدیل کرد و با گرفتن ظاهر "ضد امپریالیستی" موقعیت خویش در ارگان سازش و در میان توده‌ها که به سرعت و با شدت تضعیف می‌شد، تحکیم نمود. و شورای انقلاب قدرت اجرائی را در اختیار گرفت.

این تغییر و تحول قدرت گرفتن شورای انقلاب، برخلاف تصور برخی رفقا، به معنی "غالب شدن وجه خرده‌بورژوازی در حاکمیت" نبود، بلکه با توجه به گرایش غالب در شورای انقلاب و ماهیت بورژوازی حاکمیت کنونی، قدرت گرفتن جناح حزب جمهوری اسلامی در برابر جناح "لیبرال‌ها" بود.

در همین زمان حاکمیت مجبور شد تن به عقب‌نشینی در برابر توده‌ها داده و به برخی خواست‌های توده‌ها تن بدهد و فشار از پائین توده‌ها فرصت و امکانی پیش آورد که خرده‌بورژوازی "گذشت‌های" بیشتری از بورژوازی بگیرد.^۱ و نیروهای انقلابی و مترقی با بهره‌گیری از جو ضد امپریالیستی (درست‌تر بگوئیم ضد آمریکایی) که ایجاد شده بود توانستند در جهت تعمیق مبارزه ضد امپریالیستی و تبلیغ شعار و بردن مفهوم واقعی مبارزه ضد امپریالیستی به میان توده‌ها حرکت کنند.

این مسئله که امروز به علت شرایط خاص مبارزه طبقاتی و گسترش مبارزات ضد امپریالیستی و روحیه شدید ضد امپریالیستی و روحیه شدید ضد امپریالیستی توده‌ها، نه تنها سران سازش کرده خرده‌بورژوازی سنتی، بلکه نمایندگان بورژوازی و از آن‌هم بالاتر چهره‌های شناخته شده و عامل امپریالیسم نیز دم از مبارزه با امپریالیسم زده، چهره ضد امپریالیستی به‌خود می‌گیرند، نباید موجب آن گردد که ماهیت طبقاتی و خصلت طبقاتی

- با توجه به نکات بالا، اگر با واقع‌بینی به عمل دانشجویان و انگیزه‌های آن بنگریم بسیاری از نگرانی‌ها جای خود را به ارزیابی مثبتی از قضیه خواهد داد و از این دیدگاه گسترده وسیعی از تنازعات اجتناب ناپذیر را در آینده می‌توانیم تشخیص دهیم که در صورت عدم اقدام عاجل، چه بسا ضربات مهلکی به دستاوردهای انقلاب اسلامی وارد سازد.

چه باید کرد؟ در مرحله اول قبل از آن که به فکر سوء استفاده توطئه‌گران شرق و غرب در این ماجرا باشیم باید به مثبت بودن انگیزه‌های پشت این حرکت و نیز ضرورت آن ایمان بیاوریم. و تنها در این صورت است می‌توانیم با کنترل اوضاع، بدون آن که مجالی به ضد انقلاب بدهیم از این انگیزه‌ها و عمل در جهت تحقق آرزوهای انقلاب اسلامی سود بجوئیم... حقیقت آنست که اگر نیروهای اسلامی نتوانند رهبری و هدایت هر حرکت حق طلبانه‌ای از این قبیل را در دست گیرند و این رهبری و هدایت به‌دست توطئه‌چینان بیفتد جز این که این نیروها دنباله‌رو حوادث گردند و احیاناً به موضع نادرستی کشانیده شوند راهی دیگر در میان نخواهد بود. (تاکید از ماست) در این مقاله بر "تنازعات اجتناب‌ناپذیر" تاکید شده و سود جستن از حرکت توده‌ها برای تحقق اهداف حزب جمهوری اسلامی عنوان شده است.

ذکر نکته‌ای که در روشن نمودن موضع حزب جمهوری اسلامی لازمست، راهپیمایی روز ۱۰ آبان ۵۸ بود، مسیر این راهپیمایی قرار بود تا سفارت آمریکا باشد ولی حزب جمهوری اسلامی راهپیمایی تا جلوی سفارت ادامه نداد و به بهانه‌های مختلف در میدان شوش قطع نمود. که حتی موجب اعتراض روزنامه انقلاب اسلامی شد و این روزنامه روز ۱۱ آبان با تیتر درشت نوشت:

"چرا مسیر راهپیمایی تغییر کرد؟"

در این راه پیمایی قطعنامه‌ای خوانده شد، در این قطعنامه از دانش‌آموزان و دانشجویان می‌خواهد که "۳- ما از دانشجویان و دانش‌آموزان عزیز و انقلابی می‌خواهیم که هوش یارانه مراقب این نوع توطئه‌ها بوده و ناآگاهانه با اشتغال هتل‌ها و تظاهرات خیابانی در دام توطئه‌های کثیف قرار نگرفته و خود افشاءگر سیمای گریه آن‌ها باشید و خواست‌های به حق خود را از طریق منطقی پیگیری نمایند."

۱- رجوع شود به بخش سیاست‌های اقتصادی ارگان سازش.

احزاب و نمایندگان بورژوازی را نادیده بگیریم و ماهیت آنان در پرده‌ای از لفاظی‌های ضد امپریالیستی پوشیده بماند. شرایط کنونی ایران به نحو درخشانی این گفته‌های لنین را بار دیگر اثبات می‌کند که: «تجربه جهانی حکومت‌های بورژوازی و ملاکان دو طریق برای ستمگری بر مردم به وجود آورده است. طریق اول- اعمال قهر... طریق دوم- عبارت است از فریب، چاپلوسی، عبارت‌پردازی، هزاران وعده و وعید (بخوان پز ضد امپریالیستی)، صدیقه‌های ناچیز، گذشت‌های بی‌اهمیت و حفظ آنچه دارای اهمیت است.»

اما مسئله - پیش از همه - این نیست که احزاب حاکم و دولت چه روشی بر می‌گزینند مسئله اساسی اینست که دولت (حاکمیت) چه و چرا می‌کند. جنگ آشکار حکومت علیه خلق‌های ستمدیده کوششی است برای سد کردن تکامل مبارزه طبقاتی، اقدام حاکمیت برای غیرقانونی دانستن سازمان‌های انقلابی، ممنوع کردن نمایش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ای و اعتصابات، یورش به سازمان‌یابی حقیقی کارگران و دهقانان و زحمتکشان پاسخی است، آن هم پاسخی ارتجاعی، به آشکارتر شدن و تکامل مبارزه طبقاتی. بدین دلیل حاکمیت موجود مانع اصلی تکامل مبارزه طبقاتی است و تکامل مبارزه طبقاتی بدون جهت‌گیری علیه این حاکمیت - تا در هم شکستن آن ممکن نیست.

همه کسانی که حاکمیت کنونی را خرده‌بورژوازی دانسته و دل‌های‌شان در آرزوی "دولت ملی" سخت می‌تپد، با چاکری در آستان بورژوازی یک گام بیشتر فاصله ندارند. اینان درفش "انقلاب خرده‌بورژوازی" و "دولت خرده‌بورژوازی" را به دست گرفته‌اند تا انصراف خود را از مبارزه حقیقی انقلابی پنهان کنند. این شیفته‌گان (علنی) شدن و (قانونی) شدن، پیام‌های صمیمانه برای سرکوب‌گران مردم می‌فرستند، این گرایش، به جای رهبری انقلابی مبارزه طبقاتی برای درهم شکستن ماشین دولتی، خواهان دم‌سازی با دولت است. از این رو به تحریک اپورتونیستی دولت دست زده، خائنانه و در لفاف، گذار مسالمت‌آمیز را ترویج می‌کند.

تحلیل قانون اساسی

یکی از منابعی که می‌تواند ماهیت بورژوازی حاکمیت کنونی را به ما نشان دهد، قانون اساسی جمهوری اسلامی است. ما در این بخش نیز سعی می‌کنیم تا بررسی این قانون اساسی به کسانی که مدعی هستند "حاکمیت موجود در وجه عمده‌اش خرده‌بورژوازی است" نشان دهیم که قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز دارای ماهیت و خصلت بورژوازی است، این قانون ضامن و حافظ مناسبات سرمایه‌داری وابسته است.

اصولا پس از هر انقلابی طبقه یا طبقات حاکم می‌کوشند پیروزی‌هایی را که به دست آورده‌اند تثبیت کنند، به آن مشروعیت بخشند و لباس قانونی به آن بپوشانند. آن‌ها می‌کوشند منافع و اراده خود را در یک سیستم حقوقی و معیارها و ضوابط را که مهر قانونی بر آن خورده است، تخطی به اراده عمومی تلقی کنند. قوانین در حالی که بازتاب مناسبات تولیدی و شالوده آن‌ها یعنی مناسبات مالکیت‌اند، حافظ، ضامن و تقدیس‌کننده مناسبات و اشکال مالکیت موجودند. در یک کلام جوهر و ماهیت قانون به نظام اقتصادی جامعه و منافع طبقه‌ی حاکم وابسته است. در این میان قانون اساسی که شلوده‌ی قوانین دیگر است به بارزترین وجه سیستم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی، و نیز اراده طبقه‌ی حاکم را در خود منعکس می‌سازد بنابر این باید ببینیم که قانون اساسی جمهوری اسلامی یعنی قانونی که پس از سرنگونی رژیم شاه به تصویب مجلس کذائی خبرگان رسید، از کدام سیستم اقتصادی - اجتماعی و سلطه سیاسی چه طبقه‌ای دفاع می‌کند؟ کدام مناسبات اجتماعی را تقدیس و تضمین کرده است؟ و خلاصه تبلور اراده، منافع و خواست‌های کدام طبقه است؟ آیا به راستی همانگونه که شیفتگان و مدعیان خرده‌بورژوازی بودن حاکمیت مدعی هستند، قانون اساسی موجود بیان‌گر آمال و آرزوهای خرده‌بورژوازی و توده‌های مردم است؟ آیا قانون اساسی برآمد و ثمره و تبلور "انقلاب پیروزمند خلق" است یا بالعکس شکست آن؟ سخن کوتاه، این قانون اساسی بیان خواسته‌ها و حافظ دستاوردهای قیام خونین توده‌های خلق و تجسم مبارزات دمکراتیک - ضد امپریالیستی آن‌هاست و یا بیان "مشروع" منافع طبقاتی بورژوازی است؟

پیش از این که قانون اساسی را مورد بررسی قرار دهیم، ابتدا لازمست ببینیم که قانون اساسی در چه شرایطی به تصویب رسید؟ موقعیت نیروها سطح مبارزه طبقاتی، رهبری جنبش و موقعیت بورژوازی چگونه بود؟ آنان که پدیده‌ها را جدا از شرایط حاکم بر آن‌ها بررسی می‌کنند و اساسا با اسلوبی متافیزیکی به بررسی پدیده‌ها می‌پردازند، در بررسی قانون اساسی نیز با تناقضات لاینحلی روبرو می‌شوند. آن‌ها تصور می‌کنند که هر قانون بورژوازی، در تحت هر شرایطی بدون در نظر گرفتن چگونگی آرایش قوای طبقاتی و سطح کیفیت مبارزه بین طبقات متخاصم، شرایط و موقعیت جنبش توده‌ای و غیره می‌تواند قانونی شسته و روفته، قانونی از هر جهت کامل و مطلقا ایده‌آل بورژوازی باشد. این رفقا که به جای ماتریالیسم دیالکتیکی در تفکر و عمل خود ماتریالیسم مکانیکی را رهنمود خویش قرار داده‌اند، بدون توجه به شرایط مذکور و بدون توجه به کلیت قانون اساسی و درک و تحلیل سیستمی که اجزاء این قانون را به یکدیگر متصل و مرتبط می‌سازد، هر اصلی را که آشکارا در پی تائید بورژوازی و مناسبات مسلط و حاکم نباشد و یا تا حدودی خواست‌های مردم در آن متجلی شده باشد، ملاک خرده‌بورژوازی بودن آن قرار می‌دهند و می‌کوشند آن را دست‌آویزی برای توجیه نظریه انحرافی خرده‌بورژوازی بودن حاکمیت قرار دهند. آن‌ها

درک نمی‌کنند که سطح رشد مبارزه طبقاتی و موقعیت خرده‌بورژوازی، شرایط تاریخی و عوامل دیگر باعث می‌شوند که گاه بورژوازی علی‌الظاهر و موقتا امتیازاتی به توده‌ها بدهد تا جوشش‌ها و غلیان‌های توده‌ای فروکش کند و فرصتی یابد تا موقعیت خویش را که بهر حال در اثر قیام توده‌ها متزلزل شده بود از نو مستحکم سازد. پس آنگاه، گام به گام و یک به یک امتیازات کذائی را با چماق‌هایی "قانونی" دیگر باز پس بگیرد. آن‌ها حتی شیوه استدلال عامیانه خود را تا به آنجا پیش می‌برند که هنگامی که با کلماتی نظیر "محو استثمار، استعمار و استبداد" روبرو می‌شوند، آن‌ها را آرمان‌گرایی خرده‌بورژوازی و نمونه‌هایی از مهر و نشان خرده‌بورژوازی در قانون اساسی قلمداد می‌کنند. این رفقا به یک واقعیت ساده نیز توجه نمی‌کنند که بورژوازی همیشه تلاش می‌کند، تا آنجا که ممکن است به پوشیده‌ترین شکل توده‌ها را تحت ستم و استثمار قرار دهد و سلطه خود را بر آن‌ها اعمال کند یا هنگامی که بر سر اصل ۱۱۰ بین بخشی از بورژوازی متوسط که به نام "لیبرال‌ها" مصطلح شده‌اند با جناح طرفداران ولایت فقیه اختلاف نظر پیش می‌آید، آن را دلیل بر این می‌گیرند که ولایت فقیه بازتاب منافع خرده‌بورژوازی سنت‌گراست و به همین علت نیز "لیبرال‌ها" با آن مخالفند. این رفقا با یک چنین درکی از تحلیل این واقعیات عاجزند که چگونه چمران‌ها، یزدی‌ها، قطب‌زاده‌ها، بهشتی‌ها، رفسنجانی‌ها و... که سرسختانه از ولایت فقیه جانبداری می‌کنند، در همان حال پاسداران نظام سرمایه‌داری‌اند و با تمام نیرو در جهت بازسازی مناسبات، نهادها و ارگان‌های بورژوایی تلاش می‌کنند. این رفقا درک نمی‌کنند که این مدافعان ولایت فقیه نمایندگان و سخن‌گویان بورژوازی در شرایط جدیداند و این شرایط محصول مبارزه طبقاتی است. از این رو ابتدا لازم می‌دانیم که شرایطی را که در آن قانون اساسی به تصویب رسید بررسی کنیم.

نخستین مسئله‌ای که باید به آن توجه داشت و ما در بخش‌های پیشین مفصلا در مورد آن به بحث پرداختیم اینست که توده‌های مردم علیرغم سازش‌کاری‌های رهبری جنبش، به مبارزه پیگیر و قاطع خویش ادامه دادند. آن‌ها با قیام مسلحانه خود، رژیم را سرنگون کردند، ارگان‌ها و نهادهای خاص خود را هر چند در اشکال نطفه‌ای پدید آوردند، به پاره‌ای از نهادها و ارگان‌های بورژوایی آسیبی جدی وارد آوردند و بسیاری از معادلات و محاسبات بورژوازی و نمایندگان سازش‌کار خرده‌بورژوازی را بهم زدند. علیرغم فقدان پیشاهنگ انقلابی و تبعیت توده‌ها از رهبری سازش‌کار هیئت حاکمه بایستی به سطح مبارزه و خواست‌های توده‌هایی که اکنون مسلح شده بودند و مناسبات موجود را مورد حمله قرار داده بودند، توجه می‌داشت. بنابر این در جریان تدوین و تصویب "قانون اساسی" بورژوازی می‌بایستی برای تامین منافع فردا، شرایط امروز را در نظر می‌گرفت و به آن آب و رنگی با جو موجود می‌زد.

ثانیا سازش جناح‌هایی از بورژوازی با نمایندگان خرده‌بورژوازی سنتی مرفه است. سازشی که مضمون حفظ و استحکام مناسبات موجود صورت گرفت نمایندگان خرده‌بورژوازی را بدل به زائده و دنباله‌رو بورژوازی ساخت. نمایندگان خرده‌بورژوازی در نهایت با گرفتن امتیازاتی به نفع خرده‌بورژوازی که البته در چهارچوب رفم‌های صرف بورژوایی معنا و مفهوم می‌یابد. در جهت حفظ مناسبات موجود حرکت کردند. از سوی دیگر روحانیتی که به نمایندگی خرده‌بورژوازی در راس جنبش قرار

گرفته بود، دارای منافع و مصالح صنفی یا قشری نیز بود. آن‌ها به عنوان روحانیت، از منافع روحانیت و از امتیازات ویژه آن نیز دفاع می‌کردند.

ثالثاً بورژوازی که از یک سو در برابر یورش توده‌ها ناتوان بود و از سوی دیگر با نیروهایی سازش کرده بود که از حمایت توده‌ای برخوردار بودند، می‌بایستی امتیازاتی به آن‌ها می‌داد و در برابر شرایط مشخص تمکین می‌کرد تا موجودیت خود را حفظ کند. در ضمن خرده‌بورژوازی نیز صف متشکل و یکپارچه‌ای نداشت، در بین آنان نیز اختلاف نظر و دسته‌بندی‌هایی موجود بود، این واقعیت عینی نیز در جریان تدوین و تصویب "قانون" مصالحه طبقاتی با وضوح تمام انعکاس می‌یابد.

بدین لحاظ است که قانون اساسی در کلیت خود برآیند همه تضادها و اختلاف نظرها، سازش‌ها و مصالحه‌های قشری و طبقاتی است که در نهایت به سود بورژوازی تمام می‌شود، بدین معنا که حفظ اساس سیستم سرمایه‌داری وابسته با تعدیل‌هایی صوری و حمایت از مالکیت بورژوایی در قانون اساسی تضمین می‌گردد. هرچند در قلمرو سیاست، فرهنگ، نقش و جایگاه مذهب و مسایل روبنایی دیگر اختلاف نظرها و تضادهایی باقی می‌ماند که ایضا عیناً در قانون اساسی منعکس می‌شود، اما بنابه شرایطی که به اختصار در فوق یادآور شدیم برای بورژوازی در ترکیب قدرت حاکمه مهم پافشاری روی گرفتن تضمین "قانونی" جهت حفظ مناسبات مالکیت بورژوایی بود و حل مسایل روبنایی و منطبق کردن آن با زیربنای مطلوب خود را موکول به فراهم آمدن شرایط لازم و تثبیت کامل خود نمود و این بود تمام شگرد بورژوازی که بسیاری و از جمله برخی از رفقای ما را دچار سرگیجه کرد. در قانون اساسی اصول متعددی می‌توان یافت که در آن‌ها با صراحت مالکیت بورژوایی که اساس مناسبات وابسته موجود است مقدس و محترم شمرده شده است. در اصل ۴۷ قانون اساسی آمده است "مالکیت شخصی از راه مشروع باشد محترم است، ضوابط آن را قانون معین می‌کند" بیان عریان این اصل قانون اساسی اینست که در جمهوری اسلامی مالکیت خصوصی به طور کلی و بر اساس مناسبات موجود، مقدس، مشروع و محترم است. آنچه که در این اصل از آن به عنوان مالکیت شخصی یاد شده با توجه به تمام اصول قانون اساسی همان مالکیت خصوصی بر وسایل تولید است، که در آن هیچگونه محدودیتی قایل نشده و تنها بر "مشروعیت" آن تأیید کرده است، اما چه کسی و چگونه این مشروعیت را تشخیص و حدود و مرزها را تعیین خواهد کرد؟ واژه‌ی مشروع در قانون اساسی لباس شرعی است که بر تن سرمایه پوشانده‌اند، تا تقدس آن را حفظ کنند و توده‌ها را از حمله به حریم سرمایه باز دارند. هنگامی که رهبران مذهبی در مصاحبه‌های خود صریحاً اعلام می‌کنند که هیچکس حق تخطی به اموال و ثروت‌های کسی را که از راه مشروع به دست آمده ندارد و ثروت‌های نامشروع را ناشی از ربا و غصب می‌دانند، آن‌ها به خوبی منظور خود را از مشروعیت مالکیت بیان داشته‌اند. تنها اپورتونیست‌ها سعی می‌کنند که در پس کلمه‌ی "مشروع" منافع و مصالح خرده‌بورژوازی را جستجو کنند.

تجربه یک سال پس از قیام برای آن‌هایی که چشمی برای دیدن و گوش‌ی برای شنیدن دارند، به وضوح نشان داده است که منظور از مشروع بودن مالکیت و ثروت که در قانون اساسی بر آن تأکید شده چیست؟ سرمایه‌داران با سرمایه‌های کلان خود، کارگران را استثمار می‌کنند، و با سر نیزه مشروعیت سرمایه به سرکوب کارگران می‌پردازند.

نام "بهره" از قاموس بانک‌ها بر می‌افتد و به جای آن کلمه "کارمزد" گذاشته می‌شود، آیا این همان لباس شرعی نیست که بر تن سرمایه پوشانده‌اند و به پاسداری از آن برخاسته‌اند؟ باید آن قدر ناآگاه بود تا از درک مشروعیتی که بهشتی در راس مجلس خبرگان مدافع آنست و در تصویب قانون اساسی بر آن تاکید می‌کند و اجرا کنندگان آن بازرگان و بنی‌صدراند، عاجز ماند. در همین اصل قانون اساسی با احاله تعیین ضوابط مالکیت به قانون آینده، به وضوح تعیین این ضوابط را بر عهده بورژوازی گذاشته است. در اصل ۴۶ قانون اساسی نیز با قید کلمه‌ی "مشروع" بر مالکیت حاصل کسب و کار به طور کلی تاکید کرده است. در اصل ۲۲، همان اصلی را که در تمام قوانین اساسی کشورهای سرمایه‌داری در جهت تقدس و مصون بودن مالکیت بورژوایی می‌یابیم در اینجا نیز ذکر شده و بر مصون بودن "مال" افراد از تعرض تاکید کرده است. در اصل ۴۴ نیز یکبار دیگر با تاکید بر بخش خصوصی، بر مالکیت خصوصی بورژوایی و حفظ منافع و مصالح سرمایه‌داران تاکید کرده است. در سراسر قانون اساسی نمی‌توان اصلی را یافت که به طور مشخص مالکیت را محدود کرده باشد، و یا بر اشکال مالکیت خرده‌بورژوایی تاکید داشته باشد حال آن که در یک قانون اساسی که توسط خرده‌بورژوازی تدوین و تصویب شده باشد و از منافع و مصالح آن‌ها دفاع کند، لااقل محدودیت‌های مشخصی بر سر راه مالکیت‌های بزرگ وجود دارد و شکل مالکیت و سیستم اقتصادی - اجتماعی به صراحت اعلام شده است. در قانون اساسی الجزایر سوسیالیسم خرده‌بورژوایی را سیستم اقتصادی - اجتماعی الجزایر اعلام می‌کند و بر "سوسیالیستی کردن" (البته خرده‌بورژوایی!) وسایل تولید تاکید می‌کند. (ماده ۱۳ قانون اساسی الجزایر)

بنابر این به فرض هم که قانون اساسی جمهوری اسلامی اصولی که صریحا از مالکیت بورژوایی دفاع کند، وجود نمی‌داشت و با بی‌راه رفتن‌ها، زیگزاگ‌ها و الفاظ و عبارات گول زننده و فریبنده مناسبات سرمایه‌داری وابسته را تایید نمی‌کرد، باز هم کمترین تردیدی در ماهیت بورژوایی قانون اساسی وجود نمی‌داشت زیرا وقتی که از محترم بودن مالکیت صحبت می‌شود اما هیچ توضیحی درباره‌ی شکل و ماهیت این مالکیت داده نمی‌شود و منافع و مصالح و اشکال مالکیت خرده‌بورژوایی صریحا مورد تایید قرار نمی‌گیرد، چنین سکوتی جز تایید مالکیت بورژوایی و در نهایت حفظ و حراست از سیستم سرمایه‌داری وابسته معنا و مفهوم دیگری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. آن عده از رفقای که حاکمیت را عمدتا خرده‌بورژوایی ارزیابی می‌کنند، از پیروزی انقلاب دمکراتیک ملی دم می‌زنند و قانون اساسی را تبلور اراده خرده‌بورژوازی ضد امپریالیست نه تنها قدم عملی و جدی در جهت لغو مناسبات وابسته بر نداشته، نه تنها محدودیتی بر سر راه مالکیت‌های بزرگ قائل نمی‌شود بلکه هرگونه مالکیت را به‌طور کلی تضمین و تقدیس می‌کند.

باید در نظر داشت که اگر خرده‌بورژوازی در ذات خود ضد سرمایه نیست، اما ضد امپریالیست و ضد سرمایه‌های بزرگ و وابسته هست.

در اینجا صحبت بر سر این مسئله نیست که آیا خرده‌بورژوازی توان الغای مناسبات وابسته و دگرگون کردن بنیادهای وابستگی را دارد یا نه؟ چرا که پاسخ این سؤال برای مارکسیست‌ها از پیش روشن است و جواب‌شان نیز خیلی کوتاه: مسلما خیر، است. اما آن‌ها که خلاف این نظریه مارکسیستی را نمایندگی می‌کنند باید پاسخ دهند خرده‌بورژوازی "توانا" که در ترکیب حاکمیت نیز "قدرت عمده" را داراست در قطع بنیادهای وابستگی و تجدید

مالکیت بزرگ بورژوازی کدام قدم عملی را برداشته و در کجای قانون اساسی بر چنین امری تاکید نموده است.

حال ممکن است مدعیان خرده‌بورژوازی بودن حاکمیت در جواب به این سؤال به اصل ۴۴ قانون اساسی متوسل شوند که در آن از بخش دولتی اقتصاد سخنی به میان می‌آید و آن را به عنوان اصلی قلمداد کنند که خرده‌بورژوازی مهر و نشان خود را از طریق آن بر قانون اساسی زده است. اما اتفاقاً در همین اصل است که ماهیت بورژوازی نظام ادعایی این رفقا و پاسداری این نظام از سرمایه‌داری وابسته به نحو گویایی خود را نشان می‌دهد. در همین اصل است که مالکیت خصوصی بورژوازی مورد حمایت صریح قرار می‌گیرد و با حمایت آشکارا از مالکیت خصوصی بورژوازی، بخش دولتی را به عنوان بخش دولتی سرمایه‌داری وابسته مکمل این بخش قرار می‌دهد. در این اصل بر سه بخش خصوصی، تعاون و دولتی اقتصاد تاکید شده است و در مورد بخش دولتی گفته می‌شود «بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک‌داری، بیمه، تامین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتی رانی، راه و راه‌آهن و مانند این‌هاست که به صورت مالکیت عمومی و در اختیار دولت است» در نظر گرفتن آنچه که در این اصل قانون اساسی درباره بخش دولتی گفته شده است بودن توجه به مناسبات حاکم و حمایت صریح از بخش خصوصی در همین اصل، نقش بخش دولتی در اقتصاد وابسته، بحران اقتصادی حاکم بر جامعه و مرحله تکاملی سرمایه‌داری و... ممکن است این تصور را پیش آورد که این همان مهر و نشان خرده‌بورژوازی در قانون اساسی است. اما قبل از هر چیز باید در نظر داشت که در شرایط تسلط مناسبات سرمایه‌داری وابسته بخش دولتی اقتصاد چیزی جز سرمایه‌داری دولتی وابسته نیست که دقیقاً در خدمت بورژوازی است.

در گذشته نیز بخش وسیعی از آنچه که در اینجا به عنوان بخش دولتی به آن اشاره شده است جزء بخش سرمایه‌داری دولتی بود و همین بخش یکی از کانال‌های اصلی درآمدهای بورژوازی محسوب می‌شود. اساساً در کشورهای وابسته‌ای نظیر کشور ما بخش دولتی نقش عظیمی در گردش سرمایه و کالاها، در توزیع ارزش اضافی و فراهم کردن زمینه سودهای کلان برای بورژوازی داشته است و امروز نیز دولتی شدن پاره‌ای از صنایع و یا موسسات مالی مضمونی به جز این نمی‌تواند داشته باشد.

اما مسئله دیگری که در رابطه با بخش دولتی باید خاطر نشان ساخت، بحران اقتصادی حاکم بر جامعه است. حتی در کشورهای امپریالیستی هنگامی که جامعه با یک بحران حاد روبروست، برای نجات سرمایه‌داری پاره‌ای از صنایع یا موسسات دیگر بخش خصوصی، دولتی می‌شوند. اساساً در شرایط کنونی جهانی به علی که در اینجا مجال تشریح مفصل آن نیست نقش دولت در اقتصاد را در اختیار دارند و از این طریق ارزش اضافی به دست آمده را بین سرمایه‌داران توزیع می‌کنند.

در جامعه ما نیز بحران اقتصادی حاد، برای بورژوازی راهی جز دولتی کردن بخش‌هایی از اقتصاد باقی نگذاشته بود. در مورد بانک‌ها نیز وضع بر همین منوال است. پیش از آن که قانون اساسی به تصویب رشد دولت بازرگان - که خوشبختانه لااقل امروز دیگر کسی جرأت تردید را در ماهیت بورژوازی او به خود راه نمی‌دهد- برای جلوگیری از ورشکستگی بانک‌ها و سیستم سرمایه‌داری، بانک‌ها و پاره‌ای از صنایع را دولتی اعلام کرد. بنابر این با

توجه به آنچه که گفته شد ذکر بخش دولتی اقتصاد در قانون اساسی که در حقیقت همان بخش سرمایه‌داری دولتی وابسته است به معنای مهر و نشان خرده‌بورژوازی در قانون اساسی نیست. اکنون که شالوده‌های اقتصادی جمهوری اسلامی و سیستم اقتصادی - اجتماعی آن اظهر من الشمس است باید مفهوم و منظور از بکار بردن جملاتی نظیر "نفی هرگونه ستم‌گری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری" برای آن قبیل رفقا روشن شده باشد که آمدن چنین جملات دهان پرکنی، بیان آرمان‌خواهی خرده‌بورژوازی نیست بلکه صرفاً سرپوشی بر ستم‌گری و سلطه بورژوازی و به منظور فریب و تحمیق توده‌های مردم است. زیرا آن قانون اساسی که مالکیت بورژوایی یعنی شالوده هستی بورژوازی را حراست می‌کند، بر ستم‌گری و سلطه‌گری نیز مهر تایید می‌زند و نفی ستم‌گری و سلطه‌گری نیز نقش فلفل و نمکی را دارد که بورژوازی در سفره بی‌طعام زحمتکشانش گذاشته باشد.

اگر قانون اساسی با توجه به موقعیت جنبش توده‌ای و سطح مبارزه طبقاتی با چنین عبارات و جملاتی آذین بندی نمی‌شد و مضمون ارتجاعی قانون اساسی لخت و عریان به نمایش گذاشته می‌شد، آنگاه یقیناً بورژوازی نمی‌توانست به این سهولت به اهداف خود دست یابد. اما بپردازیم به جنبه‌هایی از قانون اساسی که در آنجا به نحوی از خواست‌ها و آرزوهای ضد امپریالیستی توده‌های مردم صحبتی به میان آمده است. در بند ۵ اصل سوم قانون اساسی گفته می‌شود که دولت جمهوری اسلامی موظف است که در جهت «طرده کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب» تلاش کند. در بند ۸ اصل چهل و سوم برای تامین استقلال اقتصادی به «جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه برای اقتصاد کشور» اشاره شده و در اصل هشتاد و یکم به طور مشخص‌تر به این مسئله پرداخته و نوشته است «دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و موسسات در امور تجاری و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مطلقاً ممنوع است». به اعتقاد ما گنجاندن این اصول در قانون اساسی که بحر حال می‌بایستی تحت فشار مردم و روحیه و مبارزات ضد امپریالیستی آن‌ها بدان اشاره‌ای شود بهیچوجه بیان‌گر واقعی محتوای ضد امپریالیستی مبارزه توده‌های مردم نیست. زیرا که در مورد بند ۵ اصل سوم و بند ۱ اصل چهل و سوم کافی است که خاطر نشان شود، با توجه به تایید و تضمین سیستم سرمایه‌داری وابسته نه می‌توان "استثمار" و "نفوذ اجانب" را از بین برد و نه "سلطه اقتصادی بیگانه" را برانداخت. اما در مورد اصل هشتاد و یکم که گویا قاطع‌تر و مشخص‌تر با سلطه اقتصادی برخورد کرده است، لازم است توضیح دهیم که هر کسی کمترین اطلاعی از مسائل اقتصادی و عملکردهای امپریالیسم و انحصارات جهانی در شرایط کنونی داشته باشد، به خوبی می‌داند که عصر امتیازات مدت‌های مدیدی است سپری شده است. امروز هنگامی که اقتصاد جامعه ما وابسته به سیستم سرمایه‌داری جهانی است، دیگر لزومی به گرفتن امتیازات نیست. در شرایط وابستگی سیستم اقتصادی، انحصارات بین‌المللی نه به اتکاء امتیازات بلکه با اتکاء مناسبات حاکم و از طریق بورژوازی وابسته خصوصی و یا دولتی سلطه خود را حفظ می‌کنند و به غارت منابع و ثروت‌های ملی و استثمار توده‌های زحمتکش می‌پردازند. آن‌ها نیازی به گرفتن امتیاز ندارند، بلکه مناسبات موجود این امتیازات را به آن‌ها داده است. امروز هم مانند گذشته شاهدیم که انحصارات امپریالیستی با شرکت دولت و سرمایه‌داران داخلی مشغول استثمار و غارت خلق ما هستند.

تدوین کنندگان قانون اساسی نیز به خوبی از این مسائل آگاه بودند و بهترین دلیل آن را می‌توان در اصول دیگر قانون اساسی دید. مثلاً در اصل ۱۵۳ گفته می‌شود «هرگونه

قراردادی که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگ و ارتش و دیگر شئون کشور گردد، ممنوع است» در ظاهر اصلی مترقی به نظر می‌رسد، و این اصل در زمره همان اصولی است که زیر فشار توده‌های مردم و گرایش‌های خردبورژوازی مجلس خبرگان تدوین شده است، اما اگر کمی بیشتر دقت کنیم پی می‌بریم که در این اصل اساساً انتقاد قراردادهای مختلف با امپریالیست‌ها را مجاز دانسته است، به شرط این که موجب سلطه‌ی آن‌ها نشود. حال چه کسانی باید تشخیص دهند که این قراردادها موجب سلطه بیگان‌هاند یا نیستند؟ همان دولت بورژوازی و مجلس بورژوازی. یا در اصل ۸۰ و ۸۲ گرفتن وام و یا استخدام کارشناسان را به طور اعم از هر کشوری مجاز می‌دانند و تنها مجلس بورژوازی است که باید بر آن صحنه بگذارد. البته با توجه به ساخت اقتصادی و مناسبات حاکم و سیاست مورد تاکید حاکمیت "نه شرقی، نه غربی - جمهوری اسلامی" از هم اکنون می‌توان دریافت که بستن قراردادها، گرفتن وام و استخدام کارشناسان با چه کشورهایی است. این است کیفیت و ماهیت ضد امپریالیستی قانون اساسی جمهوری اسلامی که مدافعین خردبورژوازی بودن حاکمیت و قانون اساسی از آن دفاع می‌کنند. حال ببینیم آیا قانون اساسی موجود محتوای دمکراتیک مبارزات توده‌های مردم را منعکس کرده است یا خیر؟ اساساً در مرحله‌ی کنونی انقلاب، مضمون مبارزات خلق دارای دو جنبه دمکراتیک و ضد امپریالیستی است. عمق بخشیدن و به ثمر رساندن آن بدون مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی ممکن نیست. اما در قانون اساسی تمامی حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی خلق، با اگر و مگرهای ناشی از قانون و یا اسلام محدود شده است. از این لحاظ اگر بگوئیم که قانون اساسی موجود در زمره غیر دمکراتیک‌ترین قوانین اساسی بورژوازی است سخن به گزاف نگفته‌ایم و این محدودیت‌ها به بارزترین وجهی بی‌اساس بودن نظر آن‌هایی را که حاکمیت کنونی را عمدتاً خردبورژوازی می‌دانند نشان می‌دهد، آیا آن حاکمیتی که در شرایط کنونی حقوق و آزادی‌های توده‌های مردم را به عیان‌ترین شکلی سلب می‌کند می‌تواند ضد امپریالیست و دمکراتیک باشد؟ در کدام یک از کشورهایی که خردبورژوازی حاکمیت را در دست گرفته است این چنین حقوق و آزادی‌های توده‌های مردم را محدود و لگدمال کرده است؟ در قانون اساسی جمهوری اسلامی نه تنها این حقوق و آزادی‌ها از پرولتاریا بلکه از خردبورژوازی نیز سلب شده است. کمتر کسی را می‌توان یافت که بر ضد دمکراتیک بودن قانون اساسی انگشت نگذارد، حتی مدافعین و شیفته‌گان حاکمیت کنونی نیز مجبورند بدان اعتراف کنند. این مسئله به قدر کافی در نوشته‌های مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. بنابر این ما در اینجا فقط با اشاره به چند اصل قانون اساسی در این مورد بسنده می‌کنیم. از همان هنگام که طرح مجلس خبرگان مطرح شده و محدودیت‌های مختلفی بر سر راه انتخاب نمایندگان واقعی مردم پدید آوردند، روشن شد که چگونه حقوق دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی توده‌های مردم در قانون اساسی رعایت خواهد شد، این محدودیت‌ها تا بدان حد بود که حتی نمایندگان واقعی خردبورژوازی نیز نتوانستند در مجلس خبرگان شرکت کنند و گروه خاص به تدوین قانون اساسی پرداختند. در یک چنین قانون اساسی‌ای از همان آغاز، حاکمیت از خلق سلب می‌شود و با مشت‌های الفاظ و عبارات میان‌تهی و دهان پرکن به منظور تحمیل توده‌های مردم، قانوناً و عملاً بر حاکمیت بورژوازی صحنه می‌گذارد. در تمام قوانین اساسی که توسط خردبورژوازی به تصویب رسیده است بر حاکمیت خلق تاکید شده و غالباً شیوه اعمال این حاکمیت از طریق شوراهای

خلقی (البته تحت هژمونی خرده‌بورژوازی) عنوان شده است. نمونه‌های مشخص آن الجزایر، لیبی، و غیره هستند. اما قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل ۵۶ صریحا حاکمیت را از خلق سلب می‌کند و آن را متعلق به نیروی الهی و آسمانی قلمداد می‌کند و بالاخره از آنجایی که حاکمیت بر روی زمین و در دست طبقات معین قرار دارد، به شکل پوشیده بر حاکمیت طبقه حاکم یعنی بر حاکمیت بورژوازی صحه می‌گذارد. از همین روست که به هنگام پرداختن به مسئله شوراها نیز آن‌ها را از ارگان‌های تصمیم‌گیری به ارگان‌های نظارت تقلیل می‌دهند. مثلا در حالی که در اصل هفتم علی‌الظاهر از شوراها به عنوان "ارگان تصمیم‌گیری و اداره امور کشور" یاد می‌شود، در اصل ۱۰۰ و ۱۰۱ شوراها صریحا به صورت ارگان‌های ناظر درمی‌آیند که وظیفه آن‌ها نظارت بر اجرای امور است. و در اصل ۱۰۴ به صورت "ارگان‌هایی جهت همکاری در تهیه برنامه‌ها" درمی‌آیند. بدین طریق ارگان‌های تصمیم‌گیری و اجرایی همچنان در دست بورژوازی و نمایندگان آن‌ها باقی می‌ماند. در بند ۷ اصل سوم، قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی را موظف می‌سازد که در جهت تحقق جمهوری اسلامی موظف می‌سازد که در جهت تحقق جمهوری اسلامی "آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را در حدود قانون" تامین کند. یعنی در حدودی که قانون اساسی در هر گام خود آن‌ها را نفی کرده است و دولت بورژوایی و قوانین مصوبه آتی آن نیز باید تعیین کننده حدود آن باشد.

در قانون اساسی حقوق اساسی و دموکراتیک زحمتکشان، حقوق زنان و غیره پایمال شده است. نه به طور مشخص از تضمین حق کار صحبتی در میان است، نه حق اعتصاب و داشتن اتحادیه‌ها و احزاب مستقل به رسمیت شناخته شده نه بر برابری حقوق واقعی زن و مرد تاکید شده و نه حقوق خلق‌ها به رسمیت شناخته شده است. حال ببینیم آن حقوق و آزادی‌هایی را که به رسمیت شناخته چگونه محدود و مشروط کرده است. در اصل بیست و سوم در پیرامون آزادی عقیده گفته شده است که "تفتیش ممنوع است و نمی‌توان کسی را به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد". اولاً اگر به سراسر اصول قانون اساسی نظری بیافکنیم پی می‌بریم که قانون اساسی فی‌نفسه بیان‌گر تفتیش عقاید است، زیرا که هرگونه حق و هرگونه آزادی مشروط به حدود قانون و رعایت ضوابط اسلامی است. ثانيا در این اصل، به ظاهر هم که شده آزادی عقیده را نمی‌پذیرد و گفته می‌شود که "نمی‌توان کسی را به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد". دقت کنید به "صرف داشتن". تفتیش عقاید و ممنوعیت آزادی عقیده از این صریح‌تر ممکن نیست. بیاد بیاوریم که در گذشته نیز رژیم شاه و دستگاه پلیسی و ساواک آن، کسی را به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار نمی‌دادند، بلکه بیان، تبلیغ، ترویج و دفاع از یک عقیده با شدیدترین سرکوب‌ها و شکنجه‌ها روبرو می‌شد. در قانون اساسی بر کلمه صرف تاکید شده است تا حد و حدود آزادی عقیده و مصون بودن آن از تعرض و مؤاخذه روشن باشد، در حالی که در قانون اساسی الجزایر همین اصل به شکل زیر مطرح شده است: «آزادی عقیده و مذهب غیر قابل تجاوز است» (ماده ۵۳)^۱

^۱ - ما عمدا در این نوشته قانون اساسی الجزایر را ملاک قرار می‌دهیم و نه جمهوری‌های دموکراتیک توده‌ای را، تا قانون اساسی به اصطلاح خرده‌بورژوایی! جمهوری اسلامی را با یک قانون واقعی خرده‌بورژوایی مقایسه کنیم.

در مورد آزادی مطبوعات نیز این محدودیت‌ها به بارزترین شکلی وجود دارد، در اصل ۲۴ گفته می‌شود «نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آن که مخل به مبانی اسلام و یا حقوق عمومی باشد، تفصیل آن را قانون تعیین می‌کند.» بر طبق این اصل در اساسی آزادی مطبوعات به طور کلی سلب شده و هر نشریه و هر مقاله علمی، سیاسی، اقتصادی و هنری را می‌توان به نام مابینت با اسلام و حقوق عمومی منع کرد. نمونه‌های روشن آن را تاکنون دیده‌ایم، همین که اصول قانون اساسی در مورد مطبوعات به تصویب رسید، بسیاری از مطبوعات مترقی را ممنوع اعلام کردند. اما در این اصل این حق نیز به بورژوازی داده شده است که در آینده با وضع قوانین جدید و مشخص‌تر، با تفصیل بیشتر آزادی مطبوعات را محدود کند، به همین علت است که در پایان این اصل گفته شده است که «تفصیل آن را قانون تعیین می‌کند» در اصول دیگر نیز تفتیش عقاید و سانسور به حکم قانون مجاز دانسته شده است. در اصل ۲۵ گفته می‌شود «بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور عدم مخابره و نرساندن آن‌ها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون.» و هم اکنون نیز شاهدیم که چگونه استثناء قانون به صورت اصل مطلق عمل می‌کند. در زمینه آزادی احزاب و اجتماعات نیز همین محدودیت‌ها وجود دارد. در اصل بیست و ششم با قید «مشروط به این که» آزادی احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی آزاد شناخته شده است. «احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی و موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند.» مشروط کردن این اصل با کلمات و عبارات بورژوایی شناخته شده نظیر "وحدت ملی"، "موازین اسلامی"، "آزادی"، "اساس جمهوری اسلامی" و غیره در حقیقت هدفی جز محدود کردن احزاب و سازمان‌های مترقی ندارد. به اتکاء همین اصل است که مبارزه خلق‌ها را مغایر استقلال دانسته و احزاب و سازمان‌های مترقی آن‌ها را غیر قانونی اعلام می‌کنند. با همین اصل است که فعالیت احزاب و سازمان‌های مترقی را مغایر وحدت ملی اعلام می‌کنند و هرگونه حزب، جمعیت و سازمان‌های مترقی را به نام مغایرت با موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی غیر قانونی اعلام می‌کند. آزادی اجتماعات و راهپیمایی‌ها نیز به همین شکل محدود می‌شود. در اصل بیست و هفتم گفته شده است «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها بدون حمل سلاح به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است» حال کدام اجتماع و راهپیمایی نیروهای مترقی است که نتوان آن را به بهانه مغایرت با مبانی اسلامی و به اتکاء قانون اساسی ممنوع کرد؟

در حالی که همین اصل در قانون اساسی الجزایر به شکل زیر مطرح شده است: «آزادی‌های بیان و اجتماع تضمین شده‌اند. این آزادی‌ها نباید به اصول انقلاب سوسیالیستی لطمه بزنند» در این اصل قانون اساسی الجزایر ضمن تضمین آزادی‌های بیان و اجتماع، محدودیتی که قائل شده است، در جهت منافع خلق و مقابله با نیروهای ارتجاعی است. در این اصل آزادی بیان و اجتماع از آن کسانی سلب می‌شود که بخواهند به انقلاب خلق الجزایر لطمه بزنند.

خلاصه در سراسر قانون اساسی جمهوری اسلامی هر جا که آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک به رسمیت شناخته شده به انحاء مختلف محدود و مشروط شده است. به قول

مارکس آزادی تضمین می‌شود، اما با قید، مگر در مواردی که قانون مشخص کرده یا خواهد کرد.^۱

اینست ماهیت ضد دموکراتیک قانون اساسی جمهوری اسلامی.

اکنون پیردازیم به جنبه دیگر یعنی ولایت فقیه در قانون اساسی.

ما پیش از این گفتیم، روحانیتی که رهبری جنبش را در اختیار گرفت علاوه بر منافع طبقاتی دارای منافع و مصالح صنفی و قشری نیز بود. این جنبه منافع روحانیت که به صورت ولایت فقیه نمودار شده و قبل از هر چیز از منافع روحانیت دفاع می‌کند نیز می‌بایستی در قانون اساسی منعکس گردد، و همراه با خود تضادهای روبنایی و سیاسی را که از این جنبه منافع روحانیت و امتیازات ویژه آن ناشی می‌شود، منعکس سازد. این تضادها در قانون اساسی به‌ویژه در آنجا که روحانیت را قدرت فائده قلمداد می‌کند و بر ولایت فقیه مهر تایید می‌زند، نمودی بارز می‌یابد.

اما علیرغم این تضادها، ولایت فقیه بدان گونه که در قانون اساسی گنجانده شده صرفاً بیان سلطه صوری قدرت مذهبی بر قدرت سیاسی بورژوازی است. در جامعه بورژوازی به لحاظ عدم پیوند ارگانیک دین و سیاست و واقعیاتی که از سیستم سرمایه‌داری ناشی می‌شود، روحانیت نمی‌تواند به عنوان قدرت فائده سیاسی سلطه واقعی خود را بر جامعه اعمال کند و قدرت مذهبی به عنوان قدرتی تبعی در خدمت قدرت سیاسی بورژوازی قرار می‌گیرد.

در جامعه ما نیز با تمام نقشی که روحانیت و مذهب در حین قیام کسب کرده بودند معهذاً قدرت واقعی در دست بورژوازی قرار گرفت و آنچه که در قانون اساسی به‌ویژه اصل ۱۱۰ به عنوان سلطه روحانیت و قدرت فقیه انعکاس یافته است عملاً تنها به صورت یک قدرت صوری باقی می‌ماند، توهمات روحانیت در دنیای واقعیت درهم می‌شکند و قدرت واقعی همچنان در دست بورژوازی قرار می‌گیرد. ما از همان روزهای پس از قیام شاهد بودیم که روحانیت یا قدرت را مستقیماً به نمایندگان سیاسی بورژوازی تفویض کرده و ارتش و بوروکراسی و به طور کلی ارگان‌های اقتدار دولتی را در اختیار آنها قرار داده و یا روحانیتی که در راس امور قرار گرفته در خدمت بورژوازی درآمده است. البته این بدان معنا نیست که تضادهای ناشی از تلاش طرفداران ولایت فقیه در جهت تلفیق دین و سیاست، به طور عینی عملکرد نداشته باشند. مسئله‌ای که به‌ویژه در اینجا قابل بررسی است اینست که چرا جناحی از هیئت حاکمه که پس از قیام، فعالانه در بازسازی مناسبات سرمایه‌داری و ارگان‌های اقتدار بورژوازی تلاش کرده است از ولایت فقیه دفاع می‌کند؟ مورد نظر ما در اینجا بویژه مردم داران حزب جمهوری اسلامی است که اکثریت شورای انقلاب را تشکیل می‌دهند. به اعتقاد ما این جناح هیئت حاکمه به عنوان بخشی از نمایندگان بورژوازی متوسط می‌کوشند که با تلفیق آشکار دین و سیاست یک روبنای سیاسی ایدئولوژیک مذهبی را که به اعتقاد آنها یگانه روبنای آرمانی جامعه سرمایه‌داری وابسته ایران محسوب می‌شود، پدید آورند. این جناح از نمایندگان بورژوازی برخلاف جناح به اصطلاح "لیبرال‌ها" که خواهان تفکیک بورژوازی دین از سیاست‌اند، خواستار پیوند آشکار دین و سیاست و تسلط مذهب بر شئون اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه هستند. از همین روست که آنها پی گیرانه از قانون اساسی و ولایت فقیه جانب‌داری کرده‌اند و هنگامی که بنظر می‌رسد روحانیت قدرت سیاسی را در دست دارد و مثلاً شورای انقلاب و روحانیونی نظیر کنی، بهشتی، رفسنجانی،

^۱ - مارکس - قانون اساسی جمهوری فرانسه.

اردبیلی، خامنه‌ای و دیگران در راس ارگان‌ها و نهادهای حساس قرار گرفته‌اند، نه قدرت مذهبی و ولایت فقیه بلکه قدرت سیاسی جناحی از بورژوازی اعمال می‌گردد که در جهت بازسازی کل سیستم سرمایه‌داری حرکت می‌کند. بدین لحاظ هم در حالی که ارگان‌ها و نهادهایی که دارای اهمیت قطعی هستند به نمایندگان سیاسی بورژوازی واگذار می‌شوند، نظیر فرماندهی بنی‌صدر بر قوای مسلح و هم هنگامی که جمهوری اسلامی و شورای انقلاب قدرت را در دست دارند، قدرت واقعی در دست بورژوازی قرار گرفته است. بدین لحاظ است که ما ولایت فقیه را که در قانون اساسی انعکاس یافته است بیان سلطه صوری روحانیت و فقیه دانسته و قدرت واقعی را در دست بورژوازی می‌دانیم.

برخی از رفقای ما که تضادهای درونی بورژوازی و سیاست‌ها و تاکتیک‌های مختلف آن‌ها را در زمینه بازسازی مناسبات سرمایه‌داری به درستی درک نمی‌کنند، حاکمیت موجود را حاکمیت انحصاری روحانیت و قانون اساسی را نیز بیان اراده و منافع روحانیت می‌دانند و نه تبلور مناسبات مادی و سلطه طبقاتی در حالی که ما دیدیم قانون اساسی سوای این که به طور مشخص از مناسبات سرمایه‌داری وابسته دفاع می‌کند، علیرغم تناقضات و ظاهر فریبنده خود در اساس انعکاس قدرت سیاسی بورژوازی است.

از سوی دیگر برخی از رفقای ما که حاکمیت را عمدتاً خرده‌بورژوازی ارزیابی می‌کنند و بر همین اساس قانون اساسی و ولایت فقیه را بازتاب منافع و آرمان‌های خرده‌بورژوازی سنت‌گرا قلمداد می‌نمایند درک نمی‌کنند که قانون اساسی سیستم اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری وابسته را تضمین کرده است و ولایت فقیه که یک سیستم حقوقی - سیاسی است هیچگونه طرح اقتصادی خاصی را که در جهت منافع خرده‌بورژوازی باشد ارائه نمی‌دهد، و همانگونه که دیدیم سلطه سیاسی خرده‌بورژوازی را تامین نمی‌کند.

می‌توان گفت که خرده‌بورژوازی سنتی بخاطر پیوندهای دیرینه‌اش با مذهب و روحانیت ممکن است توهمات خود را در ولایت فقیه ببیند و تصور کند که ولایت فقیه او را به روزگار خوش گذشته باز می‌گرداند، اما ولایت فقیه به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند بیان‌گر منافع واقعی و حقیقی، بیان‌گر منافع راستین خرده‌بورژوازی باشد.

از آنچه که تاکنون گفته شد نتیجه می‌گیریم که این دوگانگی قدرت واقعی و قدرت صوری، تضاد قدرت سیاسی و قدرت مذهبی، تضاد دو فراکسیون بزرگ بورژوازی، و تضادهای روبنایی دیگر در قانون اساسی منعکس است این تضادها که در قانون اساسی انعکاس یافته‌اند تحت فشار شرایط مادی و مناسبات بورژوازی مسلط و در برخورد با واقعیت‌های سرسخت تاکنون مدام به نفع بورژوازی و سلطه همه جانبه آن حل شده و می‌شوند تا این که روبنای سیاسی بیان واقعی مناسبات موجود گردد. قدرت مذهبی کلاً باید به خدمت قدرت سیاسی بورژوازی درآید و دگم‌های روحانیت نه به نفع خرده‌بورژوازی بلکه به نفع بورژوازی به مرور ساییده و خرد می‌شوند و تاکنون نیز چنین بوده است. ما در این بخش کوشیدیم با استناد به اصول قانون اساسی نشان دهیم که این اصول و قوانین برخلاف تصور پاره‌ای از رفقا مضمون ضد امپریالیستی دمکراتیک مبارزات توده‌ها را در خود منعکس نساخته است. این قوانین دارای خصلت و ماهیت بورژوازی است. حال اگر با توجه به شرایط مشخص کنونی جامعه فشار توده‌ها و تمایلات بسیار ضعیف خرده‌بورژوازی در حاکمیت اصولی بالنسبه، قابل تایید نیز در قانون اساسی دیده می‌شود، این استثناها هرگز به معنای تغییر ماهیت اساسی کل قوانین و اصول مزبور، از بورژوازی به خرده‌بورژوازی نخواهند

بود. مضافاً این که وقتی حاکمیت کنونی خود محصول مصالحه و سازش طبقاتی نمایندگان خردهبورژوازی با بورژوازی، باشد، قوانین در خدمت و حافظ چنین حاکمیتی نیز الزاماً برآیند همان مصالحه و سازش طبقاتی است. بنابر این مسئله تنها به این "صورت می‌تواند مطرح باشد که سهام‌دار عمده در این شرکت سهامی برادران بورژوازی و خردهبورژوازی کیست؟"

ما در نوشته‌های قبل اثبات کردیم بورژوازی دارنده قدرت تعیین کننده در ترکیب حاکمیت کنونی است. اینک دیگر اثبات خلف این واقعیت با رفقائی است که مدعی‌اند خردهبورژوازی در ترکیب حاکمیت یا "ارگان سازش" از قدرت و موضع غالب برخوردار است.

مختصری درباره پروسه‌ی تحول مختصات فکری بنی‌صدر و مواضع طبقاتی او

اندیشه و تفکر بنی‌صدر، آنطور که در کتاب "اقتصاد توحیدی" آمده، نشان‌گر مواضع خرده‌بورژوازی اوست. اما نظریات طرح شده در آن کتاب با مواضع کنونی او سازگار نیست.

بعد از قیام توده‌ای بهمن ماه، بنی‌صدر به عنوان اندیشمند، تئوریسین و اقتصاددان جمهوری اسلامی ایران معرفی شد. او تدریجاً سیر صعودی را در کسب پست‌های مهم دولتی پیمود و اکنون در پست رئیس جمهوری، وقتی به مواضع، برنامه‌ها و سیاست‌های عملی و آنچه که در مصاحبه‌ها و نطق‌های وی بازتاب یافته است توجه کنیم، آن‌ها را بکلی متفاوت با نقطه نظرهای مربوط به "اقتصاد توحیدی" می‌یابیم، اگر در آنجا محتوای ایده‌ها و ترهائی که ارائه می‌دهد نمود بارزی از بینش و شیوه نگرش یک متفکر خرده‌بورژوازی است اینک او در شرایط مبارزه طبقاتی جاری به تمام معنی در موضع یک بورژوا-لیبرال قرار دارد، که با طرح‌های فرمیستی در صدد تخفیف و حل بحران اقتصادی و سیاسی جامعه، برآمده است. این قضاوت‌ها بر پایه استدلال‌ها و فاکت‌هایی استوار است که به طور خلاصه در زیر آورده می‌شود.

مطالعه‌ی کتاب اقتصاد توحیدی بنی‌صدر بلافاصله انسان را بیاد آقای دورینگ و کتاب آنتی‌دورینگ انگلس می‌اندازد. بنی‌صدر در کتاب "اقتصاد توحیدی" خود، هنگام ارزیابی تحولات اجتماعی و تعیین منشاء تکامل جوامع بشری کاملاً راه دورینگ را می‌رود. تفاوت او با دورینگ در خصوصیت مذهبی ساختار ایدئولوژیک اوست. بنی‌صدر کپی‌دورینگ آلمانی است که انگلس در اثر معروف خود "آنتی‌دورینگ" آنچنان تیشه‌ای به ریشه‌های تئوری‌هایش زد که دیگر هیچگاه نتوانست توجیهی علمی بیابد یا اعتبار از دست رفته را باز یابد. اما آقای رئیس جمهوری حکومت اسلامی، در زمان نگارش "اقتصاد توحیدی" مخصوصاً وقتی که از مسایل اقتصادی سخن به میان می‌آورد، همچنان به استدلال کهنه دورینگ می‌چسبد. او به تئوری عوامل معتقد است و می‌گوید در تحولات اجتماعی عوامل مختلف و گوناگون اقتصادی و سیاسی عمل می‌کنند اما آنچه که مقدم بر این عوامل، مهم‌تر از آن‌ها و علت اولیه محسوب می‌شود همانا زور! است. یا به عبارت دیگر در تحلیل نهایی قدرت نظامی تعیین‌کننده قدرت اقتصادی و سیاسی در تاریخ جوامع و پروسه تکامل آن‌ست. به نظر آقای دورینگ ایرانی عوامل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و غیره همه از عوامل موثر فعالیت اجتماعی‌اند. نمی‌توان گفت کدام یک عامل تعیین‌کننده و یا مقدم بر عوامل دیگر است، همه عوامل فوق در شرایط مشخص نقش کم و بیش متساوی دارند ولی منشاء تاریخی آن‌ها چیزی جز زور و یا قدرت نظامی نیست. او به این درک نمی‌رسد که خود قدرت نظامی (از نظر تکنیکی و سازمانی و تاکتیکی) با درجه معینی از رشد نیروهای مولده و در نتیجه با شرایط تولیدی تاریخاً معین اجتماعی مشروط می‌شود. او در سرتاسر نوشته خود نتوانست و یا هیچگاه بنابه موضع و تعلقات طبقاتی خود مایل نبوده است که به این سؤال اساسی انگلس از دورینگ پاسخ گوید که خود علت پدید آمدن قدرت نظامی در تاریخ چیست؟ علت وجودی قدرت نظامی از کدام ضرورت تاریخی ناشی می‌شود؟

بنی‌صدر در کتاب مذکور شدیداً با سرمایه‌های وابسته به انحصارات امپریالیستی، که به صورت سلاطین اقتصادی در کشورهای زیر سلطه عمل می‌کنند و به تولید کنندگان خرد،

میدان فعالیت در بازار آزاد را نمی‌دهند، در ستیز است. او هر دو راه رشد سرمایه‌داری و سوسیالیستی را ماهیتاً یکی می‌داند و نفی می‌کند. او می‌گوید سیستم سرمایه‌داری وابسته کنونی یعنی وجود قانونی سرمایه‌های وابسته و از سوی دیگر سوسیالیزم هم نوعی از همین سیستم سرمایه‌داری است با این تفاوت که در این سیستم یعنی سوسیالیزم مالکیت وسایل تولید از آن دولت است و این در حقیقت چیزی جز همان سرمایه‌داری دولتی نیست. و از همین جا پایه‌های به اصطلاح تئوریک دکترین او تحت عنوان "مبارزه بر علیه ابر قدرت‌ها و در درجه‌ی اول ابر قدرت شوروی سوسیال امپریالیست" ریخته می‌شود. "راه سوم" آقای بنی‌صدر که نه شرقی است و نه غربی! "به قول خود او اقتصاد توحیدی و اسلامی نام دارد!

در چنین اقتصادی افراد جامعه امکان می‌یابند که مالک حاصل کار خویش باشند و به اصطلاح در این نظام افراد بر حسب استعدادهای شخصی! خویش رشد یابند و به این ترتیب نظام الهی استقرار می‌یابد. بنابر این باید سرمایه‌های سرمایه‌داران ضبط، مصادره و ملی شود و اداره‌ی آن به دست دولت الهی و نماینده خدا در روی زمین یعنی امام سپرده شود. او در نوشته‌ی خود به جای فقیه از اما سخن می‌گوید که باید در درجه اول از طریق انتخابات و رای همگانی برگزیده شود. یعنی آنچه که "مجاهدین خلق" نیز بدان معتقدند، بدین‌سان بنی‌صدر در آن زمان دیدگاه "دموکراسی خرده‌بورژوائی" خویشان را که اینک به "لیبرالیزم بورژوائی" استحاله یافته از طرق اعتقاد به تقدم سیاست در تفریق دین و سیاست بیان می‌دارد.

بنی‌صدر در کتاب "اقتصاد توحیدی" تز انحلال ارتش ضد خلقی وابسته را طرح می‌کند و دلیل آن را چنین بیان می‌دارد که در نظام "طاغوت" رژیم و سرمایه‌های بزرگ تنها توسط چنین ارتشی که از جانب "استعمار" حمایت می‌شود قادر به ادامه حیات است و بنابر این نه تنها برای سرنگونی رژیم پهلوی بلکه همچنین برای از بین بردن سرمایه‌داران بزرگ که پایه‌های رژیم "طاغوتی" را تشکیل می‌دهند، لازم و ضروری است که ارتش ضد خلقی منحل شود و به جای آن ارتش خلقی ایجاد کنیم. چنین ارتشی که خصوصیت آن غیر حرفه‌ای است جایگزین ارتش حرفه‌ای می‌شود. زیرا تا هنگامی که ارتش حرفه‌ای وجود داشته باشد نظام "طاغوتی" جامعه حفظ خواهد شد و "طبقات" نیز از بین نخواهد رفت، اما ارتش توده‌ای با خصلت دفاعی ما را به سمت جامعه‌ی توحیدی هدایت خواهد کرد!

در "اقتصاد توحیدی" بنی‌صدر چهره‌ی یک پرودونیست را دارد، او درست مانند سوسیالیست‌های تخیلی قرن ۱۸ اروپا ضمن تقدیس "مالکیت خصوصی" و تأکیدات فراوان بر آن، خواهان تحقق اتوپی "جامعه توحیدی" است. اعتقادات مذهبی بنی‌صدر در "اقتصاد توحیدی" رقیق و بیشتر پوششی بر نظریات اقتصادی - اجتماعی اوست. او به شدت با تمرکز قدرت اقتصادی در دست اقلیت جامعه ضدیت می‌ورزد و در همان جا می‌گوید: «بدین قرار به محض این که در جامعه‌ای قدرت‌های اقتصادی در دست‌های معینی متراکم شد، یعنی انحصار قدرت اقتصادی پیش آمد، در آن جامعه امکان تحقق مالکیت انسان بر خودش به عنوان نیروی کار، از بین خواهد رفت. این تراکم به هر شکل درآید، و به هر وسیله انجام شود، یعنی خواه وسیله دولت (چنانکه در ایران قبل و بعد از اسلام عمده تراکم‌کننده همیشه دولت بوده است) و خواه به دست سرمایه‌دار و خواه با پا درمیانی خان، واقعیت و محتوی

همان است. به محض این که حق تصمیم راجع به کار و امکان انتخاب از دست آدمی خارج شد، دیگر هر مالکیتی دروغ است.» («اقتصاد توحیدی» ص ۹۰)

همان طور که اشاره شد، برای بنی‌صدر، نظیر هر خرده‌بورژوازی دیگر مالکیت خصوصی یک "تابو" است: «انسان باید حق مالکیت را هم امروز، هم فردا و... تا قیام قیامت داشته باشد.» (همانجا ص ۱۱۴)

تمام آرزو و رویای بنی‌صدر در کتاب اقتصاد توحیدی‌اش حفظ مالکیت‌های کوچک است که البته به زعم این پرفسور ایده‌آلیست، باید! برای ابد باقی بماند. آن هم به گفته وی نه به منظور "تولید بیشتر برای مصرف بیشتر" بلکه به منظور ایجاد پایه‌هایی که "آزاد شدن" و "آگاهی عقیدتی" انسان را فراهم می‌سازد! او "زور" را منشاء مالکیت‌های بزرگ می‌داند و مبارزه علیه آن را مبارزه در راه اسلام و خدا می‌داند در حالی که پایه مالکیت‌های کوچک "عدل اسلامی" است و تحکیم و تثبیت آن راه خدا و انبیاء است! در کتاب مورد بحث، بنی‌صدر خود را به شدت طرفدار اندیشه‌های "قانون" می‌داند و روابط استعماری بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت‌سلطه را ناشی از وجود مالکیت بزرگ "مبتنی" بر زور می‌داند او در این زمینه چنین می‌گوید: «در نظریه اسلامی مالکیت، مالکیت مطلقه از آن خداست و همان‌سان که نسبیت و فعالیت آدمی جز در رابطه با مطلقیت خدا واقعیت پیدا نمی‌کند، مالکیت فرد بر کار خویش نیز جز در رابطه با مالکیت مطلقه خدا واقعیت نمی‌یابد. چرا که در غیر این صورت زور پایه روابط می‌گردد و در چنین روابطی، مسلط و زیر سلطه، آزادی و اختیار خویش را از دست داده و از خود بیگانه می‌شوند، جمع مجموع بشریت، از راه تخلیف و تا حدودی که حق کار و ابتکار همه افراد بدون استثناء و بدون تمیز و تمایز و در همه مکان‌ها و در تمام زمان‌ها، به طور نسبی حفظ گردد، جانشین خدا می‌شود، و این رابطه میان جمع و فرد را امام سازمان می‌دهد.» (همانجا ص ۲۹۷)

ما دیگر بیش از این به مواضع پیشین وی نمی‌پردازیم و اکنون خلاصه سیاست‌ها، عملکردها و مواضع طبقاتی او را در مقطع بعد از قیام و پس از کسب مقامات بالای وزارتی و به خصوص کسب مقام ریاست جمهوری حکومت جمهوری اسلامی ارزیابی و مشخص می‌کنیم.

پس از قیام، بنی‌صدر در مصاحبه‌ها و نطق‌ها استحاله طبقاتی خود را نشان می‌دهد. او دیگر نه تنها از مبارزه علیه سرمایه‌های وابسته داخلی سخن نمی‌گوید بلکه حتی حضور سرمایه‌های مستقیم امپریالیستی را نیز عملاً به رسمیت می‌شناسد. او این بار از موضع "لیبرالی" به ضرورت وجود آزادی‌های سیاسی (آزادی بیان، مطبوعات...) اشاره می‌کند و به طور تلویحی مخالفت خود را با ولایت فقیه بیان می‌دارد. بعد از ورود به مجلس خبرگان مواضع بورژوازی او بیشتر آشکار می‌شود. دموکرات منشی او کاملاً رنگ لیبرالی به خود گرفته و مبارزه ضد امپریالیستی اساساً جز مبارزه علیه خطر کمونیزم و "سوسیال امپریالیزم" شوروی، برای او بی‌معنا است. مخالفت خوانی‌های او در مورد قانون اساسی نه با محتوای اقتصادی آن بلکه در وجه آزادی‌های سیاسی است. و گویی بالکل نظرات مربوط به "اقتصاد توحیدی" را به فراموشی سپرده است! در تاریخ ۱۷ آبان ۵۸ او در مصاحبه‌ای گفت: «اگر بعد از مرحله تصویب قانون اساسی تضمینی برای مناقشات آزادانه افکار مردم و امکان انتخابات آزاد وجود نداشته باشد از مقام ریاست جمهوری فرار خواهم کرد.» اما

این نوع تهدیدات بیشتر جنبه تاکتیکی داشت، تاکتیکی که او برای ارتقاء مقام و کسب موقعیت اجتماعی به عنوان یک دموکرات به کار می‌گرفت.

او در تاریخ ۲۱ آبان ۵۸ ضمن حفظ پست‌های قبلی - عضویت در شورای انقلاب و وزارت دارایی و اقتصاد - به سرپرستی وزارت خارجه نیز ارتقاء مقام یافت. در این زمان بنی‌صدر در بین محافل فالانژی و حزب جمهوری اسلامی به مخالفت با "ولایت فقیه" معروف شد. ولی او با زیرکی، متناسب با فرارسیدن دوران انتخابات ریاست جمهوری در مقابل سؤال خبرنگاران در این مورد، از پاسخ صریح طفره رفت. او می‌خواست به نقطه تعادل نیروها تبدیل شود و از این‌رو برای جلب آراء بخشی از روحانیت، لیبرال‌ها، دموکرات‌ها و حتی کمونیست‌ها پاسخ روشنی به سؤال مذکور نمی‌داد و به نظر می‌رسد که او اصل ولایت فقیه را هم می‌پذیرد و هم رد می‌کند!

همانگونه که قبلا اشاره شد، بنی‌صدر از مدت‌ها پیش ضدیت خود با کمونیست‌ها و نیز روسیه! را تحت عناوینی نظیر "استالینیست‌ها" "طرفداران سوسیال امپریالیزم روس" و شعار "نه شرقی نه غربی" کم و بیش نشان داده بود. بنی‌صدر در پست وزارت دارایی و اقتصاد کوشش کرد سیستم بانکی درهم ریخته و ورشکسته ایران را در شرایط بحران عمیق اقتصادی تجدید سازمان دهد. او در این پروسه، زیر فشار مبارزات و مطالبات توده‌ای و مسئله مسکن که از دیرباز به یک مسئله بحران‌زای اجتماعی بدل شده بود، دست به فرم‌هایی نیز می‌زند. او تحت عنوان از بین بردن ربا و تقویت توهم ملی شدن بانک‌ها، وام‌های کوچک با بهره ۴ درصد را در اختیار خرده‌بورژوازی می‌گذارد، که عمدتا برشته‌هایی نظیر مسکن و تولیدات کوچک کشاورزی اختصاص می‌یابد. حجم نازل چنین اعتباراتی از یک سو و هجوم اقشار وسیع خرده‌بورژوازی برای دریافت وام از سوی دیگر، طرح فوق را تا اطلاع ثانوی متوقف کرده است.^۱ برنامه ارضی بنی‌صدر با توجه به حمایت او از مالکین بزرگ، برنامه‌ی ارضی لیبرالی است. نگاهی به برنامه‌ی ارضی مصوب شورای انقلاب و شیوه اجرای آن که عجالتا با یک دستور محرمانه متوقف مانده است صحت گفته فوق را نشان می‌دهد. لنین در این مورد در سال ۱۹۰۵ به موضع بسیار آموزنده‌ای اشاره می‌کند: «اما به هر رو، مهم‌ترین و از نظر سیاسی خطرناک‌ترین خصیصه برنامه‌ی لیبرال‌ها، به گمان ما، ماده مربوط به "کمیسیون‌های دولتی و عمومی میانجی‌گری" است. شیوه تحقیق تدابیر رفرم ارضی موضوعی بسیار پر اهمیت است، چرا که خصلت واقعی رفرم، عملا و مشخصا به شیوه تحقق آن بستگی خواهد داشت. در مورد این مسئله نیز (مانند بسیاری از مسائل دیگر)، این را که توجه عمده خود را به نفع و امتیاز اقتصادی معطوف داریم و جنبه سیاسی قضیه را نادیده بگیریم و یا کم بها دهیم مرهون ناردونیک‌ها هستیم. چنین دیدگاهی که برای یک خرده‌بورژوا طبیعی و در مورد یک زارع قابل فهم است، برای یک سوسیال دموکرات مطلقا جایز نیست. در نظر یک سوسیال دموکرات روی آوردن از یک طبقه به طبقه‌ی دیگر و از یک رده به رده‌ی دیگر از زارعین و خرده‌مالکین، هیچ نتیجه‌ای در بر ندارد، مگر آن که با دست‌آوردی سیاسی که مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تسهیل کند همراه باشد. از نظر خواب و خیال خرده‌بورژوازی، هر طرحی برای "حقوق ارضی برابر" و غیره مهم است. از نظر سوسیال دموکراسی، چنین طرح‌هایی همه خواب و خیال‌های عبث و مضری هستند که اذهان عمومی را از واقعیات دست‌آورده‌ی دموکراتیک اصیل منحرف

^۱ - برای توضیح بیشتر، به "سیاست‌های اقتصادی... در بخش‌های قبلی این نوشته توجه کنید.

می‌سازند. سوسیال دمکرات‌ها هیچگاه فراموش نمی‌کنند که طبقات حاکم همیشه و در همه جا می‌کوشند با دادن رشوه‌های اقتصادی میان مردم زحمتکش شکاف بیاندازد و آنان را به فساد بکشانند. اینان بکار گرفتن این سیاست را در زمینه رفرم ارضی، به خصوص آسان می‌بینند و با مهارت خاصی آن را دنبال می‌نمایند. ما باید با تأکید و قاطعیت هرچه بیشتر بر خواست اساسی برنامه ارضی مان، یعنی تشکیل کمیته‌های انقلابی دهقانی که رفرم ارضی واقعا رادیکال (نه به معنای ملاکی‌اش "رادیکال") را خود به موقع اجرا خواهد گذارد، پافشاری کنیم. جز این، هر رفرم ارضی ناگزیر یک حیلۀ جدید، یک دام تازه، مانند "رفرم" معروف ۱۸۶۱، خواهد بود که فرار از آن ممکن نیست. دام‌گذاران چیزی که "کمیسیون‌های دولتی و میانجیگری" به راستی جز آن نیست! ما از "عمومی" ملاکین را می‌فهمیم، از "دولتی" "بوروکرات‌ها" را "کمیسیون‌های دولتی و عمومی" صاف و ساده یعنی کمیسیون‌های ملاکین و بوروکرات‌ها.» (لنین - کلیات آثار "انگلیسی"، جلد ۸)

ولی آیا رفقای که به اصطلاح مسئول پیشبرد سیاست راست‌روانه سازمان هستند، متوجه دام لیبرال‌ها هستند؟

و آیا کمیسیون ۷ نفره برای اجرای رفرم لیبرالی مصوب شورای انقلاب در عمل چیزی جز همان "کمیسیون‌های ملاکین و بوروکرات‌ها" خواهد بود؟ و آیا ما باید در نشریه "کار" که ارگان "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" نیز محسوب می‌شود، به تعلق‌گویی در مورد این اقدامات بپردازیم و بگوئیم: «لغو دیون کشاورزی، سپردن وام‌ها بدون بهره به آنان در اختیار گذاشتن کود، بذر، ماشین‌آلات و... توسط دولت به این شوراها و اتحادیه‌ها، نه تنها موجب افزایش بازدهی تولید کشاورزی در میهن ما خواهد بود، بلکه زمینه‌ها را به سرعت فراهم خواهد آورد. امروز آن جناح از حاکمیت که در یک سال گذشته زمین‌داران بزرگ و خوانین مرتجع و مزدوران آنها مسلح کرد. زیر فشار جنبش دهقانی به عقب رانده شده است.»^۱

از این روشن‌تر نمی‌شود. برای نویسنده بالا ارزش شوراها تنها در "افزایش بازدهی تولید کشاورزی" نهفته است، نه چیز دیگر! ارزش شوراها برای پیشبرد مبارزه طبقاتی در روستا برای او فاقد هرگونه ارزش عملی است! این گونه رفقا بهیچ‌وجه قادر به درک نیرو گرفتن و رشد روزافزون جنبش نوین دهقانی نیستند. رفقای که همچون افراد عامی خود را دستخوش فریب تاکتیک‌های بنی‌صدر کرده‌اند اکنون چنین تبلیغ می‌کنند که: «از قول عناصر وابسته به حزب کمونیست فرانسه هم همین قضاوت انجام شده، و تحلیل آنها راجع به بنی‌صدر یک سوسیالیست رادیکال بود، اطلاعات بیشتری در این زمینه نداریم. بنی‌صدر سعی می‌کند، دگم‌هایی را که خرده‌بورژوازی بیشتر روی آن تأکید و عمل می‌کند، این دگم‌ها را بیش از خمینی و دیگران بشکند و بیشتر از دیگران بر مبارزه طبقاتی واقعی خرده‌بورژوازی متکی شود، بخصوص این طرح‌های ملی کردن بانک‌ها...»^۲

جملات فوق چنان است که ما را از هرگونه توضیح بیشتر بی‌نیاز می‌گرداند.

ادامه دهیم - در ستیز بین جناح‌های مختلف بورژوازی بر سر اعمال سلطه خویش بر دستگاه دولتی، که در موضوع گروگان‌گیری اعضاء سفارت آمریکا و مسئله استرداد شاه به

۱ - نگاه کنید به مقاله "دنبال یک سال پیکار شوراهای دهقانان بالاخره قانون اصلاحات ارضی از تصویب گذشت" مندرج در کار شماره ۴۹.

۲ - به نقل از "نکاتی درباره‌ی کاست حکومتی، فاشیسم... " متن سخنرانی سه‌شنبه ۴ دی ماه ۵۸ صفحه ۱۹.

اوج رسید، جایگاه بنی‌صدر در صف لیبرال‌ها بیش از پیش آشکار شد. در این رابطه او بیشترین درگیری را با جناح رهبری حزب جمهوری اسلامی که فرصت‌طلبانه از اشغال سفارت و افشاگری لیبرال‌ها توسط "دانشجویان پیرو خط امام" سود می‌برد، داشته است. او در تاریخ ۲۲ آبان نامه سرگشاده‌ای به کورت‌والدهایم نوشت که، در آن از موضع لیبرالی آمریکا را محکوم کرد، همچنین در پیام به مردم اروپا در رابطه با استرداد شاه، بنی‌صدر سمت‌گیری سیاسی خود را به سوی اتحاد با امپریالیست‌های اروپایی و ژاپن نشان داد، گسترش به اصطلاح روابط اقتصادی با کشورهای امپریالیستی فوق که متحدین دیرینه امپریالیزم آمریکا به‌شمار می‌آیند، دریافت سلاح و تجهیزات نظامی از آنان و نیز شعار "با تمام قدرت پشتیبانی از جنبش افغانستان" به عنوان محور سیاست خارجی ایران در منطقه، همسویی او را با امپریالیزم نشان می‌دهد. او تمام قدرت سعی در مهار کردن جنبش ضد امپریالیستی خلق علیه امپریالیسم آمریکا و کانالیزه کردن آن به سوی مبارزه علیه شوروی دارد. خطمشی او در زمینه سیاست خارجی، انعکاس دقیقی از خطمشی وی در زمینه سیاست داخلی است. استراتژی بنی‌صدر در مورد اخیر عبارت است از: استفاده از قدرت بسیج روحانیت و در درجه اول خمینی و تدارک و سازماندهی و به حرکت درآوردن تمامی ابزارهای اعمال زور و حاکمیت جهت سرکوب سازمان‌های کمونیستی و منفرد کردن جریانات دمکرات و ضد امپریالیست چون "سازمان مجاهدین خلق" از طریق دادن امتیازات موقتی به آن‌هاست. هدف درجه اول بنی‌صدر کشتار و سرکوب جنبش‌های توده‌ای تحت پوشش جلوگیری از رشد نفوذ "ابر قدرت روسیه" است. و در این راه او به خوبی به نقش نیروهای نظامی دولت آگاه است. به همین جهت در اولین گام پس از کسب مقام ریاست جمهوری، به بازسازی همه جانبه ارتش و دیگر نهادهای سرکوب‌گر رژیم پرداخته و ایجاد امنیت بورژوازی برای جلوگیری از رشد بحران اقتصادی، به عنوان زمینه مطلقاً ضروری گسترش سرمایه‌گذاری جهت به چرخش درآوردن اقتصاد و رهایی از چنگال رکود همراه با تورم را در سرلوحه برنامه خویش قرار داده است. او به خوبی مقتضیات سیستم سرمایه‌داری وابسته را درک می‌کند و به عنوان یک بورژوالیبرال‌گاردان برای "تخصص" در اداره امور دولت ارزش فراوانی قائل است و محدود کردن حزب جمهوری اسلامی که "کارها را بیش از پیش خراب می‌کند" تلاش می‌ورزد. او به روحانیت با معیارهای سیاسی می‌نگرد، نه مذهبی. آنان نیز باید چون دیگران "حد" خود را در مداخله در امور دولت رعایت کنند. در رژیم جمهوری اسلامی کسب مقامات و میزان اتوریته باید با رعایت موازین دمکراسی در بین حاکمان صورت پذیرد! روحانیت باید امتیازات ویژه خود را در دولت فراموش کند و خود را هر چه بیشتر با واقعیات سیستم سرمایه‌داری وابسته انطباق دهد. عدول از آن شبح کمونیسم بین‌الملل را ظاهر خواهد ساخت! چنین است منطق بین‌صدر. اینک او بیش از هر چیز نگران چشم‌انداز مناسبات بین رئیس‌جمهور و قوه مجریه از یک سو و مجلس شورای ملی از سوی دیگر است. نگرانی بین‌صدر واقعی است زیرا حزب جمهوری اسلامی با توجه به نتایج انتخابات مجلس شورای ملی از موقعیتی به مراتب برتر و قوی برخوردار است.

حزب جمهوری اسلامی خود را برای رقابت با "لیبرال‌ها" آماده می‌کند. پس از تشکیل مجلس شورای ملی شاهد کشمکش‌های جدیدی بین این دو جریان در چهارچوب قانون اساسی خواهیم بود.